« **رایج ترین راههای پاسخگویی به تست های ترجمه** »

❑❑ مدّت زیادی است که مشغولیّت­های ذهنی و دغدغه­های دانش آموزانم برای یافتن راه حلّی مناسب در پاسخگویی به سؤالات ترجمه و تعریب در آزمونهای گوناگون " مخصوصا کنکور سراسری " ذهنم را درگیر خود کرده بود، آنها در عین توانمندی به پاسخ گویی سؤالات مختلف، به دلیل نداشتن روشی مناسب و ایده آل می­توانستند با این گونه سوالات، خوب دست و پنجه نرم کنند و با تلف کردن وقت خود یا از پاسخ دادن به این سوالات ناامید می­شدند و با اینکه از روی حدس و گمان به این سوالات پاسخ می­دادند. در حالی که، پاسخ به سؤالات ترجمه و تعريب روش های خاص خود را دارد، که می­توان با نگاه صحيح و تمرین و ممارست زیاد، به سادگی به این روشها دست یافت و پاسخ درست را از بین گزینه ها انتخاب کرد.

خوب است دوستان بدانند که برای حل سوالات ترجمه و تعریب، دانستن معنای دقیق همه­ی کلمات لازم و ضروری نیست. بلکه دانستن و به کار بردن برخی از نکات قواعدی، ما را در رسیدن به هدفمان در کوتاه ترین زمان، بسیار کمک می­کند.

**: 1- روش بخش­بخش کردن جمله✍**

یکی از رایج­ترین راه حلها در تستهای ترجمه این است که جمله­ی مورد نظر را به چند بخش تقسیم کنیم و از يکجا خواندن ترجمه­ی کلِّ جمله خودداری کنیم چرا که این تقسیم بندی، دقّت و تمرکز ما را در یافتن غلط­های جمله و در نهایت حذف کردن گزینه­های غلط کمک می­کند.

«كنتُ أعرِفُ كاتباً قَد كتبَ أكثر مقالاته في صُحف مدينتنا »: كنتُ أعرِفُ كاتباً قَد كتبَ أكثر مقالاته في صُحف مدينتنا : (3 بخش) (سراسری-ریاضی88)

**: 2- توجّه به تاثیر فعل­های جمله✍**

از اصلی­ترین ارکان تست­های ترجمه «فعل» و توجه به ترجمه­ی صحیح آنها می­باشد. آنها می­توانند بزرگترین نقطه­ی قوّت ما در نزدیک شدن به جواب باشند. پس با تشخیص ساختار کلّی فعل و تشخیص زمان و نوع آن به راحتی می­توانیم باعث حذف گزینه های نادرست شویم.

\*\*در جملات باید فعل­ها را از نظر « ۱- نوع، ۲۔ صیغه، ۳- مجرد یا مزید بودن، ۴- لازم یا متعدی بودن، ۵۔ معلوم یا مجهول بودن،» زیر نظر داشت.

1- نوع فعل : ماضی - مضارع (مرفوع - منصوب - مجزوم ) - أمر بودن فعلها. مثال : تَعَلَّموا ، ماضی و امر از باب تفعّل

2- صیغه­ي فعل­ها ، « ۶ صیغه غائب و ۶ صیغه مخاطب و ۲ صیغه متكلّم » مثال ، تَقدّمَتْ : فعل ماضی / صیغه­ي للغائب

نام صیغه ها: - للغائب - للغائبينِ - للغائبينَ - للغائبة - للغائبتَينِ - للغائباتِ : ( ۶ صيغه غائب ) - للمُخاطب - للمخاطبينِ - للمخاطبينَ - للمخاطبة - للمخاطبَينِ - للمخاطبات: (۶ صیغه مخاطب) - للمتكلّم وحده - للمتكلّم مع الغير : ( ۲ صیغه متكلّم )

٣- مجّرد یا مزید بودن فعل­ها : ( در همین مجموعه به معرفّي بابها و کاربرد برخی از بابها در ترجمه اشاره خواهیم کرد)

۴- لازم یا متعدّی بودن فعل­ها : اینکه فعل­ها لازم یا متعدی باشند نیز در ترجمه­ی آنها موثّر می­باشد. چرا که فعل لازم معنایش با فاعل کامل می­شود و نیازی به مفعول ندارد ولی فعل متعدّی علاوه بر فاعل به مفعول هم نیاز داشته و با وجود مفعول معنایش کامل می­شود.

مثال : - إصْبِر في صُعوبة اُموركَ صبراً جميلاً : إصْبِر: فعل لازم

- أنتَ تُساعد في الاُمور الماليّة من هو فقيرٌ : تُساعدُ : فعل متعّدی

۵۔ معلوم یا مجهول بودن فعل­ها : از نظر ترجمه فعل­های مجهول غالباً به همراه مصدر « شدن » ترجمه می­شوند و انجام دهنده­ی کار ( فاعل ) در این جملات معلوم و مشخص نمی­باشند. ( در مبحث معلوم و مجهول می توان؛ فعل متعدی بدون مفعول را « فعل مجهول ، در نظر گرفت)

\*\* گاهی اوقات حرکات و ظاهر فعل­ها ما را در معلوم یا مجهول بودن آنها کمک می­کند : طُرد - خُصّصت - تُرسَل - أن تُطرَح - يوجد - يقال - هُدی و ....

\*\* هرگاه فعل های ماضی با حرکت «ــُـ» شروع شوند مجهولند، به غیر از صیغه­ی ۶ به بعد اجوف ماضی ( قُلنَ-قُلتُما....قُلنا )

\*\* در باب های ثُلاثی مزید سه باب « إفعال - تَفعيل - مُفاعَلة » مضارعشان با حرکت «-ُ» شروع می­شود «یُفْعِلُ-یُفَعِّلُ-یُفاعِلَ »

مثال : أنزَلَ : نازل کرد اُنزِلَ : نازل شد یُعلِّمُ: تعلیم می­دهد یُعلَّمُ: تعلیم داده می­شود.

\*\*حال با برخی از فعل­های لازم در کتب درسی آشنا می­شویم:

|  |  |  |  |  |
| --- | --- | --- | --- | --- |
| جاء: آمد | سارَ: حرکت کرد/ | نَبَتَ: رویید/ | ثارَ: قیام کرد/ | حاکَی: تقلید کرد/ |
| فازَ: رستگارشد/ | فَرَّ : فرار کرد/ | غاصَ: غوّاصی کرد/ | مَنَّ: منّت گذاشت/ | تَحَدَّثَ: سخن گفت/ |
| دارَ: چرخید/ | راحَ: رفت/ | بَقِیَ: باقی ماند/ | هَلَکَ: هلاک شد/ | أفلَحَ: رستگارشد/ |
| فَشِلَ:شکست خورد/ | ماتَ: مُرد/ | ضَجِرَ: دلتنگ شد/ | صَحِبَ: همراه شد/ | تَعَجَّبَ: تعجّب کرد/ |
| نَجَحَ: موفّق شد/ | قامَ: برخواست/ | خَفِیَ: مخفی شد/ | رَضِیَ: راضی شد/ | تَقَدَّمَ: پیش­رفت/ |
| صَبَرَ: صبر کرد/ | عَجِزَ: عاجز شد/ | قَنَطَ: ناامید شد/ | تابَ: توبه کرد/ | إجتَمَعَ: جمع شد/ |
| ذَهَبَ: رفت/ | تَعِبَ: خسته­شد/ | سَعی: تلاش کرد/ | نَقَصَ: ناقص شد/ | إبتَسَمَ: لبخند زد/ |
| جَلَسَ: نشست/ | جَری: جاری شد/ | کَذِبَ: دروغ گفت/ | فَرَحَ: شاد شد/ | أنصَتَ: ساکت شد/ |
| رَجَعَ: بازگشت/ | عاشَ: زندگی کرد/ | یَئِسَ: ناامید شد/ | هَزَلَ: بیهوده سخن گفت/ | ناجَی: رازونیازکرد/ |
| دامَ: ادامه دارد/ | مَرِضَ: بیمار شد/ | مَرَّ: گذشت/ | دَخَلَ: داخل شد/ | إمتَلأ: پُر شد/ |
| وَقَعَ: واقع شد/ | نَزَلَ:پایین امد | شَبِعَ: سیر شد/ | قَعَدَ: نشست/ | تَعَوَّدَ: عادت کرد/ |
| حَضَرَ: حاضر شد/ | صاحَ: فریاد زد/ | حَزِنَ: غمگین شد/ | لانَ: نرم شد/ | إزدادَ: زیاد شد/ |
| عادَ: برگشت/ | حَدَث: اتّفاق افتاد/ | بَکی: گریه کرد/ | نَبَغَ: درخشید/ | هاجَرَ: هجرت کرد/ |
| سَمِحَ: اجازه داد/ | نَهَضَ: برخواست/ | نامَ: خوابید/ | نَشَا: رشد کرد/ و... |  |

**\*\*اقسام فعل­ها در زبان فارسی و معادل آن­ها در زبان عربی:**

|  |  |  |  |
| --- | --- | --- | --- |
|  | نوع فعل فارسی | مثال | معادل در زبان عربی |
| 1 | ماضی ساده | نوشت | کَتَبَ |
| 2 | ماضی نقلی | نوشته است | قد کَتَبَ |
| 3 | ماضی منفی ساده یا نقلی منفی | ننوشت، ننوشته است | ما کَتَبَ – لَمْ یَکتُبْ |
| 4 | ماضی استمراری | می­نوشت | کانَ یَکتُبُ |
| 5 | ماضی استمراری منفی | نمی­نوشت | ما کانَ یَکتُبُ- کانَ لا یَکتُبُ- لَمْ یَکُنْ یَکتُبُ |
| 6 | ماضی بعید | نوشته­بود | کانَ (قَد) کَتَبَ |
| 7 | ماضی بعید منفی | ننوشته­بود | ما کانَ (قَد) کَتَبَ |
| 8 | مضارع اخباری | می­نویسد | یَکتُبُ |
| 9 | مضارع اخباری منفی | نمی­نویسد | لا یَکتُبُ |
| 10 | آینده­ی مثبت | خواهد نوشت | سیَکتُبُ – سَوفَ یَکتُبُ |
| 11 | آینده­ی منفی | نخواهد نوشت | لَنْ یَکتُبَ |
| 12 | مضارع التزامی | بنویسد | (حتّی، کَی،لکَی، لِ) أن یَکتُبَ |
| 13 | مضارع التزامی منفی | ننویسد | (حتّی، کَی،لکَی، لِ) أن لا یَکتُبَ |
| 14 | فعل امر | بنویس | أکْتُبْ |
| 15 | فعل نهی | ننویس | لا تَکْتُبْ |
| 16 | مضارع التزامی موکّد | باید بنویسد | لِیَکتُبْ – یَجِبُ أن یَکتُبَ |
| 17 | مضارع التزامی موکّد منفی | نباید بنویسد | لا یَکتُبْ - یَجِبُ أن لا یَکتُبَ |

\*\*\* **بررسی و توضیح ساختارهای افعال در زبان عربی** :

ساختار ۱۔ فعل ماضی **مجرّد** : ریشه ی سه حرفی فعل ؛ نَظَرَ ۔ **مزید** : فعل ماضی با وزنهای مشخّص و ثابت ؛ أنزَلوا - تَعَلَّموا - شاهَدنَ - تَناوَلتُ و ....

ساختار ۲- ماضی نقلی [حرف « قَد » + فعل ماضي ] : قَد تَقَدّمتُم

ساختار ۳۔ ماضی منفی ساده یا ماضی نقلی منفی ۱- [ حرف « ما » + ماضي ]: ما أخرَجتُم

۲-[ لَمْ + مضارع مجزوم ] ماضی منفی ساده یا ماضی نقلی منفی ؛ لَمْ يُخرِجوا - لَمْ تَتغَيّروا

**مثال 1** : « **ذهب هذا الضّيف إلى بيت صديقي مِن غير إعلان مُسبِق، مع هذا أكرمَه بحنان !** »:

( انسانی ۹۲)

1) مهمان بدون اینکه به دوستش خبر دهد رهسپار خانه شد، با این همه دوستش او را به گرمی پذیرفت !

۲) میهمان به منزل این دوست خود آمد بدون اعلام قبلی، با این وصف وی را به گرمی استقبال کرد !

۳) این مهمان بدون اعلام قبلی به خانه دوستش رفت، با وجود این او را با مهربانی گرامی داشت!✓

۴) این میهمان به منزل دوستش آمد بی آنکه او را با خبر سازد، ولی او مهربانانه اکرامش کرد!

\*\* توضیح : ذَهَبَ : رفت ( حذف گزینه های 1 و ۲ و ۴ ) / اسم اشاره « هذا : این » ( حذف گزینه های 1 و ۲)

**مثال 2** : « **إنّ الله قَد أعطى الإنسان كثيراً مِن النِعم حتّى يستطيعَ أن ينتفع بها في حياتها !** »:

(هنر91)

۱) خداوند نعمت­های کثیری به انسان بخشیده است تا در زندگی­اش از این نعمت­ها بهره­مند شود!

۲) خداوند بسیاری از نعمت­ها را به انسان عطا کرده است تا بتواند در زندگی خود از آنها بهره ببرد!✓

۳) نعمت­های کثیری را خداوند به انسان می­دهد و او قادر خواهد­بود در زندگی خود از آنها استفاده کند!

۴) بسیاری از نعمت­های الهی به انسان عطا شده­است تا او بتواند از آنها به نفع خود در زندگی استفاده کند !

\*\* توضیح : « قَد أعطَى » : ماضی نقلی است ( حذف گزینه­های ۳ و ۴) / « كثيراً من النّعم : بسیاری از نعمت­ها » ( حذف گزینه های ۱و۳و ۴)

**مثال 3** : « **اللّهمّ، قد وهبتني كلّ ما كنت غيرمستأهل له لأنّ فضلک يشمل كلّ عبادک!** »:

(هنر92)

۱) خدایا! هرآنچه سزاوار آن نبودم به من عطا کرده­ای، زیرا لطف تو همه بندگانت را شامل می­شود!✓

2) پروردگارم ! آنچه را شایسته­ی آن بودم به من داده­ای چون بخشندگی تو شامل همه­ی بندگان است !

۳) پروردگارا ! به من می­دهی همه­ی آنچه را شایسته­ی آن نیستم، زیرا فضل تو شامل همه­ی بندگانت می­شود!

۴) خداوندا! به من عطا کن هر چیزی را، حتّی اگر سزاوار آن نباشم، چون مهربانی تو به همه­ی بندگان رسیده است!

\*\* توضیح : توجّه به فعل « قد وَهبتَنی » ( حذف گزینه های ۳ و ۴) / توجه به « غير مستأهل » ( حذف گزینه­ی ۲ و ۳)

**مثال ۴**: «**شاهدت مريضة تساعد ممّرضات المستشفى لكنّها لمْ­ترجُ الشّفاء من مرضها !** »:

(سنجش 88)

۱) بیماری را مشاهده کردم که پرستاران در بیمارستان به او کمک می­کنند امّا امید به بهبودی از بیماری را نداشت!

۲) مریضی را دیدم که پرستاران بیمارستان به او کمک می­کردند امّا او امید به بهبودی از بیماری­اش را نداشت! ✓

۳) مریض را دیدم در حالی که پرستاران در بیمارستان به او کمک می­نمایند تا امید به بهبودی از بیماریش را داشته باشد!

۴) بیمار می­دید که پرستاران در بیمارستان به او کمک می­کنند امّا از درمانش ناامید بود و به شفای خود امیدوار نبود !

\*\* توضیح : توجّه به ترجمه ی فعل های «شاهدتُ » و « تُساعدُ» و «لَم تَرجُ»

ساختار ۴- ماضی استمراری فعل « کانَ » + ..... فعل مضارع ماضی استمراری ؛

كانَ الأطفالُ يَلعبونَ ...... : بازی می­کردند

در جمله وصفّيه فعل ماضی + ... جمله وصفيّه ( فعل مضارع) «که ... ماضی استمراری»

سَمِعتُ .... يَدعونی : شنیدم ... که مرا دعوت می­کرد!

ساختار ۵۔ ماضی استمراری منفی ۱-[ ما + کانَ + فعل مضارع ] ؛

ما كانَ الأطفالُ ..... بازی نمی­کردند

۲-[ كانَ + لا + فعل مضارع ] ؛ كانَ الأطفالُ لا يلعبونَ..... بازی نمی­کردند

٣- [ لَمْ + يَكُنْ + فعل مضارع ] ؛ لَمْ يَكُنْ الأطفالُ يلعبونَ ...... بازی نمی­کردند

**مثال 1** : « لم يكن أحد يظنّ أنني أكون صبوراً هكذا أمام متاعب الدّنيا! »: (سراسری انسانی ۹۲)

۱) کسی تصوّر نمی­کند که من تا این حد در برابر مشکلات زندگی مقاوم باشم !

۲) کسی گمان نمی­کرد که من در مقابل سختی های دنیا این چنین صبور باشم ! ✓

۳) هیچ کس تصور نمی­کرد که من این همه در برابر پیچیدگی­های زندگی مقاومت کنم !

۴) هیچ کس گمان نکرد که من این چنین در مقابل سختی و مشقت دنیا شکیبایی به خرج بدهم!

\*\* توضیح : توجه به عبارت «لم يكن أحدُ يظنّ » ( حذف او ۴) / « هكذا » به معنای « اینچنین » است / توجّه به معنای « صبوراً » که در گزینه ی ۳ اشتباه ترجمه شده است.

**مثال 2** : «كنت أعرف منطقة مخضّرة و غنّية بالجمال في أقصى نقطة الشّمال الشّرقّي من مدينتنا أقضي فيها بعض الأيام مع الاُسرة » : ( سراسری زبان ۹۲)

۱) نقطه­ای سبز و زیبا در دورترین مکان شمال شرقی شهر می­شناختم که سرشار از زیبایی بود و با خانواده چند روز تمام آنجا بودم.

۲) جای زیبا و سبز و با طراوتی را بلد بودم که در شمال شرقی شهرمان قرار داشت و یک روز تمام را با خانواده در آنجا سپری کردم.

۳) منطقه­ای سرسبز و سرشار از زیبایی در دورترین نقطه­ی شمال شرقی شهرمان می­شناختم که بعضی روزها را با خانواده در آنجا می­گذراندم. ✓

۴) منطقه­ای سرسبز و غنی و پر از زیبایی وجود داشت که در نقطه­ای دور­دست از شمال شرقی شهرمان بود و چند روز را با خانواده خود در آن گذراندم.

\*\* توضیح : توجه به عبارت «كنت أعرفُ » ( حذف ۲ و ۴ ) / « بعض الأيّام : بعضی از روزها »/ ترجمه­ی صحیح فعل « أقضي : سپری کردم» ( حذف ۱)

**مثال 3** : « عندما كنّا نُسافر قبل شهرين في مناطق بلادنا الشّمالّية، تذكّرنا جدبتنا الحنون الّتي كانت ترافقنا قبل سنوات في كلّ سفر »: (خارج از کشور 90)

۱) آن گاه که دو ماه پیش در قسمت شمالی کشور بودیم، به یاد مادر بزرگ مهربانمان افتادیم که سال­های قبل در هر سفری ما را همراهی می­کرد!

۲) هنگامی که دو ماه قبل در حال سفر در نواحی شمالی کشور بودیم، مادر بزرگ مهربانمان به یاد ما آمد که سال های قبل در هر سفری ما با هم رفیق بودیم !

۳) وقتی دو ماه پیش به مناطق شمالی کشورمان مسافرت می­کردیم، مادر بزرگ مهربانمان را به خاطر آوردیم که سال ها قبل در هر سفری ما را همراهی می­کرد! ✓

۴) در زمانی پیش از دو ماه مشغول مسافرت در نواحی شمالی کشور بودیم، به یاد مهربان­های مادر بزرگمان افتادیم که در تمام سفرهای سال های قبل چگونه ما را مهربان کرده بود!

\*\* توضيح ؛ توجه به فعل عبارت « كنّا نُسافرُ » که ماضی استمراری ترجمه می­شود. ( حذف ۱و ۲ و ۴)

**مثال 4** : « كان الباحثون المسلمون بهاجرون إلى النّقاط البعيدة مِن الأرض لإكتشاف أسرار الكون!»

(سراسری ریاضی 87)

۱) پژوهشگران اسلامی به مناطق دور دستی از زمین برای کشف راز هستی سفر کرده­اند !

۲) محقّقان مسلمان برای کشف اسرار هستی به نقاط دور دست زمین مهاجرت می­کردند ! ✓

۳) جستجوگران اسلامی به اقصی نقاط زمین برای به دست آوردن رازهای جهان مسافرت­کرده بودند!

۴) تحقیق گران مسلمان بودند که به مناطق دوردست زمین برای اکتشاف اسرار دنیا مهاجرت نمودند !

\*\* توضیح : توجه به عبارت « كان .. يُهاجِرونَ » که به صورت « ماضی استمراری » ترجمه می­شود. ( حذف ۱و۳و۴)

**مثال 5** : « كان آباونا يؤكّدون دائماً طريق الوصول إلى العُلى هو الإحسان في حقّ النّاس ! »:

1) تأكید پدران ما همیشه این بوده که طریق دستیابی بر بزرگی، احسان کردن به مردم است !

۲) سفارش نیکان ما تأکید بر این بوده که راه حصول به بزرگی­ها، خوبی کردن در حقّ مردم است !

۳) پدران ما همواره تأکید می­کردند که راه رسیدن به بزرگی، نیکی کردن در حق مردم است !

۴) نیاکان ما دائماً سفارش می­کنند که طريق رسیدن به بزرگی­ها احسان در حق­الناس است !

\*\*\* توضیح : عبارت «كان .... يؤكّدون » معادل « ماضی استمراری » است ( حذف گزینه های ۱و۲و۴)

**مثال 6**: «شاهدت رجال إطفاء الحريق یسرعُون إلى الحريق و لكنّهم ما استطاعُوا أن يطفئوا النّار ! » :

مأموران آتش نشانی را...... (سراسری انسانی 88)

۱) دیدم که شتابان به سوی آتش­سوزی می رفتند، ولی نتوانستند آتش را خاموش کنند ! ✓

۲) در حالی مشاهده کردم که به سوی آتش می رفتند تا آن را خاموش کنند، ولی نتوانستند !

۳) با عجله مشاهده کردم که به سمت محل آتش سوزی می­روند تا آن را خاموش کنند، اما نتوانستند !

۴) وقتی دیدم که به سمت آتش سوزی می­دوند تا آن را خاموش نمایند، ولی نتوانستند آتش را خاموش کنند!

\*\* توضیح : فعل ماضی ( در جمله وصفّيه ) +...... مضارع = ماضی استمراری ( حذف گزینه های ۳ و ۴ ) / « آن را » در گزینه­ی ۲ آتش را ..

فعل «كانَ» + ............ ( قَدْ) فعل ماضی ماضی بعید

ساختار ۶- ماضی بعید

كانَ الأطفالُ (قَدْ) لَعِبُوا .........: بازی کرده بودند

فعل ماضی + ... جمله وصفّيه ( فعل ماضی) « که... ماضی بعید / ساده »

در جمله وصفيّه

اِشتَرَيتُ كتاباً ...... قد رأيتُهُ : کتابی را خریدم که ... دیده بودم.

ساختار ۷۔ ماضی بعید منفی 1-[ حرف « ما » + کانَ +( قَد ) فعل ماضى [ ؛ ما كان ( قد ) تقدموا .... پیشرفت نکرده بودند

۲-[ فعل «كانَ» + « ما » + فعل ماضی ] ؛ کُنتُ ما ضربتُ ... نزده بودم

٣- [ لَمْ + مضارع مجزوم «كانَ » + ماضی] ؛ لَم نَكُنْ رأينا ...... ندیده بودیم

**مثال 1** : « شاهدت مريضة تساعدها ممّرضات المستشفى لكنّها لم ترجُ الشّفاء مِن مرضها ! »: (سنجش 88)

۱) بیماری را مشاهده کردم که پرستاران بیمارستان به او کمک می کردند، اما او امید به بهبودی از بیماریش را نداشت. ✓

۲) بیماری را مشاهده کردم که پرستاران در بیمارستان به او کمک می­کنند، اما او امید به بهبودی از بیماری را نداشت !

۳) مريض را دیدم در حالی­که پرستاران در بیمارستان به او کمک می­نمایند تا امید به بهبودی از بیماریش را داشته باشد !

۴) بیمار می­دید که پرستاران در بیمارستان به او کمک می­کنند اما او از درمانش ناامید بود و به شفای خود امیدوار نبود !

\*\* توضیح : قبل از جمله ی وصفّيه فعل ماضی آمده است، لذا جمله ی وصفیّه به صورت « ماضی استمراری » ترجمه می­شود ( حذف دیگر گزینه ها )

**مثال 2** : « إنّه كان شاعراً حاذقاً يتمتّع النّاس بأشعاره و يطلبون منه أن يُنشد أكثر »: (خارج از کشور93)

۱) او شاعر ماهری بود که مردم از اشعارش بهره می بردند و از می خواستند که بیشتر بسراید ! ✓

۲) او شاعر حاذقی است که مردم از شعرهایش لذت می­بردند و از او می­خواهند که بیشتر شعر بگوید !

۳) همانا او شاعری زبردست بود، لذت مردم در شنیدن اشعار او بود و از او می­خواستند که بیشتر شعر بسراید !

۴) همانا آن شاعر متبحّر از شنیدن اشعارش توسّط مردم لذّت می­برد و خواسته­ی آنها این بود که بیشتر شعر بگوید !

\*\* توضیح : كان (ماضی) +« يتمتّعُ » جمله­ي وصفیّه (مضارع) است ماضی استمراری « بهره می­بردند » و همچنین فعل « يطلبونَ » ( حذف دیگر گزینه­ها )

**مثال 3**: «كانت المدرسة قد دعت بعض صديقاتي إلى حفلة نجاحنا بعد إمتحانات نهاية السّنة ! »: (سراسری ریاضی91)

1) پس از امتحانات آخر سال، مدرسه بعضی دوستانم را به جشن قبولی­مان دعوت کرده بود! ✓

۲) بعد از قبولی در امتحانات پایان سال، مدرسه برخی دوستان را به جشن قبولی­ام دعوت کرد!

3) مدرسه­ی ما بعد از امتحانات پایان سال، برای جشن موفقیت ما بعضی دوستان را دعوت کرده بود!

۴) مدرسه به خاطر قبول شدن ما در امتحانات آخر سال، برخی دوستان را به جشن قبولی ما دعوت کرد!

\*\* توضیح: توجّه به عبارت «کانت.....قد دعت» که به صورت «ماضی بعید» ترجمه می­شود. (حذف 2و4) / توجّه به کلمات «صدیقاتی و المدرسه» (حذف 3)

**مثال 4** : « كانت أمّي ألحّت علىّ أن لا اُحاکی الآخرين و أعتمد على نفسي و أقف على قدمیّ » : (سراسری تجربی91)

۱) مادر من اصرار داشت که از دیگران پیروی نکرده فقط بر خویش تکیه کنم و بر پاهای خود بایستم !

۲) مادرم بر من فشار می­آورد که از دیگران تبعیّت نکرده، به خود تکیه کنم و روی پای خویش بایستم !

3) مادر من پافشاری کرد که از دیگران پیروی نکنم و اعتماد به نفس داشته باشم و روی پای خود بایستم !

۴) مادرم به من اصرار کرده بود که از دیگران تقليد نکنم و به خود اعتمادکنم و بر روی پاهای خود بایستم!✓

توضیح : توجّه به عبارت « كانت .. ألحّت » ( حذف 1 و ۲ و ۳ ) / توجّه به عبارت « أعتمد على نفسی» / و اسم

«قدمَیَّ » که جمع مذكّر سالم می­باشد.

**مثال 5:** «كنت قد ذهبت إلى بستان عمّي في القرية لأقطف منه الفواكه النّاضجة، فجأه دخلت شوكة في يدي»:

(سنجش 93)

۱) به باغ عمویم در روستا رفته بودم تا از آن میوه­های رسیده بچینم. که ناگهان خاری در دستم رفت. ✓

۲) به بوستان عموی خود در روستا رفتم که از میوه های رسیده­ی آن بچینم. ناگهان تیغ در دستم فرو رفت.

3) به منظور چیدن میوه­های تازه به باغ عمویم در ده رفتم که ناگهان خار در دستانم فرو رفت.

۴) به قصد چیدن میوه هایی تازه به بوستان عمويم در ده رفتم بودم که ناگاه خار در دستم فرو رفت.

\*\* توضیح : توجه به عبارت «كنت قد ذهبت» که به صورت «ماضی بعید» ترجمه می­شود. ( حذف ۲ و 3) / توجه به فعل « لِأقطَفَ» که مضارع منصوب است و مضارع التزامی ترجمه می­شود. / همچنین کلمه­ی «شوکت» نكره می­باشد (حذف ۴)

**مثال 6:** القوّة الطّبيعيّة في الجاذبيّة الّتي كان قد طرحها علماءنا في تصنيفاتهم، لكّن الأروبيیّن نسبوها إلى نيوتن» نیروی طبیعی........... (سنجش86)

۱) قانون جاذبه ای است که علمای ما در کتاب­هایشان طرح می­کردند. لیکن بعدها اروپایی­ها آن را به نیوتن منسوب کرده­اند !

۲) جاذبه­ی زمین است که اروپایی­ها آن را به نیوتن نسبت می­دهند. ليكن علمای ما در کتاب­هایشان آن را قبلا آورده­اند !

3) همان قانون جاذبه است که دانشمندان ما در نوشته­هایشان ذکر می­کردند، اما اروپایی­ها آن را به نیوتن نسبت داده­اند !

۴) همان جاذبه است که دانشمندان ما در نوشته­هایشان مطرح کرده­بودند. لیکن اروپایی­ها آن را به نیوتن نسبت داده اند ! ✓

\*\* توضیح : توجّه به عبارت « كان قد طرح » که بصورت « ماضی بعید» ترجمه می شود. ( حذف 1 و ۲ و ۳)

**مثال 7:** عيّن الصّحيح :

۱) مررتُ بشخصِ عرفَهُ النّاس بسخاء الكفّ: از کنار شخصی گذشتم که مردم با سخاوت و بخشندگی او را می­شناختند!

۲) هو كاذب لا يرجع مِن كذبه إلّا بعد الفشل : او دروغ­گویی است که فقط بعد از شکست از دروغ خود برمی­گردد✓

۳) لا تقل كلاماً كذباً تشاهدْ نتيجته السّيئة : سخن دروغ را مگو، تا نتیجه­ی بد آن را مشاهده کنی!

۴) رأيت بلبلاً يُغرّد على شجرة بيتنا : بلبل را دیدم که بر روی درخت خانه­ی ما آواز می­خواند !

\*\* توضیح : فعل « عرفَهُ » جمله­ی وصفیّه بوده و باید به صورت « شناخته بودند » ترجمه شود (حذف گزینه­ی1) / عبارت « كلاماً كذِباً » در گزینه ی 3 و « بلبلاً» در گزینه­ی ۴ ؛ نکره­اند.

**مثال 8:** « حکمت في مباراة علميّة بين فريقين مجدّين خُصِّصتْ جائزتان للفائزين منهما »: (انسانی 87)

۱) در مسابقه­ی علمی بین دو تیم کوشا که من داوری کردم دو جایزه برای برندگان اختصاص داده بودم !

۲) در یک مسابقه­ی علمی بین دو تیم کوشا که دو جایزه برای برندگان آنها اختصاص یافته بود، داوری کردم!✓

3) در یک مسابقه­ی علمی میان دو گروه پرتلاش که جوایزی برای برندگان اختصاص داده­بودند داور بودم !

۴) در مسابقه­ای علمی بین دو گروه تلاشگر داوری کردم و دو جایزه برای برندگان آنها اختصاص دادم !

\*\* توضیح : فعل ماضی ( در جمله وصفّيه ) +.... ماضی - ماضی بعید ( حذف گزینه های ۳ و ۴) / فعل ماضی « خُصِّصتْ » فعل مجهول در صیغه­ی « للغائبة » است ( حذف گزینه­ی ۱ و ۳)

ساختار ۸- مضارع اخباری - مجرد : حروف « أتين » + ریشه سه حرفي فعلها - مزید : مضارع با وزنهای مشخّص و ثابت ؛ يُنزِلُونَ - تَتَعَلَّمونَ - یُشاهِدنَ و ......

ساختار ۹- مضارع اخباری منفی [ حرف «لا » یا حرف « ما » + فعل مضارع ] : لا يُنَزِلُّونَ - ما نُرسِلُ و ...

**مثال 1 :** « عندما لاتشعر بخوف في أعماق ضميرك إلّا الخوف مِن الله، عندئذٍ قد توكّلت عليه حقاًّ »: (خارج از کشور91)

1) آن زمان به خدا اعتماد واقعی داری که در درونت هیچ ترسی جز ترس از خدا وجود نداشته باشد!

۲) هر زمان ترسی جز ترس از خدا در عمق وجودت احساس نشد، پس آنگاه اعتماد تو فقط به خداست !

۳) هرگاه در درونت جز خدا از هیچ­کس ترسی نداشته­باشی، پس آن زمان است که حقیقتا بر خدا توکل داری !

۴) وقتی که در اعماق وجودت ترسی جز ترس از خدا احساس نمی­کنی، در این زمان است که حقیقتا بر خدا توکل کرده­ای ! ✓

\*\* توضیح : توجه به فعل « لا تشعرُ » که فعل مضارع منفی است ( حذف ۲ و ۳)/ فعل «لا تشعُرُ» و « عندئذٍ و حقاً » در گزینه ۱ ترجمه نشده است /

ساختار 10۔ فعل نهی [ آوردن حرف «لای نهی » در ابتدای جمله و مجزوم کردن آخرِ فعل مورد نظر ]: لا تُقَدِّموا - لا تَتَکاسَلْنَ و .....

الف) «لای نهی + ۶ صیغه­ی مخاطب ( از نظر معنا ) نهی مخاطب

ب) «لای نهی + ۶ صیغه­ی غائب و ۲ صيغه­ی متکلم نباید + مضارع التزامی

**مثال 1:** «لا تتركوا شيئاً من أمر دينكم لإصلاح دنیاکم، فإنَ الله يفتح عليكم ما هو أضرّ منه »: (سراسری زبان 88)

۱) نباید دین را به خاطر اصلاح دنیای خود ترک کرد، زیرا باب آنچه که از آن ضرر بخش­تر است بر شما باز می­شود.

۲) آنچه از امور دینی است برای اصلاح دنیایتان نباید رها شود، زیرا خداوند چیزی را بر شما می­گشاید که از آن زیان بارتر است.

۳) چیزی از امر دینتان را به خاطر دنیای خود ترک مکنید که خداوند آنچه را که ضررش بیشتر است بر شما می­گشاید.✓

۴) امری از امور دینتان را به خاطر امور دنیا رها مکنید، زیرا چیزهایی به شما روی می­آورند که زیان آنها بیشتر است.

\*\* توضیح : توجه به صیغه ی فعل «لا تترُكوا » و معنای آن ( حذف گزینه های ۱ و ۲) / و توجه به صیغه­ی فعل « يفتحُ » ( فاعل « يفتح » هو مستتر است، که مرجع آن « الله » است )

**مثال 2:** «لا تسمح لنفسك أن تخدعک و توقعك في طلب مال الدّنيا بذريعة ضرورته »: (سراسری زبان 89)

۱) نفس تو اجازه ندارد که به وسیله ی نیاز به مال، تو را فریب داده، تا به راه کسب ثروت دنیا وارد شوی !

۲) به نفست اجازه مده فریب دهد و تو را به دنبال طلب مال دنیا بیاندازد به بهانه­ی ضروری بودن آن ! ✓

۳) اجازه مده که نفست به بهانه­ی ضرورت، تو را به دنبال طلب مال اندک دنیا انداخته، فریب دهد !

۴) نیاز به مال را بهانه­ای برای به دست آوردن مال دنیا قرار مده، تا نفس تو نیز چنین بهانه­ای یابد .

\*\* توضیح : توجه به فعل « لا تَسمَحْ » ( حذف ۱ و 4 ) « طلب مال الدّنيا » : طلب مال دنیا ( حذف ۳)

**مثال 3:** «لا تُحمِّل على نفسك ما لا تُطيق، لأنّك إذا فعلتَ هذا، کَسرتها »: (سنجش90)

۱) هرگاه بخواهی نفس خویش را بشکنی، آنچه طاقتش را ندارد بر او هموار کن تا آن را بشکنی.

۲) هر آنچه طاقتش را نداری بر نفس خویش تحميل مكن، وگرنه اگر انجامش دهی آن را شکسته ای.

۳) بر نفس خویش آنچه را که توانایی ندارد تحميل مکن، زیرا هرگاه این را انجام دهی آن را می­شکنی. ✓

۴) آنچه که طاقتش را نداری برای نفس خويش تحميل مكن، و گرنه اگر انجامش دهی آن را شکسته ای.

\*\* توضیح : توجه به فعل « لا تُحمِّل » که نهی است ( حذف 1) / فاعل «لا تُطيق » هي مستتر است که مرجع آن « نفس » می­باشد ( حذف ۲ و ۴)

ساختار ۱۱۔ فعل أمر حاضر

[حذف حرف «تَ» از اوّل فعل و در صورت نیاز آوردن «أ یا اُ » در ابتدای فعل و مجزوم کردن آخرِ فعل مورد نظر]؛

- مجرّد : اُنْظُروا - اُدْعُ - اِجلِسا - إهْدِ - إخْشَوا و ...

- مزید : أكرِموا - عَلِّما - شاهِدْ - تَقَدَّمی - تَعاوَنوا - إجْتَهِدا - إنقَلِبوا - إستَخْدِمْنَ و ....

**مثال1:** عيّن الصّحيح : (ریاضی94)

1) لا تَتَكاسَلْ، فإنّ النّجاح لا يناسب الكسل ! : تنبلی نکن ، که موفقیت با تنبلی تناسب ندارد ! ✓

۲) لا تتكاسل الممرّضة الحاذقة عن أعمالها ! : ای پرستار ماهر، در انجام کارهایت تنبلی مکن !

۳) شاهد الطّلاب درجاتهم في الصّفّ فائزين ! : نمره­ی دانش­آموزان کلاس را نگاه کن که چگونه موفّق هستند !

۴) صادِق الّذي عليك و أنت في غفلة ! : آنکه دلسوز تو است، با تو دوستی کرد در حالی که غافل بودی !

\*\* توضیح : در گزینه ۲، با توجه به فاعل آن (المِمرّضة) « للغائبة » است و در گزینه ۳ : فاعل « شاهدَ» ( الطّلاب) است، پس جمله مخاطب نیست / در گزینه ۴ : فعل «صادقِ » امر است/

**مثال** : عیّن الخطأ: (تجربی 93)

1) لا تؤخِّر وقت صلاتك إلا للقيام باُمور النّاس : زمان نماز خود را فقط برای انجام کارهای مردم به تأخیر بیانداز.

۲) إسعَ في كسب العلم حتّى يرفع عملُک علمَک : در به دست آوردن علم تلاش کن تا عملت، علمت را بالا ببرد.

۳) مَن يطلب مطلوبه يهجر نومَه : هرکس مطلوب خویش را بجوید از خواب خود دست می­­کشد.

۴) قَصِّر أمانيك لأنّه لا خيرَ في كِثرتها : آرزوهایت را مقصّر بدان زیرا در زیادی آنها خیری نیست. ✓

\*\* توضیح : فعل « قَصِّر » به معنای « کوتاه کن » می­باشد. / حرف «لا » نفی جنس بوده و به صورت « هیچ خیری .... » ترجمه می­شود.

ساختار ۱۲- آینده­ی مثبت

[ سَ ، سوفَ + فعل مضارع ]؛ مستقبل مثبت

سَنُنَزِّلُ - سوفَ نُنَزِّلُ: نازل خواهیم کرد

ساختار ۱۳۔ آینده­ی منفی

[ حرف ناصبه­ی «لَنْ » + فعل مضارع منصوب ]: مستقبل منفی

لَنْ يَذْهَبُوا : ( هرگز نخواهند رفت / لَنْ أهلکَ : هلاک نخواهم شد.

**مثال 1:** «نحن سَنذهب مع قائدنا إلى­القتال و لَن نتركه وحيداً في الوقت الحرج »: (ریاضی 93)

۱) با رهبر خویش به محلّ نبرد رهسپار می­شویم و او را در زمان سختی ترک نمی­کنیم !

۲) به همراه فرمانده برای مبارزه خواهیم رفت و هرگز او را در وقت دشواری رها نمی­کنیم !

۳) ما همراه فرمانده­ی خود به نبرد خواهیم رفت و هنگام سختی او را تنها ترک نخواهیم­کرد ! ✓

4) ما با رهبر خود به میدان جنگ می­رویم و او را در زمان دشواری تنها رها نخواهیم­کرد !

\*\* توضیح : فعل « سَنذهبُ » نبرد خواهیم کرد » ( حذف گزینه­های ۱و۴) فعل «لَن نترکَه ترک نخواهیم کرد » ( حذف گزینه ی ۲)

**مثال 2:** «لن ينحني أجيالنا الصّامدون أمام الظّلم و الظّالمين و سَيثورون عليهم »: (خارج از کشور 92)

۱) نسل­های مقاوم ما در برابر ظلم و ظالمان تسلیم نخواهند شد و علیه آنان قیام خواهند کرد ! ✓

2) نسل­های استوارند که در برابر ظلم و ظالمان خم نمی­شوند و ضدّ آنان انقلاب خواهندکرد !

۳) نسل ما مقاومتش سر فرود نیاوردن در مقابل ستم و ستمگران است و ضدّ آنان به پا خواهد خواست !

۴) نسل پایدار ماست که در مقابل ستم و ستمگری سر فرو نمی­آورد و علیه آنان به پای خواهدخواست !

\*\* توضیح : فعل سَيثورون قیام خواهند کرد » ( حذف گزینه های ۲ و ۳ و ۴) / فعل «لَن ينحني تسلیم نخواهند شد » ( حذف گزینه­ی ۲)

**مثال 3:** « إحذر ممّا يجرّك إلى تبعيّة الآخرين، لأنّها سَتُسبّب لك الأسر و الضّلال و الذلّة »: (سراسری زبان 91)

۱) برحذر باش از آنچه تو را به دیگران وابسته می­کند، زیرا اسارت و ضلالت و خواری را برای تو می­آورد!

۲) مراقب آنچه که تو را به دیگران وابسته می­کند باش، تا برایت قید و بند اسارت و گمراهی و مذلّت نیاورد!

۳) از آنچه تو را به سمت وابستگی به دیگران سوق می­دهد بر حذر باش، زیرا سبب اسارت و گمراهی و ذلّت تو خواهد شد. ✓

4) مواظب هر چیزی که تو را به سوی وابستگی دیگران می­کشاند باش، تا در آینده تو را در قید اسارت و گمراهی و خواری قرار ندهد !

\*\* توضیح : با دقت در فعل « سَتُسبّب سبب خواهد شد » ( حذف دیگر گزینه­ها )

**مثال 4:** « العالَم يقوم بالعمل و لَن يستطيع أحد أن يفرّ من هذه السّنّة الإلهيّة، أنت أيضاً إن تدركها تَفز! »: (سراسری ریاضی 92)

1) دنیا با کار و فعالیت اداره می­شود و هیچکس از این سنت الهی فرار نخواهد کرد، تو نیز چنانچه آن را درک می­کنی، پیروز می­شوی !

۲) عالم بر کار برپاست و هیچ کس نخواهد توانست از این سنت الهی رهایی یابد، تو نیز اگر آن را ترک کنی، پیروز می­شوی ! ✓

۳) هستی قائم بر کار است و احدی نتوانسته است که از این قانون الهی نجات یابد و تو نیز اگر درکش کردی پیروز خواهی­شد !

۴) جهان بر پایه­ی کار استوار است و احدی نمی­تواند از آن رهایی یابد، البته تو اگر آن را بفهمی رستگارخواهی­شد!

\*\* توضیح : توجه به فعل­های « يقومُ » و «لن يستطيعَ » و « أن يَفرَّ»

**مثال 5:** «لَن نَسمح للمستكبرين أن يدخلوا في شؤوننا الإجتماعيّة و السّياسيّة »: (سراسری ریاضی 85)

۱) اجازه­ی دخالت در امور جامعه و در سیاست خود را به مستکبران نمی­دهیم !

۲) به مستکبران اجازه نخواهیم داد که در امور اجتماعی و سیاسی ما وارد شوند ! ✓

۳) به استکبارگران اجازه نمی­دهیم که در مسائل اجتماعی و سیاسی جامعی ما داخل شوند!

۴) سخن مستکبران را دایر بر اینکه در کارهای اجتماعی و سیاسی ما مداخله کنند، نمی­شنویم !

\*\* توضیح : توجه به فعل « لَن نَسمَحَ »: ( اجازه نخواهیم داد )

**مثال 6:** «نحنُ سنذهب مع قائدنا إلى القتال و لَن نتركه وحيداً في الوقت الحرج »: (سراسری ریاضی 93)

۱) با رهبر خویش به نبرد رهسپار می­شویم و او را در زمان سختی ترک نمی کنیم !

۲) به همراه فرمانده­ی خود برای مبارزه خواهیم رفت و هرگز او را در وقت دشواری رها نمی­کنیم !

۳) به همراه فرمانده­ی خود به میدان نبرد خواهیم رفت و هنگام سختی او را تنها ترک نخواهیم­کرد ! ✓

4) ما با رهبر خود به میدان جنگ می­رویم و او را در زمان دشواری تنها رها نخواهیم­کرد !

\*\* توضیح : توجه به فعل­های « سَنذهبُ » : خواهیم رفت / فعل «لَن نترکَه» ترک نخواهیم کرد /

ساختار ۱۴۔ ۱): مضارع التزامی

[حروف ناصبه­ی « أن - کَی - لِکی - لِ- حَتّی » + فعل مضارع منصوب ]

مثال : - أن يَكتُبا : اینکه بنویسند - حتّی يَهدِيَ : تا اینکه ( تا ) هدایت کند - لِیَذهَبنَ : برای اینکه بروند

- لِتَقرَئی : تا اینکه بخوانی

- مضارع التزامی منفی

[حروف ناصبه­ی « أن - کَی - لِکی - لِ- حَتّی » + حرف «لا نفی» + فعل مضارع منصوب ]

مثال : - ألّا يَكتُبا : اینکه ننویسند - حتّی لا يَهدِيَ : تا اینکه هدایت نکنی - أن لا تَقرَئی : تا اینکه نخوانی

**مثال 1:** « على الإنسان أن یُساعد من يستعينه لِكي لا يبقى وحيداً حينما اُصيب بمصيبة »: (سراسری هنر 90)

۱) انسان نباید کسی را که به او یاری کرده کمک نکند وگرنه وقتی دچار مصيبت شود، تنها خواهد ماند !

۲) وظیفه­ی هر انسانی است که به کسی که کمک می­خواهد، یاری کند تا اگر روزی خودش نیازمند شد، تنها نباشد !

۳) انسان باید به کسی که از او یاری می­طلبد، کمک کند تا اگر زمانی دچار مصیبتی شود، تنها نماند ! ✓

۴) بر هر انسان واجب است که به کسی که یاری اش کرده، کمک کند تا اگر دچار گرفتاری شد، تنها نماند !

\*\* توضیح : توجّه به ترجمه­ی فعل­های « أن يُساعدَ » / « لكي لا يبقى - تا اینکه تنها نماند »

**مثال 2:** « اليوم حاوَلتُ أن اُعطِى ذلك العامل هديّة تُقلِّل من تعب عمله»: (سراسری تجربی 92)

۱) تلاش امروز من این بود که با دادن هدیه­ای به آن کارگر از سختی کارش بکاهم !

۲) امروز تلاش کردم به آن کارگر هدیه­ای بدهم که از سختی کارش کم کند! ✓

۳) امروز سعی نمودم که با دادن هدیه از سختی کار آن کارگر بکاهم !

4) با تلاش امروز با دادن هدیه به آن کارگر سختی عمل او کم شد!

\*\* توضیح : توجّه به فعل­های «حاوَلتُ تلاش کردم » و « أن اُعطِىَ هدیه ای بدهم »

**مثال 3**: «جاءت الطّالبات إلى المديرة لِيتكلّمن معها حول مشاكلهنّ الدّراسيّة » : (سراسری زبان 87)

1) شاگردان برای حل مشکلات درسی به نزد مدیر رفتند تا با او حرف بزنند!

۲) شاگردان نزد مدیرشان رفتند تا پیرامون اشکالات درسی با او سخن بگویند !

3) دانش آموزان به نزد مدیر آمدند تا درباره­ی مشکلات درسی خود با او صحبت کنند ! ✓

4) دانش آموزان به نزد مدیر آمدند که با او راجع به مشکل درسی خود مشورت کنند!

\*\* توضیح : توجّه به ترجمه­ی فعل « جاءت آمدند » و فعل « لِيتكلّمنَ تا صحبت کنند - سخن بگویند »

ساختار ۱۴- ۲) : - فعل مضارع التزامی مؤكِّد ( باید + .....مضارع التزامی ) : روش ساخت مورد (1)

( غالباً تک فعل جمله و شروع کننده­ی جمله می­باشد )

۲- [ يَجِبُ ( عَلى ) أنْ + فعل = باید ....... ] ؛ - يَجِبُ ( عَلى ) أن تَكتُبوا : باید بنویسید. - يَجِبُ علينا أن نتَأمّلَ: بر ما واجب است که تأمّل کنیم.

1-[ أمر غائب یا متكلّم ؛ حرف جازمه­ی «لِ» + فعل مضارع مجزوم ( غائب و متكلّم ] ؛ - أنتِ لِتَذهَبی : تو باید بروی - لِأتَكَلَّمْ : باید سخن بگویم

فعل مضارع التزامی مؤكَّد منفی

[ نهی غائب یا متکلّم ؛ حرف « لای نهی » + فعل مضارع مجزوم ( صیغه­های غائب و متكلّم) ]

مثال : - لا يَذهَبُوا ، نباید بروند - لا أتَكَلَّمْ : نباید سخن بگویم -هِىَ لا تَقرَئی: او نباید برود

-هُما لا يَكتُبا : آن دو نباید بنویسند

**مثال 1:** «ليعلم الإنسان أن العناوين و الألقاب لا قيمة لها مادامت لاتَقترن بالسّعي و العمل »: (سراسری تجربی 86)

۱) انسان باید بداند که عنوان­ها و لقب­ها تا زمانی که همراه سعی و عمل نباشد هیچ ارزشی ندارد ! ✓

2) هر انسانی می­داند که عنوان­ها و القاب تا هنگامی که همراه سعی و عمل می­باشد قیمت دارد!

۳) هر فردی باید درک کند که عناوین و القاب وقتی دارای ارزش است که همراه کار و تلاش باشد !

۴) تا یک شخص آگاه باشد که عناوین و لقب­ها بی­ارزش هستند، مادامی که همراه تلاش و کوشش نباشند ؟

\*\* توضیح : توجه به فعل « لِيعلمْ » و فعل مضارع متفى «لا تَقترنُ »

**مثال 2** : «لنحارب الأفكار السّيئة و المزعجة دائماً حتّى تبتسم لنا الحياة »: (سراسری انسانی 91)

۱) باید با افکار بد و ناراحت­کننده پیوسته بجنگیم تا زندگی به ما لبخند بزند! ✓

۲) همیشه افکار منفی و ناامید­کننده با ما می­جنگند تا ما نتوانیم به زندگی بخندیم !

۳) برای جنگیدن دائمی با افکار منفی و نا امیدکننده می­کوشیم و زندگی به ما لبخند می­زند !

۴) برای اینکه زندگی به ما لبخند بزند باید دائم افکار منفی و ناامیدکننده را از خود دور کنیم !

\*\* توضیح : توجه به فعل مضارع مجزوم « لِنُحارِبْ » و صیغه­ی فعل «حتّى تبتسمَ »

- فعل شرط ؛ که به صورت « مضارع التزامی » ترجمه می­شود.

ساختار ۱۴- ۳) :

جمله­ی شرطيّه : أدات شرط ( إنْ - مَنْ - ما - أينَما) + فعل شرط+..... + جواب شرط +.....

**اگر هرکس هرچیز هرکجا مضارع التزامی مضارع اخباری یا مستقبل**

🞜🞜چند نکته­ی مهم در مورد جمله­ی شرطيّه :

\*\* با اُلگوی بالا می­توان جمله ی شرطیّه ساخت، که در اینصورت : فعل شرط را « مضارع التزامی » و جواب شرط را «مضارع اخباري » ترجمه می­کنیم.

\*\* « فعل شرط » یا « جواب شرط » و یا هر دو می­توانند از فعل­های ماضی باشند که اگر هر دو فعل ماضی باشند، هم به صورت « ماضی » ترجمه می­شوند، و هم به صورت الگوی بالا ترجمه می­شوند.

\*\* دو کلمه­ی « إذا - لَو» از ادات شرط محسوب می­شوند، ولی « فعل شرط یا جواب شرط » را « مجزوم » نمی­کنند.

\*\*اگر حروف «قَد - سَ- سوفَ - لَن » بر سر جواب شرط بیایند، جواب شرط با توجه به این حروف ترجمه می­شود. ( مثال : ۳)

**مثال 1 :** « من ينظر إلى الدّنيا بتشاؤم عاش قلقاً و حزيناً دائماً »: (سنجش 88)

۱) کسی که دنیا را بد می­بیند، برای همه وقت نگران و غمگین به سر برده­است!

۲) هرکس به دنیا با بدبینی بنگرد، همیشه مضطرب و اندوهگین زندگی می­کند ! ✓

۳) هرکس بدبینانه به دنیا نظر کرده­است، همیشه با اضطراب و غم زیسته است !

۴) کسی که نگاه بدبینانه به دنیا می نگرد، زندگی را با نگرانی و غم ادامه می­دهد !

\*\* توضیح : توجّه به فعل « يَنظُرْ » که فعل شرط است و فعل «عاشَ » که جواب شرط است و معنای دقیق این دو فعل ( عاشَ: زندگی می­کنند - زندگی خواهدکرد )

**مثال 2:** عيّن الصّحيح: (سنجش 87)

1)أولئك الطّالبات لم يُقصرن في أداء واجباتهنّ المدرسيّة : آن دانش­آموزان در انجام تکالیف درسی خود کوتاهی نکردند! ✓

۲) إن تأمّلت قبل الكلام سلمت من الخطأ : اگر قبل از سخن اندیشه می­کردی از اشتباه در امان می­ماندی !

۳) حاولت اليوم لتهذيب نفسی کی أتقدّم غداً : برای تهذیب نفسم امروز تلاش نمودم تا فردا جلوتر باشم !

۴) لنساعد مظلومي العالم، أيّها المُسلمون : ای مسلمانان جهان ! مظلومان را یاری کنید !

\*\* توضیح : توجّه به فعل شرط «تاُمّلتُ » (حذف ۱) و ترجمه­ی فعل «کَی أتقدّمَ » (حذف ۲) / و ترجمه­ی صحیح فعل « لِنُساعِدْ »

**مثال 3:** « إن كسرتَ من هو أسفل بدرجات و حمّلت عليه ما لايُطيق، فقد كسرت نفسک حقّاً »: (سراسری هنر92)

۱) هر زمان شخصی را که از تو مراتبی پایین­تر است بخواهی بشکنی و چیزی را که توانایی آن را ندارد بر او تحمیل کنی، حقیقتا خود را می­شکنی ؟

۲) وقتی فردی از تو چند درجه­ای پایین­تر باشد و تو او را شکستی و آنچه را تحمل آن را ندارد بر او بار کنی، به حق که فقط خود را می­شکنی !

۳) هر زمانی که کسی از تو مراتبی پایین­تر بوده و او را شکستی و بر او چیزهایی بار کردی که تحمل ندارد، در واقع خودت را شکسته ای!

۴) اگر کسی را که درجاتی از تو پایین­تر است بشکنی و آنچه را که توانایی آن را ندارد بر او تحمیل کنی، حقاً خود را شکسته­ای ! ✓

\*\* توضیح : توجه به فعل شرط «کسرتَ » و اینکه باید به صورت « مضارع التزامی » ترجمه شود.

**مثال 4** : عیّن الخطأ: (سراسری تجربی 90)

1) من ترک الحسد زادت محبّته عند النّاس : هر کس حسادت را ترک کند، محبّتش در میان مردم افزون می­شود! ۲) من لا يبصر عيب أعماله يشتغل بعيب غيره : کسی که نقص اعمال خود را نمی­بیند، به عیب دیگران مشغول می­شود !

۳) من ينسَ خطيئته يعدّ عيب النّاس عظيماً : کسی که خطای خود را فراموش کند، خطاهای دیگران برایش بزرگ می­شود ! ✓

۴) من تفكّر في الأمور فيصبح ذا شأن عظيم عند النّاس : هر کس در کارها بیاندیشد، در میان مردم دارای جایگاه والایی می­شود!

\*\* توضیح : توجه به معنای جواب شرط « يعدّ » ( بزرگ می­شمارد ، به حساب می­آوَرد ) / کلمه­ی « عيب » که مفرد است و معنای « النّاس »

🗹در ضمن در گزینه­ی ۲ : کلمه « من » به عنوان موصول در نظر گرفته شده است. یعنی فعلها به صیغه­ی اصلی خود ترجمه شده­اند و در گزینه خطایی دیده نمی­شود.

ساختار ۱۴- ۴) :

اگر خبر دو حرف « لَیْتَ ( ای کاش ) » و « لَعَلَّ ( شاید - امید است » یک فعل مضارع باشد، باید « مضارع التزامی »

- ليتَ المُسلمينَ يستيقظون مِن نوم الغفلة : ای کاش مسلمانان از خواب غفلت بیدار شوند.

- لعلّ الناسَ يتفكّرونَ في اُمورهم : شاید مردم در کارهایشان تفکر کنند.

**مثال 1** : « کاش ایّام جوانیم را غنیمت می­شمردم زیرا عزّت من در آن بود »: (خارج از کشور 85)

1) إنّ عزّتي في أيّام الصّبا فلّيتني كنت أغتنمها!

۲) ليتني كنتُ أغتنم أيّام شبابي لأنّ عزّتي كانَت فيها ! ✓

۳) لعلّني أغتنم أيّام صبای لانّه كانَت فيها عزّتی!

۴) لعلّني كنت أغتنم أيّامي الشّباب لأنّها تنال إلى عزّتی!

\*\* توضیح : «کاش لَيتَ » ( حذف گزینه­های ۳ و ۴ ) / ترجمه­ی کلی گزینه­ی ۱ خطاست،

« جوانیم شبابی» / عبارت « در آن » در این گزینه تعریب نشده است. (حذف گزینه­ی 1)

**مثال 2:** « کاش انسان به دو بال علم و دین مجهّز شود »: (سراسری تجربی 85)

1)لعلّني إنسان یجهّز بجناحي العلم و الدّين !

۲) ليت الإنسان يجهّز بجناحي العلم و الدّين ! ✓

۳) لعلّ الإنسان يجهّز بجناحان إثنان، العلم و الدّين !

۴) ليتني إنسان يجهّز بجناحين إثنين هو العلم و الدّين!

\*\* توضیح : « کاش لَيتَ » ( حذف گزینه های 1و ۳ ) / ضمير «ی» در «لیتَنی » اضافه می­باشد. ( حذف گزینه­ی ۴)

ساختار ۱۴۔ ۵) :

- فعل أمر / فعل نهی ( فعل طَلب ) + فعل مضارع مجزوم ( جواب طَلب ) به صورت «تا + مضارع التزامی » ترجمه می­شود.

مثال : - قَصِّروا آمالَكم في الدّنيا تَفُوزُوا في حياتِكم : آرزوهایتان را در دنیا کوتاه کنید تا در زندگیتان رستگار شوید.

**مثال 3:** عیّن الخطأ: (زبان 89)

1) اُترُك الكسل لكي تتقدّمَ غداً ! : امروز تنبلي را ترک کن تا فردا پیشرفت کنی !

۲) لا تعجلْ في أن تُحصَى عيوب النّاس، أيّها الفتى ! : ای جوان ! در شمردن عیب­های مردم عجله نکن !

۳) اِصبر على مراره ربّه تَذَقْ حلاوت عاقبته ! : بر دشواری حق صبر کن، شیرینی آن را می­چشی! ✓

۴) لا حجابَ أظلم مِن جهل الإنسان ربّه ! : هیچ حجابی تاریکتر از جهل انسان نسبت خدای خود نیست !

\*\* توضيح ؛ ترکیب « فعل طلب » + فعل مضارع مجزوم = تا + مضارع التزامی » ترجمه می­شود ( حذف گزینه ۳)

**مثال 4:** عیّن الخطأ: (سنجش 88)

1) ربنا إنّا نسألك أن تُبعدنا عن غيرک : پروردگارا از تو می­خواهیم که ما را از غیر خود دور کنی.

۲) إذا تعتمد على نفسک تعمل عملاً مهمّاً : هرگاه بر خود اعتماد کنی کار مهمّی انجام می­دهی.

3) علينا أن نبتعد عن تضييع أوقاتنا: ما باید از هدر دادن وقت هایمان دوری کنیم.

۴) إحذر أن تشغلك زينة الدّنيا بنفسها : مواظب باش تا سرگرم زیور دنیا نشوی. ✓

\*\* توضیح ؛ « أن تَشغلَك زينهُ الدّنيا بنفسِها که زینت دنیا تو را به خودش مشغول کند »

ساختار ۱۴- ۶) : در جمله وصفيّه « فعل مضارع » +........... جمله وصفيّه ( فعل مضارع) . « مضارع التزامی »

-اُفَتَّشُ عن كتابٍ يُساعدُني في فهمِ النُّصوصِ : دنبال کتابی میگردم که مرا در فهم متون یاری کند.

ساختار ۱۵- توجّه به فعلهایی که در جملات و گزینه­ها، ساختار « مجهول » دارند.

1- فعل ماضي مجهول بر وزن «فُعِلَ» ( عين الفعل مکسور و تمامی حروف متحرک قبل از آن، ضمّه دار)

۲- فعل مضارع مجهول بر وزن «یُفْعَلُ» ( عين الفعل مفتوح و فقط حرکت «اتین مضارع» ، ضمّه دار)

- یُعرَف الصّديقُ الوفيُّ عند الشّدائد : دوست وفادار هنگام سختیها شناخته می­شود.

- هؤلاء العظماء خُلّدَت آثارهم في التّاريخ : این بزرگان آثارشان در تاریخ جاویدان شد.

- بقدر الكَدّ تُكتَسَبُ المَعالی : به اندازه­ی رنج مقام­های بلند به دست آورده می­شود.

- ذُوّق النّاس الرّحمة حتّى يَفَرحوا بِها : به مردم رحمت چشانده شد تا بدان خوشحال شوند.

\*\* می­توان در بسیاری از تستهای مجهول اینگونه نتیجه­گیری کرد که؛

اگر در یک عبارتی، فعل متعدّی آمده باشد ولی مفعول به آن به هیچ شکل در جمله دیده نشود، می­توان آن فعل متعدی را مجهول در نظر گرفت.

- طردَ الشّيطان لأنّه ما سَجدَ للّذي أمر به : شیطان رانده شد، زیرا او به کسی که به او دستور داد سجده نکرد.

(شیطان راند ........ = بدون مفعول )

**مثال 1:** « قَد خُلّدَت أسماء العُظماء بسبب ميزاتهم الُتي كانت ثمرة كدّهم و تحمّل المشقّات »: (خارج از کشور85)

۱) نام مردان بزرگ ماندنی است، زیرا به تلاش و زحمت و تحمل رنج ها برجسته شده اند !

۲) نام بزرگان جاویدان مانده است، به خاطر ویژگی­هایی که نتیجه ی زحمت و تحمل سختی است !

۳) نام بزرگان بسبب ویژگی­هایشان که ثمره­ی زحمت آنها و تحمل سختی ها بود، جاودانی شده است ! ✓

4) بزرگان و نام­هایشان جاوید است، به خاطر برجستگی­هایی که بر اثر زحمت و تحمل رنج، به دست آورده­اند !

\*\* توضیح : با توجه به حرکت ضمّه که در فعل « خُلّدَت » میبینیم، می­توان گفت که فعل مورد نظر مجهول بوده و با این توضیح گزینه­ی ۳ صحیح است

**مثال 2** : « الذين قَد عُرفوا بأخلاقهم الكريمة لم يُضيّعوا عمرهم و توصّلوا إلى حقيقة الحياة »: (سراسری تجربی93)

۱) آنها که اخلاق کریمه­ی خود را شناخته و بدان مشهور شده­اند، عمر را ضایع نکرده به حقیقت زندگی دست می­یابند!

۲) کسانی که به اخلاق کریمه­شان شناخته شده­اند، عمرشان را تباه نکردند و بر حقیقت زندگی دست یافتند ! ✓

۳) آنان که به اخلاق کریمه­ی خود شهره هستند، عمرشان را از بین نبرده­اند و حقیقت زندگی شان را دریافته­اند!

۴) آنها که اخلاق کریمه­ی خود را شناختند، عمرشان تلف نشده و حقیقت زندگی را واقعا در می­یابند!

\*\* توضیح : با توجّه به فعل « قَد عُرفوا » که فعلی مجهول است، می­توان گفت که در دیگر گزینه­ها فعلها اشتباه ترجمه شده­است.

**مثال 3:** « حکمت في مباراة علميّة بين فريقين مجدّين خُصِّصَت جائزتان للفائزين منهما »: (سراسری انسانی 87)

۱) در مسابقه­ی علمی بین دو تیم کوشا که من داوری کردم، دو جایزه برای برندگان اختصاص داده بودم !

۲) در یک مسابقه­ی علمی بین دو تیم کوشا که دو جایزه برای برندگان آنها اختصاص یافته بود، داوری کردم !✓

۳) در یک مسابقه­ی علمی میان دو گروه پر تلاش که جوایزی برای برندگان اختصاص داده بودند، داور بودم !

۴) در مسابقه­ای علمی بین دو گروه تلاشگر داوری کردم و دو جایزه برای برندگان آنها اختصاص دادم !

\*\* توضیح : با توجه به فعل مجهول « خُصِّصَت » دیگر گزینه­ها حذف می­شود. نکته اینکه چون فعل « خُصِّصَت» جمله وصفیّه می­باشد، بصورت « اختصاص یافته بود » ترجمه می­شود.

**مثال 4:** « عندما تُرسَل الموجات الصّوتية و تَصطدم بالأشياء ترجع إلينا فنسمعُها »: (سراسری هنر 89)

۱) هنگامی که موج­های صوتی را ارسال می کنند تا به اشیاء اصابت کنند، آنها باز می­گردند تا به سمع ما برسند!

۲) در زمان فرستادن امواج صوت، آنها با اشياء برخورد می­کنند، سپس به سوی ما برمی­گردند و آنها را می­شنویم!

۳) هنگامی که امواج صوتی فرستاده می­شوند و با اشیاء برخورد می­کنند، به سوی ما باز می­گردند و ما آن ها را می شنویم ! ✓

۴) وقتی ارسال موج­های صوتی صورت می­گیرد ، به اشیاء برخورد کرده به سمت ما بازگردانده می­شوند و به گوش ما می­رسند !

\*\* توضیح : با توجه به فعل مجهول « تُرسَلُ » گزینه­های ( ۱ و ۲ و ۴) حذف می­شوند.

**مثال 5** : « يُؤكَّد في القرآن أنّ مِن واجباتا السّعي في سبيل الإستفادة الصّحيحة مِن النّعم الإلهيّة للسَّير نحوالكمال»:

(سراسری تجربی 87)

۱) قرآن به ما تأکید می­کند که از وظایف ما سعو و کوشش در راه های استفاده از موهبت های الهی و تحرک به سمت کمال می باشد.

۲) در قرآن تأکید می­شود که سعی و کوشش در راه استفاده­ی صحیح از نعمت­های الهی برای حرکت به سوی کمال بر ما لازم است. ✓

۳) تأكيد قرآن این است که بر ما لازم است که در راه کاربرد صحيح نعمت­های الهی و تحرک به سمت رشد و کمال سعی کنیم

۴) در قرآن تأکید شده است که از واجبات ما تلاش در مسیر کاربرد صحیح از نعمت­های الهی و حرکت به سوی کمال می­باشد.

\*\* توضیح : با توجه به فعل مجهول « يُؤكَّدُ » که باید به صورت مضارع مجهول ترجمه شود، دیگر گزینه­ها حذف می­شوند.

حرف «قَد » + فعل ماضی ماضی نقلی

ساختار ۱۶-

حرف «قَد » + فعل مضارع به صورت «گاهی ، شاید ، احتمالاً و ... » ترجمه می­شود.

مثال : قَد یَضرُّ الشّيء تَرجو نفعه : گاهی چیزی زیان می­رساند در حالی که امید سود آن را داری.

مثال 1: « اللّهمّ قَد وهبتني كلّ ما كنت غير مستأهل له، لأنّ فضلک يشمل كلّ عبادک »: (سراسری هنر 92)

۱) خدایا ! هر آنچه سزاوار آن نبودم به من عطا کرده­ای، زیرا لطف تو همه­ی بندگانت را شامل می شود ؟ ✓

۲) پروردگارم ! آنچه را شایسته­ی آن بودم به من داده­ای، چون بخشندگی تو شامل همه­ی بندگان است !

۳) پروردگارا! به من می­دهی همه­ی آنچه را شایسته ی آن نیستم، زیرا فضل تو شامل همدی بندگانت می شود ؟

۴) خداوندا ! به من عطا کن هر چیزی را، حتی اگر سزاوار آن نباشم، چون مهربانی تو به همه­ی بندگان رسیده است ؟

\*\* توضیح : با توجه به ترکیب «قد+وهبتَ + ن + ی » ، ( حذف گزینه­های ۳ و ۴ ) « داده­ای » ترجمه­ی مناسبی برای فعل « وهبتَ » نمی­باشد. ( حذف گزینه ۲ )

**مثال 2:** « إنّ الله قد أعطى الإنسان كثيراً مِن النّعم حتّى يستطيع أن يَنتفع بها في حياته »: (سراسری هنر 91)

1) خداوند نعمتهای کثیری به انسان بخشیده است تا در زندگیش از این نعمتها بهره­مند شود !

۲) خداوند بسیاری از نعمتها را به انسان عطا کرده است تا بتواند در زندگی خود از آنها بهره ببرد ! ✓

۳) نعمتهای کثیری را خداوند به انسان می­دهد و او قادر خواهد بود در زندگی خود از آنها استفاده کنند!

۴) بسیاری از نعمتهای الهی به انسان عطا شده است تا او بتواند از آنها به نفع خود در زندگی استفاده کند !

\*\* توضیح : فعل « قَد أعطى » «عطا کرده­است، بخشیده است » ( حذف گزینه­های ۳ و ۴) / عبارت « كثيراً مِن النعم بسیاری از نعمتها ( حذف گزینه ۱ )

**مثال** **3**: « قَد أحدثَت ظاهرة نزول الأمطار في الأياّم الرّبيع منظراً جميلاً و رائعاً »: (سراسری زبان 86)

۱) نزول باران­ها پدیده­ای در ایام بهار است که صحنه­ای زیبا و دلپسند پدید می­آورد !

۲) پديده­ی بارش باران­ها در روزهای بهار منظره­ی جالب و زیبایی را ایجاد کرده است ! ✓

۳) پدیده­ی بارش باران صحنه­ی زیبا و دلنشینی در روزهای بهاری ایجاد می­کرد!

۴) باریدن باران منظره­ی جالب و زیبایی را در ایام بهاری به وجود آورده است !

\*\* توضیح : فعل « قَد أحدثَت » « ایجاد کرده است . به وجود آورده است » (حذف گزینه­های ۱و۳) / ترجمه نشدن « ظاهرة » و مفرد ترجمه شدن « الأمطار » ( حذف گزینه ۴)

**مثال 4:** « قَد تَزيّنَت الأرض في الرّبيع فتبتهجُ عيوننا لمّا ننظر إليها »:

۱) زمین در بهار آراسته گشته، لذا هنگامی که به آن می­نگریم چشمان ما شاد می شود. ✓

۲) زمین در بهار تزئین گشته، لذا چشم ما را در زمان نگریستن به آن به وجد می آورد.

۳) در فصل بهار زمین خود را مزین می­کند. لذا زمانی که به آن نگاه می­کنیم چشم ها به وجد می­آید.

۴) در هنگام بهار زمین خود را می­آراید، لذا هنوز به آن نگاه نیانداخته­ایم که چشمانمان شاد می­شود.

\*\* توضیح : با توجه به فعل « قَد تَزيّنَت آراسته شده است » ( حذف گزینه­های ۳ و ۴ ) / در گزینه ۲ ترجمه­ی « تزئین گشته » نیز برای فعل مورد نظر مناسب نمی­باشد./ همچنین « چشم » مفرد ترجمه­شده و « نگریستن » نیز معنای صحیحی برای فعل « تَبتهجُ » نمی­باشد.

ساختار ۱۷-

« جمله­ی منفی یا إستفهامی + ..... إلّا ..... (در صورتی که مستثنی مفرّغ باشد) « فقط » + جمله ی مثبت

**مثال 1** : عيّن الخطأ: (سراسری، با تغییرات)

۱) ليس ناجحاً في الحياة إلّا المجدّ : در زندگی فقط تلاشگر موفّق است !

۲) لا تستشيرى في اُمورك المُهمّة إلّا العالِم : در امور مهمّ خویش فقط با دانا و عالم مشورت مکن ! ✓

3) لن ترجع مِن ثغور بلادك إلّا بالفتح المبين : از مرزهای کشور باز نخواهی گشت مگر فتحی آشکار !

۴) لا تذکُروا في حياتكم إلّا الله : فقط خدا را در زندگیتان یاد کنید !

\*\* توضیح : فعل جمله منفی بوده و نوع مستثنی مفرّغ، لذا باید به صورت « فقط ............ جمله­ی مثبت » ترجمه شود .

**مثال 2:** «لن أتضرّع معتذرهً إلّا إلى ربّي، لأنّى قد آمنتُ بأنّه هو الغفّار المتفضّل علينا » :

۱) فقط به پروردگارم عذرخواهانه التماس خواهم کرد، زیرا من ایمان آورده ام که فقط اوست که نسبت به ما بسیار آمرزنده و کریم است ! ✓

۲) من جز به پروردگار خویش با تضرع عذرخواهی نمی­کنم، زیرا یقین دارم که قطعا اوست که در مورد ما هم آمرزنده و هم مهربان است !

۳) فقط نسبت به خدا با عذرخواهی التماس می­نمایم، زیرا ایمان دارم اوست که ما را قطع می­بخشد و می­آمرزد!

۴) جز از خدای خود عذرخواهی نمی­کنم، زیرا یقین دارم که فقط او بسیار ما را می­بخشد و می­آمرزد!

\*\*توضیح : فعل جمله منفی بوده «لن أتضرّعَ » و نوع مستثني مفرغ، لذا باید به صورت « فقط جمله­ی مثبت» ترجمه شود ( حذف گزینه­های ۲ و ۴) / با توجّه به فعل «لن أتضرّعَ التماس خواهم کرد » ( حذف گزینه ۳)

\* \* \* تأثير فعل­های ثلاثی مزید در ترجمه ی فعل­ها و جمله :

۲- باب «مُفاعَلَه »: غالباً متعدّی بوده، که مفهوم مشارکت یکطرفه را شامل می­شود. همچنین در ترجمه­ی این باب معمولا از حرف « با » استفاده می­شود.

\* مصدر برخی از فعل­های این باب بر وزن « فِعال » می­آید. ( کِتاب - قِتال - جِهاد - خِلاف - نِزاع - طِباق - حِصار و ...)

-جالَسَ : با ....... همنشینی کرد -جاهَدَ : با ... مبارزه کرد -واجَهَ: با ... روبرو شد

- ساعَدَ: کمک کرد - حاسَبَ : محاسبه کرد

1- باب­های « افْعال و تَفعيل » : فعلهای لازمی که در این دو باب صرف می­شوند به صورت متعدی ترجمه می­شوند.

- جَلَسَ: نشست أجلَسَ : نشاند

-نَزَلَ : نازل شد أنزَلَ : نازل کرد .

-کَرُمَ : اکرام شد کَرّمَ : اکرام کرد

\*برخی از فعل­ها در این دو باب وارد می­شوند، ولی همچنان لازم هستند و به صورت فعل لازم ترجمه می­شوند ؛ أفلَحَ (رستگار شد ) - أسرَعَ ( شتافت ) - أزهَرَ ( شکوفه کرد ) - أفاقَ ( بیدار شد ) - أمکَنَ ( امکان داشت ) - فَكّرَ ( فکر کرد ) - صَلّی ( نماز خواند ) - غَرّدَ ( آواز خواند) و...

\* فعل­های متعدّی که به این دو باب می­روند، غالباً دو مفعولی شده یا اینکه معنایشان تغییر می­کند؛

عَلِمَ : دانست أعلَمَ : با خبر کرد - عَلَّمَ : تعلیم داد

لَقِيَ : ملاقات کرد ألقَي : انداخت، پرتاب کرد

قَبِلَ : پذیرفت أقبَلَ : پیش رفت ، جلو رفت

عَدَّ : شمُرد أعَدَّ: آماده کرد

۵- باب «انْفِعال » : این باب همواره لازم است، یعنی هر فعلی که در این صرف می­شود، نیاز به مفعول ندارد.

- إندَفع الأبناء إلى المَعركة مُهلّلين : پسران لا اله الّه گویان به سوی میدان جنگ روانه شدند.

-مجاهدو الوطن الإسلامیّ لا ينهزمون أمام أعداءهم : رزمندگان وطن اسلامیّ در برابر دشمنانشان شکست نمی­خورند.

۴- باب « تَفاعُل» : این باب برای مشارکت دو طرفه و به همین دلیل غالباً در ترجمه­ی آن از عبارات « با یکدیگر - با همدیگر و... » استفاده می­شود. ( این باب غالباً لازم بوده و برخی از فعلهایی که در این باب می­روند متعدّی هستند : تناوّل : میل کرد )

- تَصادف السيّارات في شارع جنب بيتِنا : ماشین­ها در خیابان کنار خانه­مان با یکدیگر برخورد کردند.

- أصدقائی تَعارَفوا في حفلة مدرسَتِنا : دوستانم در جشن مدرسه­مان با همدیگر آشنا شدند.

۳- باب « تَفعُّل » و « افتِعال » : فعل­های این دو باب غالباً به صورت « اثر پذیر » ترجمه شده و این یعنی ؛ فاعل آنها تحت­تأثیر کسی یا چیزی کاری را انجام داده است. ( برخی از فعلهایی که در باب «افتعال» می­روند، متعدّی هستند )

- تَعَلَّمَ : یاد گرفت ( متعدّی ) ( یعنی کسی تحت­تأثیر کسِ دیگر یا چیز دیگری این کار را انجام داد و یاد گرفت)

- تَدَبّرَ : تدبّر کرد ( متعدّی ) ( یعنی کسی تحت­تأثیر کسِ دیگر یا چیز دیگری این کار را انجام داد و تدبیر کرد)

- إجتَهدَ: تلاش کرد (لازم) ( یعنی کسی تحت تأثیر کسِ دیگر یا چیز دیگری این کار را انجام داد و تلاش کرد )

- تَحمّلَ : تحمّل کرد ( متعدّی ) (یعنی کسی تحت تأثیر کسِ دیگر یا چیز دیگری این کار را انجام داد و تحمّل کرد)

\*\*\***برخی از فعل­هایی که با حروف اصلی یکسان، در باب­های مختلف با معانی مختلفی به کار می­روند**\*\*\*

۶- باب «اسْتِفعال » : این باب بیشتر برای « طلب و در خواست » از کسی یا چیزی به کار می­رود. و اغلب فعل­هایی که در این باب به کار می روند، متعدّی می­باشند.

- أستَغفِرُ اللهَ من جميعِ ذنوبی : از خداوند به دلیل همه­ی گناهانم طلب آمرزش می­کنم. ( طلب آمرزش کردن ) - استَخدَمتْني هذه الشّركة لهذه السّنة : این شرکت مرا برای امسال استخدام کرد. ( طلب به خدمت گرفتن )

|  |  |  |  |  |
| --- | --- | --- | --- | --- |
|  |  |  |  |  |
| 1 | عَلِمَ: دانست | أعلَمَ: آگاه کرد | عَلّمَ: یادداد، آموخت | تَعَلّمَ: یاد گرفت |
| 2 | قَبِلَ: قبول کرد | أقْبَلَ علی: روی آورد/جلو رفت | تَقَبَّلَ: پذیرفت | قَبَّلَ : بوسید |
|  | قابَلَ : مقابله کرد | إستَقْبَلَ : استقبال کرد |  |  |
| 3 | قامَ : برخاست/ایستاد | قامَ بِ: اقدام کرد/ پرداخت ب | قامَ علی: استوار است | أقامَ: به پا داشت |
|  | قاوَمَ: مقاومت کرد | إستَقامَ : استقامت نمود |  |  |
| 4 | سَلِمَ: سالم ماند | سَلَّمَ عَلی: سلام کرد | أسلَمَ : مسلمان شد/اسلام آورد | إسْتَسلَمَ: تسلیم شد |
| 5 | لَقِیَ : دید | ألقَی: انداخت | تَلَقّی: دریافت نمود | إلتَقَی: برخورد کرد |
|  | لاقَی : ملاقات کرد | تَلاقی: عرضه داشت | إستَلقَی : دراز کشید |  |
| 6 | خَرَجَ : خارج شد | أخْرَجَ : خارج کرد | إسْتَخرَجَ : استخراج نمود | تَخَرَّجَ: فارغ­التحصیل شد |
| 7 | وَصَلَ:رسید/تَوَصَّلَ: دست یافت | اَوصَلَ : رسانید | واصَلَ : ادامه داد | إتَّصَلَ : متّصل شد |
| 8 | عَرَضَ: عرضه کرد | أعْرَضَ: دوری کرد | تَعَرّضَ: عرضه داشت | إعتَرَضَ:اعتراض کرد |
|  | تَعارَضَ: مخالفت کرد | عَرَّضَ: در معرض قرار داد |  |  |
| 9 | عَرَفَ: شناخت / فهمید | عَرّفَ: شناساند | تَعَرّفَ عَلی: آشنا شد | إعْتَرَفَ: اعتراف کرد |
| 10 | صَدَقَ: راست گفت | صَدَّقَ: باور کرد | صادَقَ: دوستی کرد | تَصَدَّقَ:صدقه داد |
| 11 | عادَ(عَوَدَ): بازگشت/برگشت | أعادَ:بازگرداند/برگرداند | تَعَوَّدَ: عادت کرد |  |
| 12 | دَعا (دَعَوَ): دعوت نمود | إدَّعی: ادّعا کرد | إسْتَدعی: خواهش نمود |  |
| 13 | وَدَعَ: ترک کرد | أوْدَعَ: به امانت گذاشت | وَدَّعَ: خداحافظی کرد |  |
| 14 | شَهِدَ: حضور یافت | شاهَدَ: مشاهده کرد | تَشَهَّدَ: شهادت داد | اُسْتُشْهِدَ: به شهادت رسید |
| 15 | ظَهَرَ: آشکار شد | أظْهَرَ: ظاهر نمود | تَظاهَرَ: وانمود کرد | إسْتَظْهَرَ: از حفظ گفت |
| 16 | حَدَثَ: پدید آمد / ایجاد شد | أحْدَثَ: ایجاد کرد | تَحَدَّثَ: سخن گفت | حادَثَ: گفت­وگو کرد (باهم) |
| 17 | جَلَسَ: نشست | أجْلَسَ: نشاند | جالَسَ: همنشینی کرد |  |
| 18 | عَدَّ: شمرد | أعَدَّ: آماده و مهیّا کرد | إسْتَعَدَّ: آماده شد |  |
| 19 | جَهَدَ: تلاش کرد | جاهَدَ: جهاد کرد | إجْتَهَدَ: کوشید/تلاش کرد |  |
| 20 | عَجِبَ: تعجّب کرد | تَعَجَّبَ: تعجّب کرد | أعْجَبَ: خوش آمدگفت |  |
| 21 | دَفَعَ: پرداخت/دفع کرد | دافَعَ: دفاع کرد | إنْدَفَعَ: روانه شد/ رهسپار شد |  |
| 22 | نَجا: نجات یافت | نَجّی: نجات داد | ناجی: رازونیاز کرد |  |
| 23 | خالَفَ: مخالفت کرد | إخْتَلَفَ: مختلف شد | تَخَلَّفَ: عقب ماند/خلف کرد |  |
| 24 | زانَ:زینت داد | زَیَّنَ: زینت نمود | تَزَیَّنَ:آراسته شد |  |
| 25 | فَتَحَ: باز کرد | إفْتَتَحَ: افتتاح شد | إنْفَتَحَ: باز شد |  |
| 26 | رَجَعَ:برگشت | أرْجَعَ: برگرداند | راجَعَ:مرور کرد/ مراجعه کرد |  |
| 27 | واجَهَ: مواجه شد | تَوَجَّهَ: رو کرد / توجه کرد | وَجَّهَ ألی: گسیل داشت |  |
| 28 | وَقَعَ: واقع شد | وَقَّعَ: امضاء کرد | تَوَقَّعَ: توقّع داشت |  |
| 29 | سَعِدَ: خوشبخت شد | أسْعَدَ: خوشبخت نمود | ساعَدَ: کمک کرد |  |
| 30 | آثَرَ: برگزید | أثَّرَ: تاثیر گذاشت | تأثَّرَ : تاثیر پذیرفت |  |
| 31 | خَلَقَ: آفرید | خالَقَ : رفتار نمود | تَخَلَّقَ: آراسته شد |  |
| 32 | زادَ: زیاد نمود | إزدادَ: زید شد | زَوَّدَ: مجهّز کرد |  |
| 33 | أعانَ: کمک کرد | تَعاوَنَ: همکاری نمود | إسْتَعانَ: کمک گرفت |  |
| 34 | حَقَّ: رسید/ محقّق شد | حَقَّقَ: برآورده ساخت | تحَقَّقَ : برآورده گشت | إستَحَقَّ: استحقاق یافت |
| 35 | حَمَلَ: حمل کرد/ بُرد | حَمَّلَ: تحمیل کرد/بارکرد | تَحَمَّلَ: تحمّل کرد / طاقت آورد |  |
| 36 | عَبَرَ: عبور کرد | عَبَّرَ : تعبیر نمود | إعْتَبَرَ : به حساب آوَرْد |  |
| 37 | طَلَعَ: طلوع کرد | طالَعَ: مطالعه کرد | إطَّلَعَ: اطّلاع یافت |  |
| 38 | شَدَّ: محکم کرد / بست | شَدَّدَ: شدّت داد | إشَتَدَّ: شدّت یافت |  |
| 39 | أتَیَ: آمد | آتَی : آورد/داد/بخشید |  |  |
| 40 | ذَهَبَ: رفت | أذْهَبَ: بُرد |  |  |
| 41 | غَیّرَ: تغییر داد | تَغَیَّرَ: تغییر کرد |  |  |
| 42 | فَهِمَ: فهمید | أفْهَمَ: فهماند |  |  |
| 43 | دَرَسَ: درس خواند | دَرَّسَ: درس داد |  |  |
| 44 | حَرَّرَ: آزاد کرد | تحَرَّرَ : آزاد شد |  |  |
| 45 | تَعِبَ: خسته شد | أتْعَبَ: خسته کرد |  |  |
| 46 | غَفَرَ: آمرزید | إسْتَغفَرَ: طلب آمرزش کرد |  |  |
| 47 | مَرَّ: گذر کرد | إسْتَمَرَّ: استمرار یافت |  |  |
| 48 | أطاعَ: اطاعت نمود | إسْتَطاعَ: توانست |  |  |
| 49 | دارَ: چرخید | أدارَ : چرخاند/ اداره نمود |  |  |
| 50 | أذِنَ: اجازه داد | إسْتَأذَنَ: اجازه خواست |  |  |
| 51 | وَعَظَ: پند داد | إتَّعَذَ: پند گرفت |  |  |
| 52 | ضَحِکَ: خندید | أضْحَکَ: خندانید |  |  |
| 53 | أذِنَ: اجازه داد | أستَأذِنَ : جازه خواست |  |  |
| 54 | فَسَدَ: فاسد شد | أفْسَدَ: فاسد کرد |  |  |
| 55 | جَرَی: جاری شد | أجْرَی: اجرا کرد |  |  |
| 56 | أفادَ: فایده بخشید | إسْتَفادَ: استفاده کرد |  |  |
| 57 | هَدَی: هدایت کرد | أهْدَی: هدید داد |  |  |
| 58 | قَتَلَ: کشت | قاتَلَ: جنگید/پیکار کرد |  |  |
| 59 | نَصَرَ: یاری کرد | إنْتَصَرَ: پیروز گشت |  |  |
| 60 | بَلَغَ: رسید | بَلَّغَ: رساند |  |  |
| 61 | نَصَرَ: یاری کرد | إنتَصَرَ: پیروز گشت |  |  |
| 62 | إکتَشَفَ: کشف کرد/پی بُرد | إنکَشَفَ: کشف شد/روشن شد |  |  |
| 63 | حَضَرَ: حاضر شد | أحْضَرَ: حاضر کرد |  |  |
| 64 | ذاقَ: چشید | أذاقَ: چشاند | تَذَوّقَ: چشید |  |
| 65 | سَقَطَ: افتاد | أسقَطَ: انداخت |  |  |
| 66 | ردّ: رد کرد/بازگرداند | إرتَدَّ: بازگشت |  |  |
| 67 | زالَ: از بین رفت | أزالَ: از بین بُرد |  |  |
| 68 | بَدأ: شروع کرد | أبدَی: بیان کرد/اظهار کرد |  |  |
| 69 | فظَّ: بداخلاق شد | إنْفَضَّ: پراکنده شد |  |  |
| 70 | قلَّ: کم شد/کم گشت | قَلَّلَ: کاست/کم کرد |  |  |
| 71 | حَصَلَ بِ: به دست آمد | حَصَلَ عَلی: به دست آوَرد |  |  |
| 72 | بَحَثَ عن: جستجو کرد | بَحَثَ علی/فی: بررسی کرد |  |  |

\*\* به فعل­های زیر توجه کنید:

1-سَألَ : سوال کرد / پرسید – سالَ : جاری گشت /// 2-هَیّأ : آماده کرد – حَیّا: سلام کرد/تحیّت گفت

3-أبَی: إبا کرد / خودداری کرد -أبی=أب (پدر) + ضمیر «ی» = پدر من / پدرم

⯁\*⯁مواردی که باید به اسم ها، در گزینه­های کنکور توجّه کرد :

١- توجه کنیم که کم یا اضافه ترجمه کردن اسمها در گزینه­ها غلط محسوب می­شود :

مثال : يُكرِمُنی مُعلّمی بسببِ اِجتهادی : معلم من مرا به خاطر تلاش بسیارم گرامی می­دارد. [کلمه­ی « بسیار » اضافه ترجمه شده است ]

۲- در ترجمه­ی عبارتها باید به «مفرد - مثنّی - جمع ( مخصوصاً جمع مکسر) ، بودن اسم­ها دقت زیادی کرد: مثال : مَن يتأمّل قبل الكلام يَسلَمْ مِن الخطأ : هر کس قبل از سخن­گفتن بیاندیشد، از خطاها در امان خواهد ماند. [کلمه ی « خطاها » جمع ترجمه شده است ]

۳- در گزینه­ها ما باید اسم معرفه را معرفه ترجمه کنیم و اسم نکره را نكره ترجمه کنیم.

**مثال1** : كانَ الطّلابُ قَد اجتَمِعُوا في قاعَةِ المَدرسَةِ لِتكريمِ تلاميذ مثاليّين في الأخلاق و في الدّرسِ : (تلاميذ مثاليّين: نکره هستند )

- دانش­آموزان در حیاط مدرسه جمع شده­اند تا دانش آموزان ممتاز در اخلاق و درس را گرامی بدارند. ( دانش­آموزانی نمونه ؛ صحیح است )

**مثال1:** « استقامت را از قطرات آب بیاموز و بنگر که چگونه در صخره­ی سخت سوراخی ایجاد می­کنند »:

(سراسری ریاضی 85)

1) من قطرة الماء تَعلّمي الاستقامة الّتي كيف أحدثت في صخرة صعبة الثّقب!

۲) اعلم الاستقامة من قطرات الماء و شاهد كيف أحدثت في صخرة صعبة ثقباً! ✓

۳) تعلّمت من قطرات الماء الاستقامة الّتي تشاهد كيف تحدث الثّقب في الصّخرة الصّعبة !

۴) تعلّمي الاستقامة من قطرات الماء و انظري كيف تحدث ثقباً في الصّخرة الصّعبة !

\* \* توضیح : صخره­ی سخت، نکرده است ( حذف گزینه­های ۳ و ۴) سوراخي : نكره است ( حذف گزینه ۱)

۴- در ترجمه­ی عبارتها باید به وجود ضمایر خیلی دقت کنیم : ( به اشتباه ترجمه شدن - یا کم و زیاد ترجمه­شدن آنها )

- مُعلّمُکُم : ( معلّم تان - معلّم شما - معلّم خودتان )

**مثال 1:** « أرجو من طالباتي العزيزات أن يشتركن في إقامة الصلاة فرحات » : (سنجش89)

۱) از شاگردان عزیز در خواست دارم که از اقامه­ی نماز خوشحال شوند!

۲) از دانش­آموزان عزیزم تقاضا می­کنم که در اقامه­ی نماز با خوشحالی شرکت کنند ! ✓

۳) از دانش­آموزان گرامی خواهش می­کنم که نماز خواندن را با شادی برپا نمایند!

۴) من از شاگردان خود تقاضا کردم که در برپا داشتن نماز با خوشحالی مشارکت کنند !

\*\* توضیح : « طالباتي العزيزات : شاگردان عزیزم » ، ( حذف گزینه های ۱و ۳ و ۴)

۵- در ترجمه­ی عبارتها باید به ترجمه­ی « اسم­های اشاره » دقت کنیم :

- هذا الكتاب ... : این کتاب ....

- هؤلاء تَلاميذُ : اینان دانش­آموز هستند. -هذه الأشجار ... : این درختان ....

- تلکَ أشجارٌ : آنها درخت هستند.

\* نکته اسم­های اشاره : اگر بعد از اسم­های اشاره، اسم « ال دار » بیاید، اسم­های اشاره به هر شکلی که باشند «مفرد » ترجمه می­شوند.

- هؤلاء الطّالبونَ .... : این دانش آموزان ....... - أولئك الأمّهاتُ ........ : آن مادران .......

-هذان المُعَلمانِ ...... : این، دو معلّم .........

**مثال 1** : عيّن الخطأ :

۱) هؤلاء التّلميذات العاقلات يبتعدن عن الباطل : این دانش­آموزان عاقل از باطل دوری می­گزینند !

۲) هؤلاء الناسُ يكرّمون في المُجتمع بسبب سعيهم : این مردم در جامعه به خاطر تلاششان گرامی داشته می­شوند!

3) اُولئك الجَهالُ الّذينَ يستهزئونک عملهم قبيح : آن­ها جاهلانی هستند که تو را مسخره می­کنند و عملشان زشت است ! ✓

۴) هذه شجرهٌ باسقهٌ يُغردُ عليها الطّيورو العصافير : این درخت بلندی است که پرندگان و گنجشک­ها بر آن آواز می­خوانند؟

\*\* توضیح : عبارت « اُولئك الجَهالُ: آن جاهلان ... » که اشتباه ترجمه شده است.

۶- توجه دقیق به ترجمه­ی صحیح « موصولات ( عام و خاصّ) »:

موصولات : ۱) موصولات عام : «مَنْ ( کسی­که ، کسانی­که ) - ما (چیزی­که ، چیزهایی­که ) [ مَن : مخصوص انسان/ ما : مخصوص غیر انسان ]

۲) موصولات خاصّ : « الّذي - الّتي (کسی که ، که ) »

« اللّذانِ - اللّذَينِ - اللّتانی – اللّتَينِ ( کسانی که ، که ) »

« الّذينَ - اللّاتی ( کسانی­که ، که ) »

- العاقلُ مَن يعتَبرُ بالتّجاربِ : عاقل کسی است که با تجربه­ها پند گیرد !

- يُسبّحُ للهِ ما في السّموات وما في الأرضِ : آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است برای خدا تسبیح می­گوید ! –

-هَل يَستوي الّذينَ يعلمونَ و الّذينَ لا يَعلَمونَ : آیا کسانی­که می­دانند با کسانی­که نمی­دانند مساوی­اند ؟

\* نکته اسم های موصول :

⇦ اگر قبل از موصولات خاصّ یک اسم « ال دار » بیاید، به شرطی که موصول به آنها وابسته باشد، ( موصول به آنها برگردد) در این صورت موصول با هر شکلی که باشد، به صورت « که » ترجمه می­شود.

- المؤمنونَ الّذينَ يتوکّلونَ على اللهِ في حياتهم ناجحونَ : مؤمنانی که در زندگیشان بر خدا توکل می­کنند، موفق هستند.

- شاهَدتُ صديقَكَ الّذي كانَ قامَ جَنبَه : دوستت را که کنارت ایستاده بود مشاهده کردم !

۷- ترجمه­ی سه عبارت :

1) کُلّ + اسم مفرد نکره = هر ... ۲) کُلّ + اسم جمع معرفه = همه .... ۳) کُلًّ + مِن = هر یک از ...

- کُلُّ تلميذٍ : هر دانش آموزی ... - كُلًّ الناس : همه ی مردم ..... ۴) كُلٌّ من التلاميذ : هر یک از دانش آموزان ....

8-دو کلمه­ی « أحَد [ مذكّر ] - إحدَى [ مؤنث ] » به معنای «یکی از» به کار برده می­شوند و بعد از این دو کلمه «مضاف اليه» ، می­آید.

- أحَدُ الحاضِرينَ ...... : یکی از حاضران ........ - إحدَى التّلميذاتِ ..... : یکی از دانش­آموزان ............

۹- عبارت «باید- لازم است - واجب است» در زبان عربی :

۱) حرف جرّ « عَلَی » + اسم یا ضمیر : عَلَيكُم أن تَطلُبوا العزّهِ : شما باید عزّت را طلب کنید.

۲) يَجِبُ + عَلَی + اسم یا ضمیر : يَجِبُ على الإنسانِ أن يَسعَى في حياته : انسان باید در زندگی­اش تلاش کند.

۳) حرف « لِ جازمه » + مضارع مجزوم : لِنُنفِقْ من أموالنا في سبيل اللهِ : باید از اموالمان در راه خدا انفاق کنیم.

۱۰- عبارت «دارم - داری - داریم و ... » در زبان عربی :

1) حرف جر «لِ» + اسم یا ضمیر : أنا مُعلّمٌ حاذقٌ في مدرستِنا ! : معلّم ماهری در مدرسه­مان داریم.

۲) « عندَ + اسم یا ضمير ( در ابتدای جمله ) : عندی کتابٌ مفيدٌ إشتَرَيتهُ من المكتَبةِ ! : كتاب مفیدی دارم که آن را از کتابخانه خریدم.

۳) به کار بردن صیغه­های مختلف فعل « يَملِكُ » : لا أملِكُ مثقالاً ذَهَباً ! : یک مثقال طلا ندارم.

۱۱. عبارت «داشتن » در زبان عربی :

۱) فعل « کان » + حرف جر «لـِ»: كانَ لنا مُعلّمٌ مُجتهِدٌ: معلّم کوشایی داشتیم.

۲) فعل « کان » + « عِندَ » : كانَ عندَنا مُعلّمٌ مُجتهِدٌ: معلم کوشایی داشتیم.

۱۱- قاعده­ی «تقدّم مضاف اليه بر صفت» در زبان عربی :

در زبان عربی ( برعکس زبان فارسی ) اگر بخواهیم یک ترکیب اضافی را به همراه یک ترکیب وصفی بیاوریم، ابتدا ترکیب اضافی را می­آوریم و سپس صفت را می­آوریم. ( بين موصوف و صفت ( مفرد ) تنها فاصله­ای که می­تواند بیافتد « مضافٌ اليه » است )

- کتابهای مفید دانش­آموزان : كُتُبُ الطّالبينَ المُفيدهُ - آثار با ارزش دانشمندان : آثارُ العُلماءِ القَيّمهُ

۱۲- کلمه­ی «هُناکَ » در ابتدای جمله­ی اسمىّ معنای « وجود دارد » را می­دهد.

مثال : هُناكَ ظَلمَهٌ شديدهٌ : تاریکی شدیدی وجود دارد.

🕮 «**قواعد درس اوّل**» : **مرور دروس دوره اوّل دبیرستان:**

**💣** حرکات و تنوین­ها در زبان عربی عبارتند از :

1) فتحه : « ــَـ » ؛ الطّالبَ ۲) کسره : « ــِـ » ؛ التّلميذِ ۳) ضمّه : «ــُـ » ؛ القرآنُ ۴) سكون : «ــْـ »: همْ

۱) تنوین نصب : « ــًـ » ؛ طالباً ۲) تنوین جر: « ــٍـ »؛ تلميذٍ ۳) تنوین رفع : « ــٌـ »؛ قرآنٌ

💣کلمات در زبان عربی از سه بخش تشکیل شده­اند : ۱) اسم ۲) فعل ۳) حرف

\* نشانه­های اسم :

۱) « ال » می­گیرند : الكتابُ ۲) « تنوین » می­گیرند : کِتابٌ – شجرهٌ.

۳) علامت « ة . ـة » می­گیرند : الشّجرة – الطالبـة.

۴) حرف «ندا » ( یا ) فقط قبل از اسم­ها می­آید؛ یا طالبَ المدرسهِ !

۵) حروف جر « في – بـِ- إلى - مِن – لـِ- عَلَی - عَن – کـَ» فقط قبل از اسم­ها می­آیند ؛ في بيتٍ.

۶) کلماتی که « مضاف یا موصوف » واقع می­شوند : كتابُ الطّالبِ ؛ ( کتاب : مضاف واقع شده است ) / كتابٌ مفيدٌ؛ ( کتابٌ : موصوف واقع شده است )

\* اسم­ها از نظر جنس :

در زبان عربی همه­ی اسم­ها دارای جنسیّت هستند ؛ مذکّر یا مؤنّث.

۔ اسم مذکّر : دارای نشانه و علامتی نیست. و به اسمی که مؤنّث نباشد، مذکّر گفته می­شود ؛ والِد ۔ طَبیب - کتاب - القرآن - الطّالب و....

۔ اسم مؤنّث : اسمی که غالباً دارای علامت « ة . ـة » می­باشد یا اینکه به جنس مادّه بر می­گردد ؛ الشجرة - والِدة – الطّبيبـة - اُخت - بِنت و....

\* اسمها از نظر تعداد :

اسم­ها در زبان عربی از نظر تعداد ؛ مفرد / مثنّی / جمع

۔ اسم مفرد : اسمی که به یک فرد یا یک مکان و یا یک شیء بر می­گردد ؛ والِد - الشّجرة - طَبيب – الطّبيبـة - كتاب - اُخت و....

-اسم مثنّی : اسمی که به دو فرد یا دو مکان و یا دو شیء بر می­گردد، و علامت آن «انِ - ـَینِ ، تانِ - تَینِ ، زائده» می­باشد ؛ الطّالبانِ ، الطّالبَينِ - الشّجرتانِ ، الشّجرَتَینِ و....

🞐 **نکته 1** 🞐: اسم­هایی مانند ؛ نِسیان - حَنان - غُفران - هِجران - انسان - ألوان - كُسلان - عَطشان - جَوعان و ... اسم مثنّی نیستند.

- اسم جمع : اسمی که به بیش از دو فرد با دو مکان و یا دو شیء برگردد، که خود به دو شکل دیده می­شود ؛

- جمع سالم - جمع مکسّر -جمع سالم : 1) جمع مذكّر سالم ۲) جمع مؤنّث سالم

۱) جمع مذكّر سالم : اسمی که علامت آن « ونَ - ینَ ، زائده » می­باشد ؛ المعلّمونَ - المُعلّمينَ و.........

🞐 **نکته 2** 🞐: اسم­هایی مانند ؛ مَغبون - مَحزون - مَجنون - مَفتون و... شَياطين - مَساکین - بَساتين - قَوانین - مَضامین و... جمع مذكر سالم نیستند.

۲) جمع مؤنّث سالم : اسمی که علامت آن «ات ، زائده » باشد ؛ المُعلّمة و المُعلمات - المُسلِمة - المُسلمات و...

🞐 **نکته 3** 🞐: اسم­هایی مانند ؛ « أوقات - أموات - أبيات - أصوات » جمع مؤنث سالم نیستند.

در زبان عربی اسامی زیر مؤنّث محسوب می­شوند :

1) اسم­هایی چون ؛ شَمس - أرض - نَفس ( جان ) - دار ( خانه ) - ریح ( باد ) - نار ( آتش ) - بِئر ( چاه ) و....

۲) اسامی شهرها و کشورها : إيران - لبنان - مصر - العراق و.....

۳) اسامی اعضای زوج بدن : عَين ( چَشم ) – یَد (دست ) - رِجل ( پا) - اُذُن ( گوش ) - کَفّ و....

فراتر از کتاب

فراتر از کتاب

مصادری که بیش از سه حرف باشند، با علامت «ات » جمع بسته می­شوند ؛ اقدام :

إقدامات – إختراعات و ...

فراتر از کتاب

❑❑-جمع مکسّر : به اسم­های جمعی که علامت خاصّی نداشته و از تغییر شکل مفرد کلمه به دست می­آیند ؛ ( باید آنها را به خاطر بسپاریم )

يَوم أيّام طالِب طُلّاب - طَلَبَة مَسجِد مَساجِد مَدرَسَة مَدارِس

عَمَل أعمال و....

برای تعیین جنس اسم­های جمع مکسّر باید به مفرد آنها مراجعه کنیم.

القادَة القائد ( مذکّر ) الطّلَبةَ الطّالِب ( مذكّر) الأيّام يَوم ( مذکّر )

الصّخور الصّخرة ( مؤنّث )

فراتر از کتاب



برای اسم­های جمع غیر عاقل ( غیر انسان ) مکسّر و مؤنث ، از متعلّقات ( اسم اشاره - ضمیر - صفت و...) « مفرد مؤنث » استفاده می­کنیم. مثال : تِلكَ الأشجارُ الباسقهُ جميلهُ جدّاً. ( الأشجار ؛ جمع مکسّر غیر عاقل است)

اسم­های اشاره: ❑❑

در زبان عربی برای اشاره کردن به چیزی یا کسی یا جایی از اسم­های اشاره زیر استفاده

می­شود : اسم­های اشاره نزدیک و دور

|  |  |  |  |  |
| --- | --- | --- | --- | --- |
|  | اسم­های اشاره نزدیک (للقَریب) | | اسم­های اشاره دور (للبَعید) | |
| مذکّر | مونّث | مذکّر | مونّث |
| مفرد | هذا (این) | هذه (این) | ذلِکَ (آن) | تِلکَ (آن) |
| مثنی | هذانِ-هذَینِ (این دو) | هاتانِ-هاتَینِ (این دو) | ـــــــــــ | ـــــــــــــ |
| جمع | هولاءِ (اینها) | | اُولئک (آنها) | |

|  |
| --- |
| فراتر از کتاب  کلمه­ای که بعد از «اسم­های اشاره » می­آیند، به هیچ عنوان مضاف اليه نیست.  - اگر بدون «ال » بیایند حتماً « خبر » خبر می­شوند ؛ مثال : - هذه طالبهٌ ناجحهٌ : طالِبهٌ ؛ خبر  و اگر « با ال » بیایند، تابع اسم اشاره می­باشند که به آن « مشارٌ اليه » نیز می­گویند.  مثال : - هذا الطّالبهٌ ناجحهٌ؛ الطّالبهٌ ؛ مشار اليه |

|  |
| --- |
| : اگر بعد از اسم­های اشاره اسم «ال دار » بیاید، اسم اشاره اگر مفرد و چه مثنّی و چه جمع باشد، باید به صورت « مفرد » ترجمه شود ؛ - هؤلاء الطّلابُ مُجتهدونَ : این دانش­آموزان کوشا هستند.  ولی اگر بعد از اسم­های اشاره اسم « بدون ال » آمده بود، اسم اشاره به صورت «صيغه­ی خود » ترجمه می­شود. - اُولئكَ طُلّابٌ : آنها دانش آموز هستند. - هذانِ التّلميذانِ مؤدّبانِ : این دو دانش آموز مودّب هستند. |

نکته ترجمه­ای

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ❑❑ **کلمات پرسشی:** | | |
| **1)أ- هَلْ ؟ : آیا ؟**  **2) مَنْ: چه کسی ؟ چه کسانی ؟**  **۳) مَن هُوَ ( هِيَ ) ؟ : کیست ؟**  **۴) لِمَن ؟ : برای کیست ؟ مال چه کسی است ؟**  **۵) أيّ ؟ : كدام ؟** | **۶) ما ؟ : چیست ؟ چه چیزی ؟**  **۷) ما هُوَ ( هِيَ ) ؟ : چیست ؟**  **۸) أينَ ؟ : کجاست ؟**  **9) مِن أينَ ؟ : از کجا ؟ اهل کجا ؟**  **۱۰) كَمْ ؟ : چه قدر؟ چند؟** | **۱۱) كَيفَ ؟ : چگونه ؟**  **۱۲) ماذا ؟ : چه ؟**  **۱۳) لِماذا ؟ : برای چه ؟**  **۱۴) مَتی ؟ : چه زمانی ؟ چه وقت ؟**  **۱۵) لِمَ ؟ ( مخفّف لماذا ) : برای چه ؟** |

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ❑❑ چند مثال برای کلمات استفهامی**:** | | |
| **1)** **هَلْ** تَكتُبينَ دوسکِ ؟ **أ** تَقرأ آيات القرآنِ؟  **2) مَن** كَتبَ التّمارين ؟  **۳) مَن** **هُوَ** ؟ مَن هِيَ؟  **۴) لِمَن** هذه المَحفَظَة ؟  **۵) أيّ** يومٍ بعد الجُمُعة ؟ | **۶) ما** هذا ؟  **۷) ما هُوَ** ؟ ما هِيَ ؟  **۸) أينَ** کتابُکَ ؟  **9) مِن أينَ** أنتَ ؟  **۱۰) كَمْ** طالباً في هذا الصّفِّ **؟** | **۱۱) كَيفَ** تذهبُ إلى المدرَسَةِ **؟**  **۱۲) ماذا** أكَلتَ **؟**  **۱۳) لِماذا** تُساعد النّاسَ **؟**  **۱۴) مَتی** تذهبُ إلى البيت **؟**  **۱۵) لِمَ** لا تقرأ دروسکَ **؟** |

: ضمیر کلمه­ایست که جانشين اسم شده و از تکرار آن جلوگیری می­کند. که در زبان عربی عبارتند

\* ضمایر

از: 1- ضمایر منفصل ( جدا ) ۲- ضمایر متصّل ( چسبیده )

\*\* چند نکته برای ضمایر :

🞐نکته ۴ 🞐: ضمایر منفصل عبارتند از ( هُوَ - هُما - هُم و... ) که در جمله غالباً اوّل جمله می­آیند و همواره نقش «مبتدا» را دارند، به جز دو مورد؛

۔ ضمیر تأکیدی : الف) بعد از فعل ضمير منفصل همان صیغه بیاید: - جَلَستَ أنتَ ..... -كتبت أنا .....

ب) بعد از ضمایر «ـهُ - ـهُما - ـهُم - ـها ...... ـی - ـنا » ضمير منفصل همان صیغه بیاید :

- إنّكَ أنتَ ... - إنّهَ هو ...

۲- بین دو اسم معرفه : این ضمیر بین دو اسم معرفه می­آید تا اسم دوّم را «صفت » در نظر نگیریم. بلکه باید آن را «خبر» جمله بدانیم. مثال : - اللهُ الرّحيمَ : ( الرّحيم ؛ صفت برای الله )

- اللهُ هُو الرّحيم : ( الرّحيم ؛ خبر برای اللهُ )

🞐نکته 5🞐: ضمایر متصل ضمایری هستند که به هر سه قسم كلمه ( اسم - فعل - حرف ) متصّل می­شوند؛

🗹 حالت اوّل : فعل + ضمایر متّصل این ضمایر « مفعول » می­شوند : - المُعلّمُ عَلّمَکَ : معلم تو را تعلیم داد. (به تو یاد داد )

🗹حالت دوم : اسم + ضمایر متصل این ضمایر « مضافٌ اليه » می­شوند : - رَسُولَهُ: پیامبرش

مُعَلّهَم : معلّم آنها ( شان )

🗹حالت سوم : حروف جرّ + ضمایر متّصل این ضمایر « مجرور بحرف جر » می­شوند :

- إلَيه : به سوی او - عَلَيکُم : بَر شما

🞐نکته 6🞐: جنسيت اسم­های اشاره و کلمات پرسشی ( به جز ؛ هَل و أ ) و کلیّه­ی ضمایر همگی « اسم » می­باشد.

\*\* فعل­ها :

در زبان عربی « فعل » کلمه ایست که انجام کاری یا روی دادن حالتی را در زمان مشخصی به ما نشان می­دهد.

فعل­ها از نظر زمان به سه شکل دیده می­شوند: ۱) فعل ماضی ( گذشته )

۲) فعل مضارع ( حال )

۳) فعل أمر ( دستوری)

۱) فعل ماضی : فعلی است که در زمان گذشته انجام شده و دارای ۱۴ صیغه می­باشد.

مثال : كَتَبَ - جَلَسُوا - فَتَحتَ . ضَرَبتُنَّ - خَرجْتَ - خَلَقْنا.

-فعل ماضی با حرف «ما » منفی می­شود : - كَتَبَ: نوشت ما كَتَبَ: ننوشت

- جَلَسُوا: نشستند ما جَلَسُوا: ننشستند

۲) فعل مضارع : فعلی است که در زمان حال انجام می­شود و دارای ۱۴ صیغه می­باشد.

مثال : يَكتُبُ - يَجْلِسُونَ - تَفْتَحُ - تَضْرِبنَ - أخْرُجُ - نَخلُقُ.

فعل مضارع با حروف «لا - ما » منفی می­شود : - يَكتُبُ: می­نویسد لا يَكتُبُ - ما يَكتُبُ: نمی­نویسد.

💣فعل مستقبل💣: در زبان عربی برای ساختن فعل مستقبل از: حروف « سَـ- سَوفَ » + فعل مضارع استفاده می­کنیم : مثال : - هَو سَيَكتُبُ : او خواهد نوشت. ( به زودی ) - هَو سَوفَ يَكتُبُ: او خواهد نوشت. ( آینده­ی دور)

۳) فعل أمر : فعلی است که حالت دستوری دارد و فقط از «۶ صیغه مخاطب » ساخته می­شود.

مثال :- تَكتُبُ اُكتُبْ ( بنویس ) - تَجْلِسُونَ إجلِسُوا ( بنشینید )

- تَفتَحْنَ إفْتَحْنَ

\*\* طريقه­ی ساختن فعل امر حاضر :

۱) فعل امر از «۶ صیغه­ی مخاطب » ساخته می­شود.

۲) ابتدا حرف «تـ» را از اول فعل حذف می­کنیم.

۳) در صورتی که پس از حذف «تـ» با حرف ساکن «ــْـ» روبرو شدیم، از همزه أمر استفاده می­کنیم. (اگر حرکت­دار بود از همزهی امر استفاده نمی­کنیم)

۴) اگر حرکت عين الفعل ( دومین حرف ریشه ) «ــُـ» داشت ؛ از « همزه­ی ؛ اُ» و اگر «ـَـِـ» داشت ؛ از « همزه­ی ؛ اِ » استفاده می­کنیم.

۵) در فعل للمُخاطَب (صیغه ۷) حرکت « ــُـ » را در آخر فعل به « ــْـ » و در صیغه­های ۸ و ۹ و ۱۰و۱۱؛ حرف « نون­شان » را حذف می­کنیم. و در صیغه ۱۲ ( للمخاطبات ) هیچ تغییری در آخر فعل ایجاد نمی­کنیم. مثال :

|  |  |  |  |
| --- | --- | --- | --- |
| ۷- تَكتُبُ اُكتُبْ (بنویس)  ۸- تَكتُبانِ اُكتُبا ( بنویسید)  9-تَكتُبَونَ اُكتُبُوا (بنویسید) | ۱۰- تَكتُبينَ اُكتُبی (بنویس)  ۱۱- تَكتُبانَ اُكتُبا ( بنویسید)  ۱۲-تَكتُبنَ اُكتُبنَ (بنویسید) | 7- تَجلِسُ إجلِسْ (بنشین)  8-تَجلِسانِ إجلِسا ( بنشینید)  9-تَجلِسُونَ اِجلِسوا(بنشینید) | 10-تَجلِسينَ إجلِسی(بنشین)  ۱۱- تَجلِسانِ إجلِسا ( بنشینید)  ۱۲- تَجلِسنَ اِجلِسْنَ(بنشینید) |

\*\* طريقه­ی ساختن فعل نهی :

1) آوردن حرف «لا نهی » در ابتدای فعل مضارع .

۲) مجزوم کردن فعل ( مرحله ۵ ساخت فعل امر ) ؛ در فعل للمُخاطَب ( صیغه ۷) حرکت «ــُـ» را در آخر فعل به «ــْـ» و در صیغه­های ۸ و ۹ و ۱۰و۱۱؛ حرف «نون­شان » را حذف می­کنیم. و در صیغه ۱۲ ( للمخاطبات ) هیچ تغییری در آخر فعل ایجاد نمی­کنیم.

|  |  |  |  |
| --- | --- | --- | --- |
| ۷- تَكتُبُ لا تَكتُبْ (ننویس)  ۸- تَكتُبانِ لا تَكتُبا ( ننویسید)  9-تَكتُبَونَ لاتَكتُبُوا (ننویسید) | ۱۰- تَكتُبينَ لاتَكتُبي(ننویس)  ۱۱- تَكتُبانَ لا تَكتُبا( ننویسید)  ۱۲-تَكتُبنَ لا تَكتُبْنَ(ننویسید) | 7- تَجلِسُ لا تَجلِسْ (ننشین)  8-تَجلِسانِ لاتَجلِسا( ننشینید)  9-تَجلِسُونَ لاتَجلِسُوا (ننشینید) | 10- لا تَجلِسي (ننشین)  ۱۱- تَجلِسانِ لاتَجلِسا( ننشینید)  ۱۲- تَجلِسْنَ لا تَجلِسْنَ(ننشینید) |

\*\* جدول فعل­ها: -فعل­ها ( ماضی - مضارع - ماضی - امر - نهی ) + نام صیغه­ها + ضمایر منفصل و متّصل :

|  |  |  |  |  |  |  |  |
| --- | --- | --- | --- | --- | --- | --- | --- |
| **نام صیغه به فارسی** | **نام صیغه به عربی** | **فعل ماضی** | **فعل مضارع** | **فعل امر** | **فعل مضارع نهی** | **ضمایر منفصل** | **ضمایر منفصل** |
| **مفرد مذکر غائب** | **لِلغائبِ** | **کَتَبَ : نوشت** | **یَکتُبُ:می­نویسد** | **.........................** | **لا یَکتُبْ: نباید بنویسد** | **هُوَ** | **ـهُ** |
| **مثنی مذکر غائب** | **لِلغائبَینِ** | **کَتَبا:نوشتند** | **یَکتُبانِ:می­نویسند** | **.........................** | **لا یَکتُبا: نباید بنویسند** | **هُما** | **ـهُما** |
| **جمع مذکر غائب** | **لِلغائبینَ** | **کَتَبُوا:نوشتند** | **یَکتُبونَ: می­نویسند** | **.........................** | **لا یَکتُبوا:نباید بنویسند** | **هُمْ** | **ـهُم** |
| **مفرد مونث غائب** | **لِلغائبهِ** | **کَتَبَتْ:نوشت** | **تَکتُبُ: می­نویسد** | **.........................** | **لا تَکتُبْ: نباید بنویسد** | **هِیَ** | **ـها** |
| **مثنی مونث غائب** | **لِلغائبَتَینِ** | **کَتَبَتا:نوشتند** | **تَکتُبانِ: می­نویسند** | **.........................** | **لا تَکتُبا: نباید بنویسند** | **هُما** | **ـهُما** |
| **جمع مونث غائب** | **لِلغائباتِ** | **کَتَبْنَ:نوشتی** | **یَکتُبْنَ: می­نویسند** | **.........................** | **لا یَکتُبْنَ:نباید بنویسند** | **هُنَّ** | **ـهُنَّ** |
| **مفرد مذکر مخاطب** | **لِلمُخاطَبِ** | **کَتَبتَ:نوشتی** | **تَکتُبُ: می­نویسی** | **اُکتُبْ:بنویس** | **لا تَکتُبْ: نمی­نویسی** | **أنتَ** | **ـکَ** |
| **مثنی مذکر مخاطب** | **لِلمُخاطَبَینِ** | **کَتَبتُما:نوشتید** | **تَکتُبانِ: می­نویسید** | **اُکتُبا:بنویسید** | **لا تَکتُبا: نمی­نویسید** | **أنتُما** | **ـکُما** |
| **جمع مذکر مخاطب** | **لِلمُخاطَبینَ** | **کَتَبتُم:نوشتید** | **تَکتُبونَ: می­نویسید** | **اُکتُبوا:بنویسید** | **لا تَکتُبوا: نمی­نویسید** | **أنتُمْ** | **ـکُم** |
| **مفرد مونث مخاطب** | **لِلمُخاطَبهِ** | **کَتَبتِ:نوشتی** | **تَکتُبینَ: می­نویسی** | **اُکتُبی:بنویس** | **لا تَکتُبی: نمی­نویسی** | **أنتِ** | **ـکِ** |
| **مثنی مونث مخاطب** | **لِلمُخاطَبتَینِ** | **کَتَبتُما:نوشتید** | **تَکتُبانِ: می­نویسید** | **اُکتُبا:بنویسید** | **لا تَکتُبا: نمی­نویسید** | **أنتُما** | **ـکُما** |
| **جمع مونث مخاطب** | **لِلمُخاطَباتِ** | **کَتَبتُنَّ:نوشتید** | **تَکتُبْنَ: می­نویسید** | **اُکتُبْنَ:بنویسید** | **لا تَکتُبْنَ:نمی­نویسید** | **أنتُنَّ** | **ـکُنَّ** |
| **مفرد متکلّم** | **لِلمُتکلّم وحده** | **کَتَبْتُ: نوشتم** | **أکتُبُ:می­نویسم** | **.........................** | **لا أکتُبْ:نباید بنویسم** | **أنا** | **ـی** |
| **لِلمُتکلّم مع الغیر** | **مثنی یا جمع متکلّم** | **کَتَبْنا:نوشتیم** | **نَکتُبُ:می­نویسیم** | **.........................** | **لا نَکتُبْ: نباید بنویسیم** | **نَحنُ** | **ـنا** |

\*\* طريقه­ی ساختن فعل ماضی استمراری :

طبق جدول صرف فعل­ها ؛ هرگاه بعد از یکی از صیغه­های فعل « كانَ - کانا - كانُوا و.. » با فاصله با بی­فاصله) یک « فعل مضارع » بیاید، ما آن دو فعل را با هم به صورت « ماضی استمراری » ترجمه می­کنیم :

- كانَ الطّفلُ يَلعَبُ في السّاحة : کودک در حیاط بازی می­کرد.

- المؤمنونَ كانُوا يَذهبونَ إلى المسجدِ : مؤمنان به مسجد می­رفتند.

\*\* حروف اصلی (ریشه) - وزن اسم­ها :

در زبان عربی بیشتر کلمات ریشه­ی فعلی دارند ( همان سه حرف اصلی ). به ریتم و آهنگ هر کلمه «وزن » آن کلمه گفته می­شود. بارها در کلمات دیده­ایم که کلمات هم خانواده از یک ریشه­اند و از سه حرف اصلی تشکیل شده­اند. مثال : حامِد - حَمید - مُحمَّد - أحمَد - مَحمُود ، همگی از ریشه­ی «ح م د» ساخته شده­اند. حال اگر به جای ریشه­ی فعل «فَعَلَ» را قرار دهیم وزن آن کلمه به دست می­آید.

**کلمه** **جاهِل مَحبُوب رَزّاق أحْمَد كَتَبتُنَّ مَعْبَد مُجاهِد**

**وزن** **فاعِل مَفعُول فَعّال أفْعَل فَعَلتُنَّ مَفْعَل مُفاعِل**

🞐🞐 ترکیب اضافی - وصفی :

1)ترکیب اضافی : هرگاه دو اسم کنار هم بیایند که اسم اول به اسم دوم اضافه شود، به آن ترکیب « ترکیب

اضافی » گفته می­شود. به اسم اول « مُضاف » و به اسم دوم « مضاف إليه » گفته می­شود.

🗹 مضاف هرگز «ال » و « تنوین ـًـٍـٌـ» نمی­گیرد ؛ مِثلَ الشّجَرةِ ( مِثلَ ؛ مضاف ، الشّجَرةِ ؛ مضاف إليه )

🗹(به ترکیب اسم + اسم یا اسم + ضمير ؛ « ترکیب اضافی » گفته می­شود.

- کتابٌ + الطالب كتابُ الطالبِ – الكتابُ + کَ كتابُکَ)

⇦⇦چند مثال برای ترکیب اضافی ⇨⇨:

|  |  |  |  |
| --- | --- | --- | --- |
| - المَطَرُ+هُ ........................  - الرّحمهُ+اللّه ........................  - الکتابَ+الطّالبُ+المَدرَسهُ | - الأحدُ+المُوظّفینَ ....................  -الکتابَ+هذا ....................  ......................................................... | - الأسمَ+ـکَ .....................  -المُعلِّمُ+ المَدرَسهُ .....................  -الزّائرُ+المَرقدُ+الأمیرُ+المومنینَ | -جنبَ+کُم .....................  - القلمِ+علیّ .....................  ........................................................... |

۲) ترکیب وصفی : هرگاه دو اسم کنار هم قرار گیرند که اسم دوم اسم اول را توصیف کند و یکی از ویژگیهای اسم اول را بیان کند، به آن ترکیب « تر کیب وصفی » گفته می­شود. که به اسم اول « موصوف » و به اسم دوم «صفت » گفته می شود. اما لازم است بدانیم که صفت در چهار مورد از موصوف خود تبعیت می­کند :

1) جنس ( مذکر و مؤنث بودن) ۲) تعداد : ( مفرد و مثنّی و جمع بودن )

3) داشتن و یا نداشتن «ال» و تنوین ۴) حركات ( اعراب )

مثال : - التلميذُ النّاجحُ - الكتابَ المُفيدَ - شَجرهٍ باسقهٍ - طالبٌ مجتهِدٌ - الطّالبونَ المُجتهِدونَ

⇦⇦چند مثال برای ترکیب وصفی ⇨⇨:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| - البیتُ+الکبیر ........................  - حرارهٌ+المُنتشِره ........................ | -التّلمیذهَ+المُفیده ....................  -قُدرهٍ+مُقتَدِره .................... | -المُعلّمینَ+المُجتهدین .............  -الکتابَ+ المُفید .............. |

🞐نکته 7🞐: در زبان فارسی برای نوشتن یک ترکیب اضافی به همراه ترکیب وصفی، ابتدا صفت را آورده و بعد از آن مضاف­اليه را می­آوریم. ولی در زبان عربی دقیقا بر عکس می­باشد، یعنی ابتدا مضاف­اليه و سپس صفت را می­آوریم. ( حتى اگر چند مضاف­اليه داشته­باشیم ) مثال :

۔ کتاب مفيد من : كتابي المُفيدُ / تیم برنده ما : فَريقَنا الفائزَ / خواهر بزرگ تو : اُختَكِ الكبيرَةَ / کار شایسته آنها : عَملِهم الصّالحِ

|  |
| --- |
| 🞐نکته 8🞐: همانطور که (در قسمت اسم) گفته شد بهتر است برای « جمع­های مکسّر و مؤنّث سالم غيرعاقل» از متعلّقات « مفرد مؤنّث » استفاده کنیم. پس بهتر است برای این دسته از اسم­ها از «صفت مفرد مؤنث » استفاده کنیم. مثال : - الأشجارُ الباسقةُ - الكُتبُ المُفيدة - بيوتٌ كبيرةٌ |

اعداد اصلی و ترتیبی:

1)اعداد اصلی :

|  |  |  |  |  |  |  |  |  |  |  |  |  |
| --- | --- | --- | --- | --- | --- | --- | --- | --- | --- | --- | --- | --- |
| مذکّر | واحِد | إثنانِ | ثَلاث | أربَع | خَمس | سِتّ | سَبع | ثَمانی | تِسع | عَشَر | أحَدَ عَشَر | أثنا عَشَر |
| مونّث | واحِده | إثنتانِ | ثَلاثه | أربَعه | خَمسه | سِتّه | سَبعَه | ثَمانیَه | تِسعه | عَشَرَه | إحدَیْ عَشَرَه | إثنَتا عَشَرَه |
| ترجمه | یک | دو | سه | چهار | پنج | شش | هفت | هشت | نُه | دَه | یازده | دوازده |

2)اعداد ترتیبی :

|  |  |  |  |  |  |  |  |  |  |  |  |  |
| --- | --- | --- | --- | --- | --- | --- | --- | --- | --- | --- | --- | --- |
| **مذکّر** | الأوّل | الثّانی | الثّالث | الرّابِع | الخامِس | السّادِس | السّابِع | الثّامِن | التّاسِع | العاشِر | الحادی عَشَرَ | الثّانی عَشَرَ |
| **مونّث** | الأوّلَی | الثّانیَه | الثّالثَه | الرّابِعَه | خَمسَه | السّادِسَه | السّابِعَه | الثّامِنَه | التّاسِعَه | العاشِرَه | الحادیه عَشَرَه | الثّانیه عَشَرَه |
| **ترجمه** | اوّل | دوّم | سوّم | چهارم | پنجم | ششم | هفتم | هشتم | نهم | دهم | یازدهم | دوازدهم |

**روزهای هفته**

**-السَّبْت: شنبه -الأحَد: یکشنبه -الإثنَینِ:دوشنبه -الثُّلَاثاء: سه­شنبه -الأربِعاء:چهارشنبه**

**-الخَمیس: پنجشنبه -الجُمُعَه: جمعه**

**فصل­های سال**

-**الرّبیع: بهار -الصَّیف: تابستان -الخَریف:پاییز -الشِّتاء: زمستان**

**رنگ­های اصلی**

**-أبیَض: سفید -أسوَد: سیاه -أخضَر:سبز -أصفَر: زرد -أزرَق:آبی**

ساعت:

در زبان عربی برای پرسیدن ساعت از سوال «کَمِ السّاعهُ؟» استفاده می­کنیم و در پاسخ به آن اعداد ترتیبی را به کار می­بریم.

|  |  |  |  |  |  |
| --- | --- | --- | --- | --- | --- |
| -الواحِدَه(1:00) | الثّانیَهُ(2:00) | الثّالِثهُ(3:00) | الرّابِعهُ(4:00) | الخامِسهُ(5:00) | السّادِسهُ(6:00) |
| -السّابِعهُ(7:00) | الثّامنهُ(8:00) | التّاسِعهُ(9:00) | العاشِرهُ(10:00) | الحادیَهُ عَشَرَه(11:00) | الثّانیَهُ عَشَرَه(12:00) |

که می­توانیم به انتهای آنها کلمه­ی « تَماماً » اضافه کنیم.

مثال : کَمِ السّاعهُ؟ السّادِسَهُ تَماماً: ساعت چند است ؟ ساعت شش است.

- کَمِ السّاعهُ ؟ الثّالِثَهُ تَماماً: ساعت چند است؟ ساعت سه است.

\*\* و برای بیان «۱۵ دقیقه - ۳۰ دقیقه – ۴۵ دقیقه » به ترتیب از کلمات « الرُّبع - النِّصف - إلّا رُبعاً » استفاده می­کنیم. مثال :

- کَمِ السّاعهُ ؟ التّاسِعةُ و الرُّبعُ : ساعت چند است ؟ ساعت نه وربع است. (9:15)

- کَمِ السّاعهُ ؟ العاشِرةُ و النّصفُ : ساعت چند است ؟ ساعت ده و نیم است. (10:30)

- کَمِ السّاعهُ ؟ الخامسَةُ إلّا رُبعاً : ساعت چند است ؟ ساعت یک ربع به پنج است. (4:45)

\*\*\*\*\*\*\*« قالَ رسُولُ اللّهِ (ص) : تَفَكُّرُ ساعةٍ خَيرٌ مِنْ عِبادَهِ سَبعينَ سَنَةً » \*\*\*\*\*\*\*

« پیامبر خدا (ص) فرمود : یک ساعت فکرکردن بهتر از هفتاد سال عبادت است »

لغات و کلمات درس اول

\*\*\*\*\*\*\*\*\*\* \*\*\*\*\*\*\*\*\*\*

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ۱) مُراجَعَه : دوره کردن ( مصدر)  ۲) ذاکَ : آن  ۳) ذات : دارای  ۴) الغُصُون: شاخه­ها (جمعِ؛ غُصْن-أغْصان)  ۵) النَّضِرَة : تر وتازه  ۶) نَمَتْ: رشد کرد ( مؤنث )  ۷) الحَبَّة : دانه  ۸) صارَ : شد ( مضارع : یَصيرُ )  9) إبْحَثْ : جستجوکن ( بَحَثَ - يَبحَثُ - بَحْث )  ۱۰) یُخرِجَ : خارج می­کند - بیرون می­آورد  ۱۱) الثَّمَر - الثَّمَرَة : میوه  ۱۲) ذا ( هذا ) : این  ۱۳) مَنْ ذا : این کیست ؟  ۱۴) الّتي : کسی­که – که  ۱۵) الجَذْوَة : پاره­ی آتش  ۱۶)المُستَعِرَه: فروزان  ۱۷) ضياء : روشنایی  ۱۸) المُنتَشِرة: پراکنده  19) أوْجَدَ : پدید آورد  ۲۰) الجَوّ : هوا – فضا  ۲۱) الشّرَرَة : پاره­ی آتش - اخگر  ۲۲) الأنْعُم - النِّعَم: نعمت­ها (جمعِ؛ النّعمَه)  ۲۳) المُنهَمِرَة : ریزان  ۲۴) البالِغَة : كامل  25) المُقتَدِر : توانا - نیرومند | ۲۶) زانَ : زینت داد – آراست  ۲۷) الأنْجُم - النّجُوم : ستاره­ها ( جمعِ: النَّجْم )  ۲۸) الدُّرَر : مرواریدها ( جمعِ؛ دَرّ)  ۲۹) الغَيم : ابر ( مترادف : سَحاب )  ۳۰) أنْزَلَ : نازل کرد  ۳۱)، المَطَر : باران  ۳۲) قُلْ: بگو  ۳۳) التَّعارُف:آشنا شدن-آشنایی(مصدر)  ۳۴) المَطار : فرودگاه  ۳۵) القاعَة : سالن  ۳۶) مَعَ الأسفَ : متأسفانه  ۳۷) الصُّوم: روزه  ۳۸) کَمِّلْ : کامل کن  ۳۹) عَيِّن : مشخص کن ( عَيَّنَ - يُعَیِّنُ)  40) غَداً : فردا  ۴۱) مَلَکَ : فرمانروایی کرد . مالک شد  ۴۲) الأراذل : فرومایگان  43) الأفاضِل : شایستگان  ۴۴) العُدوان : دشمنی  ۴۵) الخُسران : زیان  ۴۶) تَرْجِمْ : ترجمه کن(تَرجَمَ - يُتَرجِمُ)  47) کانوا يَظلِونَ : ظلم می­کردند  ۴۸) لا تَقْتُلوا: نکشید  ۴۹) الفَطُور : صبحانه  ۵۰) الغَداء : ناهار | ۵۱) العَشاء : شام  ۵۲) الأسوَد : سیاه  53) الآبيَض : سفید  ۵۴) الأزرَق : آبی  55) الأصفَر : زرد  ۵۶) الأخضَر : سبز  ۵۷) الغالِي - الغالِية : گران  ۵۸) يَدُورُ : می­چرخد ( ماضی : دارَ)  ۵۹) الفُستان : لباس زنانه  60) الفائِزات : برندگان  ۶۱) البَطاريّة : باطری  ۶۲) المِفْتاح : کلید  ۶۳) شِراءٌ : خریدن  ۶۴) المَسمُوح : مجاز  ۶۵) رَقَدَ : خوابید ( مترادف : نامَ)  ۶۶) الرّخيص : ارزان  ۶۷) الرّاسِب : مردود  ۶۸) المُستعينَ : یاری­جوینده  69)المُحافَظَة ، استانداری - نگهداری  ۷۰) القَبيح : زشت ( القُبْح : زشتی)  ۷۱) الفِراغ : جای خالی  ۷۲) المُجِدّ: کوشا ( مترادف : المجتهد ) |

کلمات مترادف درس اول

\*\*\*\*\*\*\*\*\*\* \*\*\*\*\*\*\*\*\*\*

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| 1) الجَذوَة = الشَّرَرة ( پاره آتش )  4)رَقَدَ = نامَ ( خوابید )  ۷) العُدوان = العَداوَة ( دشمنی ) ۱۰) ذا = هذا ( این ) | 2) المُجتَهِد = النّاجِح، مُجِدّ (کوشا) 5) الغَيم = السّحاب ( ابر )  ۸) الحَبيب = الصَّديق ( دوست ) ۱۱)المُجتهِد=المُجدّ(کوشا،تلاشگر) | ۳) الضّياء - النُّور ( روشنایی )  6) الثَّمر - الفَواكه ( میوه )  ۹) اللِّسان = اللُّغة ( زبان )  ۱۲) ضَعْ = إجعَلْ ( قرار بده ) |

کلمات متضادّ درس اول

\*\*\*\*\*\*\*\*\*\* \*\*\*\*\*\*\*\*\*\*

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| 1) الأراذِل الأفاضِل(فرومایگانشایستگان)  ۴) الأسوَد الأبيَض ( سیاه سفید )  ۷) الرّاسِب المُجِدّ ، النّاجح (مردود کوشا )  ۱۰) الحَزين المَسرور (ناراحت خوشحال)  ۱۳) البَعيد القَريب ( دور نزدیک )  ۱۶) اليومغداً ( امروز فردا )  ۱۹) یَئِسَ رَجا ( نا امید شد امیدوار شد )  ۲۲) غَداً أمس ( فردا دیروز ) | ۲) زَرَعَ حَصَدَ ( کاشت درو کرد)  ۵) الرّخيصة الغالِيَة ( ارزان گران )  ۸) يَسار يَمين ( چپ راست )  ۱۱) الممنوع المَسموح ( ممنوع مجاز)  ۱۴) لا تَدخُلوا لا تَخرُجوا ( داخل نشوید خارج نشوید )  ۱۷) يَعيشُ يَموتُ ( زندگی می­کند م­ میرد)  ۲۰) يَنفَعُ يَضُرُّ ( سود می­رساند ضرر می­رساند )  23) ضِياء ظُلمَة ( نور تاریکی) | ۳) القَليل الكثير ( کم زیاد )  ۶) البَيع الشّراء ( فروش خرید )  9) القَبيح الجَميل ( زشت زیبا ) ۱۲) البِدايَة النّهايَة ( آغاز پایان )  ۱۵) صِدق كِذب ( راستی دروغ ) ۱۸) الدّنيا الآخرة ( دنيا آخرت )  ۲۱) قَصير طَويل ( کوتاه بلند)  ۲۴) صَباح مَساء ( صبح عصر ) |

\*\*\*\*\*\*\*\*\*\* \*\*\*\*\*\*\*\*\*\*

جمع­های مکسّر درس اول

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| 1) أحجار حَجَرَ(سنگ)  ۴) ألوان لَون (رنگ)  ۷) أنجُم نَجم (ستاره)  ۱۰) أبواب باب (در)  ۱۳) غُصون-أغْصان غُصْن (شاخه) | ۲) أفاضِل أفضَل (برتر)  ۵) أنفُس نَفْس (جان)  ۸) عَقارِب عقربه (عقربه)  ۱۱) أصدِقاء صَدیق (دوست)  ۱۴) أراذِل أرذَل (فرومایه) | ۳) فُصولفَصل (فصل )  ۶) دُرَر دُرّ (مروارید)  9) أنعُم-نِعَم نِعمَه (نعمت)  ۱۲) جِبال جَبَل (کوه) |

🕮 «**قواعد درس دوّم**» : **المَواعظُ العددیّهُ**:

\* الأعداد مِن واحِدٍ إلى مِئة ( اعداد از ۱ تا ۱۰۰):

در زبان عربی اعداد به دو گروه « اصلی و ترتیبی » تقسیم می­شوند.

\* اعداد اصلی : بیانگر تعداد هستند ؛ مثال : یک - دو - سه - چهار و....

\* اعداد ترتیبی : نشان دهنده­ی رتبه و جایگاه بوده که در زبان فارسی با پسوند «...ــُـ م» یا «...ــُـ مین » به کار می­رود. مثال : یکُم - دوُّم - سوُّم و....

يکُمين - دوُّمین - سومُّین و.... اعداد ترتیبی بر وزن « الفاعِل، برای مذکّر» و «الفاعِلَة، برای مؤنّث » می­آیند ؛ الدّرسُ السّادِسُ / الصّفحَةَ الثّالثَةَ / الإمامِ الثّامِنِ

\* به اسمی که مورد شمارش قرار می­گیرد « معدود » گفته می­شود؛

- سيّارهً واحدهً [ سيّارهً: معدود ] : یک ماشین

- ثَلاثَة كُتُبٍ [ كُتُبٍ ؛ معدود ] : سه کتاب

- أحَدَ عَشَرَ كَوكباً : [ كَوكباً ؛ معدود ] : یازده ستاره

**💣 اکنون به نکات کلیدی پیرامون اعداد توجه کنید :**

**✍:** ۱) اعداد ۱( واحِد - واحِدَة ) و ۲ ( إثنانِ - إثنَينِ / إثنَتانِ - إثنَتَينِ ):

**🗹** برای معدود خود « صفت » محسوب می­شود، یعنی عدد بعد از معدود خود می­آید.

(یعنی در تمام موارد از جمله جنس و تعداد و داشتن و یا نداشتن « ال » و حرکات از معدود خود تبعیت می­کند) مثال :

- جاءَ رَجلٌ واحدٌ. - شاهَدتُ سيّارةً واحدةً. - قَرأتُ كتابَينِ إثنَينِ. - قرأتُ مَجلّتَينِ إثنَتَينِ.

**✍:** ۲) « اعداد ۳ تا ۱۰» : ( ثَلاثَه - أربَعَه - خَمسَه - سِتّه - سَبعَه - ثَمانيَه - تُسعَه - عَشَرَه)

**🗹** معدود اعداد ۳ تا ۱۰ همواره به صورت « جمع و مجرور» می­آید و عدد از نظر جنس «برعکس مفرد معدود» خود می­باشد.

(یعنی اگر مفرد معدودشان «مذکر» باشد، عدد به صورت « مؤنث » می­آید و اگر مفرد معدودشان « مؤنث » باشد، عدد به صورت « مذكر» می­آید) مثال :

- هفت کتاب دارم لی سَبعَهُ كُتُبٍ. [ مفرد « الكُتُب » « کتاب » می­باشد پس مذکر است و باید عدد را به صورت مؤنث بیاوریم ]

- شش درخت سِتَّ شَجَراتٍ . [ مفرد « شَجَراتٍ » « شجَرَة » می­باشد و مؤنّث است پس باید عدد را به صورت مذکّر بیاوریم ]

**🞐 نكته 1 🞐** : لازم به ذکر است که محلّ اعرابی این اعداد ( نقش این اعداد ) با توجه به جایگاهی است که در جمله قرار گرفته­اند. مثال :

- پنج کتاب را از کتابخانه خریدم : اِشتَريتُ خَمسَةَ كُتُبِ من المكتبةِ. ( خَمسَةَ: مفعول )

**✍:** ۳) اعداد ۱۱ و ۱۲؛ ( أحَدَ عَشَرَ - إحْدَى عَشَرَةَ // إثْنا عَشَرَ - إثنَي عَشَرَ - إثنَتا عَشَرَةَ - إثنَتَي عَشَرَةَ ):

**🗹**از نظر جنس و تعداد با معدود خود تبعیّت می­کند و معدودشان همواره « مفرد و منصوب » می­آید. مثال :

- یازده ستاره أحَدَ عَشَرَ كَوكَباً

. یازده ماشین إحدَى عَشَرَةَ سيّارةً

- دوازده دانش آموز إثنا / إثنَى عَشَرَ تلميذاً

**✍:** ۴) اعداد ۱۳ تا ۱۹ : ( ثَلاثَةَ عَشَرَ - أربَعَةَ عَشَرَ - خَمسَةَ عَشَرَ - سِتَّةَ عَشَرَ - سَبعَةَ عَشَرَ - ثمانية عَشَرَ - تِسعَةَ عَشَرَ )؛

**🗹**معدودشان همواره « مفرد و منصوب » است. [ قسمت اول عدد ( قسمت دور به معدود ) از نظر جنس مخالف معدود، و قسمت دوم ( قسمت نزدیک به معدود) موافق جنس معدود می­باشد. ] و هر دو قسم با حرکت «فتحه ــَـ » می­آیند. مثال :

- سیزده کتاب : ثَلاثَةَ عَشَرَ كتاباً : [ ثَلاثَةَ: قسمت دور به معدود و از نظر جنس مخالف معدود / عَشَرَ: قسمت نزدیک به معدود و از نظر جنس موافق معدود ]

-هجده دانش آموز دختر : ثَمانيَ عَشَرَ تِلميذَةً : [ ثَمانيَ: قسمت دور به معدود از نظر جنس، مخالف معدود / عَشَرَ ة : قسمت نزدیک به معدود از نظر جنس، موافق معدود]

|  |
| --- |
| \*در جدول زیر معدود «مذکّر» در نظر گرفته شده­است\* |

|  |  |  |  |  |  |  |  |
| --- | --- | --- | --- | --- | --- | --- | --- |
| الأعدادُ الأصلیّهُ (واحِد إلی عِشرینَ)  اعداد اصلی از (1 تا 20) | | | | الأعدادُ التَرتیبیّهُ (الأول إلی العِشرینَ)  اعداد ترتیبی از (یکم تا بیستم) | | «العُقُود»  (اعداد با فاصله­ی ده­تایی) | |
| واحِد؛(یک) | 1 | أحَدَ عَشَرَ؛(یازده) | 11 | الأوّل ؛( اوّل) | الحادی عَشَرَ ؛( یازدهم) | ــــــــــــــــــــ | |
| إثنانِ؛(دو) | 2 | أثنا عَشَر؛(دوازده) | 12 | الثّانی ؛( دوّم) | الثّانی عَشَر؛( دوازدهم) | عِشرونَ؛(بیست) | 20 |
| ثَلاثه؛(سه) | 3 | ثَلاثه عَشَرَ؛(سیزده) | 13 | الثّالث ؛( سوّم) | الثّالث عَشَرَ؛(سیزدهم) | ثَلاثُونَ؛(سی) | 30 |
| أربَعه؛(چهار) | 4 | أربَعه عَشَرَ؛(چهارده) | 14 | الرّابِع ؛( چهارم) | الرّابِع عَشَرَ؛(چهاردهم) | أربَعُونَ؛(چهل) | 40 |
| خَمسه؛(پنج) | 5 | خَمسه عَشَرَ؛(پانزده) | 15 | الخامِس ؛( پنجم) | الخامِس عَشَرَ؛(پانزدهم) | خَمْسُونَ؛(پنجاه) | 50 |
| سِتّه؛(شش) | 6 | سِتّه عَشَرَ؛(شانزده) | 16 | السّادِس ؛(ششم) | السّادِس عَشَرَ؛(شانزدهم) | سِتُّونَ؛(شصت) | 60 |
| سَبعَه؛(هفت) | 7 | سَبعَه عَشَرَ؛(هفده) | 17 | السّابِع ؛(هفتم) | السّابِع عَشَرَ؛(هفدهم) | سَبعُونَ؛(هفتاد) | 70 |
| ثَمانیَه؛(هشت) | 8 | ثَمانیَه عَشَرَ؛(هجده) | 18 | الثّامِن ؛(هشتم) | الثّامِن عَشَرَ؛(هجدهم) | ثَمانُونَ؛(هشتاد) | 80 |
| تِسعه؛(نُه) | 9 | تِسعه عَشَرَ؛(نوزده) | 19 | التّاسِع ؛(نُهم) | التّاسِع عَشَرَ؛(نوزدهم) | تِسعُونَ؛(نود) | 90 |
| عَشَرَه؛(دَه) | 10 | عِشرونَ؛(بیست) | 20 | العاشِر ؛(دَهم) | العِشرونَ؛(بیستم) | ــــــــــــــــــــ | |
|  |  |  |  |  |  | مِئَه (مِائهُ)؛ (صد) 100 | |

**السّاعات ؛ (ساعت­ها) :**

 

\* در ادامه­ی مبحث ساعت با شکلهای دیگر آن آشنا می­شویم؛

\*\*\* لازم به ذکر است که ساعت را با «اعداد ترتیبی » و دقیقه را با «اعداد اصلی» نشان می­دهیم. به مثال­های زیر دقت کنید:

1) ساعت پنج (5:00) السّاعَةُ الخامِسَةُ تَماماً.

۲) ساعت شش و پانزده دقیقه ( ربع ) (6:15)؛ السّاعَةُ السّادُسَةُ و الرُّبعُ / السّاعَةُ السّادُسَةُ و خَمس عَشَرَةَ دقيقهً.

۳) ساعت چهار و نیم (سی دقیقه) (4:30) ؛ السّاعَةُ الرّابِعةُ و النِّصفُ / السّاعَةُ الرّابِعةُ و ثَلاثونَ دقيقهً.

۴) ساعت نه و چهل و پنج دقیقه (9:45) السّاعَةُ العاشِرَةُ إلّا رُبعاً / السّاعَةُ العاشِرَةُ إلّا خَمس عَشَرَةَ دقيقهً / السّاعَةُ التّاسِعَةُ و خَمس و أربَعُونَ دقيقهً.

\*\*\*« فَنَّ التَّرجَمَةِ لِلدّرسِ الثّانِي »\*\*\*

گاهی حرف اضافه معنای فعل را تغییر می­دهد ؛ مثال :

۱) « قامَ : ایستاد » و « قامَ + بـِ: اقدام کرد - عمل کرد - پرداخت »

۲) «جاءَ - أتی : آمد » ( فعل ناگذر ) و « جَاءَ + بـِ ، أتی + بـِ: آوَرد » ( فعل گذرا - مفعول پذیر )

**🗹** لازم به ذکر است که حرف « بـِ » می­تواند به اسم با ضمیری که بعد از فعل آمده بچسبد یا اینکه می­توانند با فعل چند کلمه فاصله داشته­باشد.

-يَدخُلُ الاُستادُ فِي الصَّفِّ فَيَقُومُ الطُّلابُ احتِراماً لَه : استاد وارد کلاس شد و دانشجویان به احترامش برمی­خیزند.

- قامَ جَدّی بَتَوزيعِ الهَدايا عَلى البَناتِ و البَنينِ في الحَفْلَةِ : پدربزرگم در جشن، به پخش هديه­ها میان دختران و پسران پرداخت.

- جاءَ أخي المِضيافُ بِالطَّعامِ لِضُيوفِنا الأعِزّاءِ : برادر میهمان­نوازم برای میهمانان گرامی­مان خوراک آورد.

- قامَ الطّالِبُ بِقراءَةِ دروسِه : دانش­آموز به خواندن درسهایش پرداخت.

-جاءَ صَدیقی لی بِکُتُبٍ مِن المَکتَبَهِ: دوستم برایم کتاب­هایی را از کتابخانه آورد.

\*\*\*\*\*\*\*\*\*\* \*\*\*\*\*\*\*\*\*\*

لغات و کلمات درس دوم

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| 1) المَواعِظ ( جمع مَوعِظَة ) ؛ پندو اندرز  ۲) بَعضَ .... بَعضاً : یکدیگر  ۳) يَجرى : جاری است  ۴) عَلَّمَ ( يُعَلَّمُ ) : یاد داد  ۵) أجْرَى ( يُجْرى ) : جاری کرد  ۶) غَرَسَ ( يَغرِسُ ) : کاشت  ۷) بَنَي ( يَبني ) : ساخت  ۸) وَرَثَ ( يُوَرِّثُ ) : به ارث گذاشت  9) يَستَغفِرُ : آمرزش می­خواهد  ۱۰) أمْسَکَ ( يُمسِكَ ) :به دست­گرفت - نگاه داشت  ۱۱) یَتَراحَمُ : به هم مهربانی می­کنند ۱۲) یَکفِی : بس­است -کافی­است  ۱۳) ظَهَرَ ( يَظهَرُ) : آشکار شد - نمایان شد  ۱۴) يَنابيع : جوهای پر­آب – چشمه­ها  ۱۵) الوَجَع : درد و بیماری | ۱۶) ما أجْمَلَ؟ : چه­زیباست ؟ ( چقدر زیباست ؟)  ۱۷) نَعْجَة : گوسفند - میش  ۱۸) جاءَ ( يَجيءُ) : آمد  ۱۹) جاءَ بـِ ( يَجيءُ بـِ) : آورد  ۲۰) يَتَناجَی : با هم راز و نیاز می­کنند ۲۱) المِضياف : مهمان نواز  ۲۲) الضُّيوف : مهمانان  ۲۳) أرسَلنا : فرستادیم  ۲۴) البَيِّنات : برهان­ها – دلایل  ۲۵)زائد : به اضافه / به علاوه (+)  ۲۶) لَبِثَ ( يَلبَثُ ) : اقامت کرد و ماند ۲۷) يُساوِی : مساوی است  28) أشَدّ : شدیدتر – سخت­تر  ۲۹) الحِلم : بردباری - شکیبایی  30) النَّمْلَة : مورچه | ۳۱) فاقَ ( يَفُوقُ ) : برتری یافت  ۳۲) أجْر : پاداش  ۳۳) السّائح : گردشگر  ۳۴) قِ : نگه دار  ۳۵) غِرام : گرم  ۳۶) غَفَرَ ( یَغْفِرُ ) : آمرزید  37) مُصحَف: قرآن  38) کُلُوا: بخورید  39)لا تَفَرَّقُوا: پراکنده نشوید  40)أخْلَصَ: مُخلص شد  41) الشَّعْب: ملّت  42)قامَ (یَقُومُ) : برخاست  43) قامَ بـِ (یَقُومُ بـِ) : اقدام کرد –  انجام داد – پرداخت  44)لا تَتَّخِذوا: نگیرید  45) البِئر: چاه |

کلمات متضادّ درس دوم

\*\*\*\*\*\*\*\*\*\* \*\*\*\*\*\*\*\*\*\*

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| 1) بَعدَ قَبل(بعدقبل)  ۴) غَرَسَ حَصَدَ ( کاشت برداشت )  ۷) الزّائد النّاقِص (به علاوه منها ) | 2) الحلال الحَرام(حلالحرام)  5) المَوت الحیاه ( مرگ زندگی )  8) الطّاعَه المَعصِیَه (اطاعت گناه ) | 3) الصّغیر الکبیر(کوچکبزرگ)  6) الجَمیع الوحید ( همگی تنها)  9) الفقر الغنا (تنگدستیبی­نیازی) |

کلمات مترادف درس دوم

\*\*\*\*\*\*\*\*\*\* \*\*\*\*\*\*\*\*\*\*

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| 1) الحِلم = الصبر ( شکیبایی )  ۴) وَقیَ = حَفِظَ ( نگه داشت )  ۷) بَنَي = صَنَعَ ( ساخت )  10) المِسكين = الفقير ( بیچاره )  ۱۳) آتَی = أعْطَى = أفرَغَ ( داد، عطاکرد)  ۱۶) العَظيم = الكبير ( بزرگ ) | ۲) أجْر = جَزاء ( پاداش )  ۵) وَرَّثَ = تَرَکَ ( بر جای گذاشت )  ۸) السَّنَة = العام ( سال )  ۱۱) خَيرٌ = أفضَلُ ( برتر، بهتر )  ۱۴) إذا = عندَما ( هنگامی که )  ۱۷) اليَنابيع = العُيون ( چشمه­ها ) | ۳) وَلَد = إبن ( پسر )  6) الخُلق = النّاس ( مردم)  9) المَوعِظَة = النَّصيحَة ( پند و اندرز و نصیحت )  ۱۲) العَداوَة = عُدوان ( دشمن)  ۱۵) قامَ بـِ = فَعَلَ ( انجام داد - پرداخت) |

\*\*\*\*\*\*\*\*\*\* \*\*\*\*\*\*\*\*\*\*

جمع­های مکسّر درس اول

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| 1) الأئمّه الإمام(پیشوا)  ۴) العِباد العبد (بنده)  ۷) الأجزاء الجُزء (قسمت، جزء)  ۱۰) الأبناء الإبن (پسر) | ۲) المَساکین المِسکین (بیچاره)  ۵) الشُّعوب الشِّعب (ملّت)  ۸) المَواعِظ المَوعِظَه (پند و اندرز)  ۱۱) الدّقائق الدّقیقه (دقیقه) | ۳) یَنابیعیَنبوع (چشمه )  ۶) إخوانٌ إخوَهٌ (برادر)  9) الأنفُس النَّفس (جان،روح،خود)  ۱۲) الضُّیوف الضَّیف (مهمان) |

**🞜 تمرین 1) «به آنچه که از شما خواسته­شده پاسخ دهید»:** 

|  |  |  |  |
| --- | --- | --- | --- |
| 1)شِش:............... / ............... | 2)یازده / ............... | 3)هشت:............... / ............... | 4)سه:............... / ............... |
| 5)هفت:............... / ............... | 6)دَه:............... / ............... | 7)هفت / ............... | 8)نُه:............... / ............... |
| 9)یِک:............... / ............... | 10)چهار:............... / ............... | 11)دو:............... / ............... | 12)پنج:............... / ............... |

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| 1)شش دانش­آموز پسر:.............................. | 2)یازده ستاره:............................................ | 3) هشت ماشین: :....................................... |
| 4)هشت صندلی: ......................................... | 5)هفت سرباز:............................................. | 6) ده درخت: :............................................... |
| 7)هفت متر:.................................................. | 8) نُه مادر:..................................................... | 9) یک دوست: :............................................ |
| 10)چهار ورق:.............................................. | 11)دو قلم: :................................................. | 12)پنج کتاب: :............................................ |

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| 1)چهارده:............... / ............... | 2)شانزده:............... / ............... | 3)نوزده:............... / ............... |
| 4)هفده:............... / ............... | 5)پانزده:............... / ............... | 6)هجده:............... / ............... |
| 7)سیزده:............... / ............... |  |  |

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| 1)چهارده سرباز:.............................. | 2)شانزده درخت:......................................... | 3) نوزده کتاب: :....................................... |
| 4)نوزده خواهر: ......................................... | 5)پانزده دوست:........................................... | 6) هفده قلم: :............................................... |
| 7)هجده ستاره:.............................................. | 8) سیزده درخت:.......................................... | 9) هجده متر: :............................................ |

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| 1)بیست:............../................ | 2)سی و دو:............................................ | 3) بیست و یک: :....................................... |
| 4)سی: ..................../..................... | 5)سی و یک:........................................... | 6) بیست و دو: :.......................................... |
| 7)پنجاه:.........................../................... | 8) شصت و دو:........................................ | 9) نود و یک: :............................................ |
| 10)هشتاد:......................../.................. | 11)چهل و دو: :....................................... | 12)هفتاد و یک: :........................................ |

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| 1)سی و چهار:............................ | 2)پنجاه و هشت:...................................... | 3) شصت و نه: :....................................... |
| 4)هفتاد و هفت: ....................... | 5)چهل و هشت:........................................... | 6) پنجاه و سه: :.......................................... |
| 7)هشتاد و پنج:........................... | 8) نود و شش:........................................ | 9) سی و شش: :...................................... |
| 10)چهل و سه:............................. | 11)هفتاد و چهار: :....................................... | 12)هشتاد و هفت: :................................... |

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| 1)سی و چهار سال:............................ | 2)پنجاه و هفت درخت:............................... | 3) شصت و سه مرد :........................... |
| 4)هفتاد و شش ستاره: ....................... | 5)سی و پنج ماشین:................................. | 6) هشتاد و هشت کتاب: :................... |
| 7)نود و هفت دانش­آموز پسر:................... | 8) چهل و نه سرباز:................................. | 9) سی و شش شب: :.............................. |
| 10)هفتاد و هشت مسکین:....................... | 11)شصت و نه سال: :............................... | 12)چهل و چهار در: :................................ |

«زیباییِ آدمی [در] شیوایی گفتارش است» پیامبر اعظم (ص)

🕮 «**قواعد درس سوم و چهارم**» : «**مَطَرُ** **السَّمَک** / **التَّعایُشُ السِّلمِیِّ**»

در زبان عربی ریشه­ی افعال «سه حرف» است و از این رو به آنان «ثُلاثی مجرّد ( سه حرفی تنها )» گفته

می­شود. فعل­هایی مثل : « خَرَجَتْ - تَخرُجونَ - اُخرُجِي - لا­تَخرُجا - لا­تَخرُجْنَ » ؛ همگی از ریشه­ی سه حرفی

«خَ رَ جَ » ساخته شده­اند. ( خرج : للغائب ماضی)

یعنی در صیغه­ی «للغائب ماضی » علاوه بر سه حرف اصلی، هیچ حرف یا حروف زائدی ندارند.

🗹 امّا امسال قرار است که با افعال جدیدی آشنا ­شویم که متفاوت­اند.

پس می­توان فعل­ها را در زبان عربی از نظر داشتن یا نداشتن حرف یا حروف زائد در صیغه­ی « للغائب ماضی » به دو گروه تقسیم­کرد:

1- فعلهایی که در صیغه­ی « للغائب ماضی­شان » ( سوم شخص مفرد ) فقط از سه حرف اصلی ( ریشه ) تشکیل شده­اند، که به آنها «ثلاثی مجرد » گفته می­شود. مثال : خَرَجَتْ - تَخرُجونَ - اُخرُجِي - لا­تَخرُجا - لا­تَخرُجْنَ ؛ که صیغه­ی «للغائب ماضی­شان » ؛ «خَ رَ جَ » می­باشد.

۲- فعلهایی که در صیغه ی « للغائب ماضی­شان » ( سوم شخص مفرد) علاوه بر سه حرف اصلی­شان حداقل یک و یا دو و حداکثر سه حرف زائد داشته باشند که به آنها « ثُلاثی مزید » ( سه حرفی اضافه­دار ) گفته می­شود.

\*\* ( همواره اولین صیغه­ی ماضی این فعل­ها بیش از سه حرف می­باشد ) \*\*

چند نکته جهت یادگیری بهتر باب­های ثلاثی مزید :

\* افعال ثلاثی مجرد دارای وزنهای «سَماعی (شنیداری) » هستند. [ ماضی ؛ فَعَلَ - فَعِلَ - فَعَلَ / مضارع؛ يَفْعَلَ - يَفْعُلَ - يَفْعِلَ]

\* - فعل­های ثلاثی مزید از «۸ باب » تشکیل شده­اند که « ماضی، مضارع، أمر و مصدر» این بابها همواره دارای وزن­های مشخصی می­باشد. ( قیاسی هستند )

\* . ملاک تعیین تعداد حروف زائد در این باب­ها « اولین صیغه ماضی » از فعل مورد نظرشان می­باشد. مثال : يَتَعَلَّمونَ ؛ با توجه به تَعَلَّمَ؛ ۲ حرف زائد دارد.

\* - یکی از دلایل آموختن فعل­های ثلاثی مزید، آموختن معانی متعدّدی از فعل­ها می­باشد.

قَتَلَ ؛ کشت قاتَلَ : جنگید / لَقيَ ؛ ملاقات کرد ألقي: انداخت

🕮 معرّفی وزنهای ثلاثی مزید به همراه نکات ویژه­ی آنها :

1) باب «إفعال» و نکات آن:

|  |  |  |  |  |
| --- | --- | --- | --- | --- |
| فعل ماضی | فعل مضارع | أمر حاضر | مصدر(باب) | حروف زائد |
| **1-أفْعَلَ** | **یُفْعِلُ** | **أفْعِلْ** | **إفعالٌ** | **همزه** |
| **أجْلَسَ** | **یُجْلِسُ** | **أجْلِسْ** | **إجْلاسٌ** | **همزه** |

|  |
| --- |
| **إدخال،إکرام،إحسان،إثبات،إقدام،إسلام،**  **إجبار،إرسال،إجلاس،إشکال** |

۱) در ۱۴ صیغه این افعال ( ماضی / مضارع / امر ) باب « إفعال » یک حرف زائد «أ( همزه ) » وجود دارد.

مثال : تُنزِلونَ : حرف «أ» زائد است.

۲) این باب غالباً برای متعدّی کردن (گذرا کردن) فعل­های لازم بکار می­رود. (یعنی به مفعول نیاز پیدا می­کنند):

فَرَحَ : شاد شد أفرَحَ : شاد کرد

۳) همزه­ی فعل « أمر » در این باب همواره « مفتوح (أ) » می­باشد : أكرِمْ - أحْسِنْ - أجْلِسْ و....

☺ توجه 1☺: افعال زیر با وجود اینکه در باب « إفعال و تَفْعيل » می­روند، ولی همچنان « لازم ( ناگذر) » هستند : أفلَحَ ( رستگار شد ) - أسَرَعَ ( شتافت ) – أمطَرَ (بارید ) - أزهَرَ ( شکوفه کرد ) - آمَنَ ( ایمان آورد ) - غَرَّدَ ( آواز خواند) - فَکَّرَ ( فکر­کرد ) - صَلَّىَ ( نماز خواند ) و........

نکته کنکوری : مضارع همه­ی بابهای به راحتی قابل تشخیص است به جز مضارع باب « إفعال » ، چون چهار حرفی است و نباید با مضارع ثلاثی مجرد اشتباه بگیریم. تنها راه تشخیص علامت مضارع، حروف «أتين » می­باشد. حرکت این حروف در ثلاثی مجرد « فتحه ــَـ» می­باشد ولی در ثلاثی مزید باب افعال «ضمّه ــُـ » است. البته حواسمان باشد که نباید مضارع باب « افعال » را با فعل مضارع مجهول» اشتباه بگیریم. در فعل مجهول حرکت «عين الفعل ؛ فتحه ــَـ » است، ولی در مضارع معلوم باب « إفعال » حرکت «عين الفعل ؛ کسره ــِـ » می­باشد. اگر علامت «عين الفعل» را نگذاشته بود به ادامه ی جمله دقت می­کنیم، در صورت داشتن « مفعول » فعل مضارع در باب « إفعال » است و اگر « مفعول » نبود، فعل مورد نظر «مجهول » است. مثال :

- يَنْزِلُ (مضارع معلوم مجّرد) - يُنْزَلُ ( ( مضارع مجهول مجرّد) -يُنْزِلُ (مضارع باب افعال )

2) باب «تَفعیل» و نکات آن:

|  |  |  |  |  |
| --- | --- | --- | --- | --- |
| فعل ماضی | فعل مضارع | أمر حاضر | مصدر(باب) | حروف زائد |
| **فعَّلَ** | **یُفَعِّلُ** | **عَلِّمْ** | **تَفْعیلٌ** | تکرار عین­الفعل |
| **علِّمَ** | **یُعلِّمُ** | **أجْلِسْ** | **تَعْلیمٌ** | تکرار حرف لام |

|  |
| --- |
| **تَعلیم،تَثبیت، تَقدیر، تَشکیل، تَبدیل، تَدریس،تَقدیم، تَكبير،تَحسين** |

1)حرف زائد در این باب همواره « تکرار عین­الفعل» است. مثال:کَبَّرَ ؛ (حرف زائد: تکرار حرف «ب»)

2)این باب نیز غالباً برای متعدّی کردن (گذرا کردن) فعل­های لازم بکار می­رود. (یعنی به مفعول نیاز پیدا می­کنند):

فَرَحَ: شاد شدفَرَّحَ : شاد کرد

3)فعل أمر در این باب نیاز به همزه ندارد: عَلِّمْ – قَدِّمْ – حَسِّنْ و .....

3) باب «مُفاعَلَه» و نکات آن:

|  |  |  |  |  |
| --- | --- | --- | --- | --- |
| فعل ماضی | فعل مضارع | أمر حاضر | مصدر(باب) | حروف زائد |
| **فاعَلَ** | **یُفاعِلُ** | **فاعِلْ** | **مُفاعَلَهُ(فِعالٌ)** | حرف «الف» |
| **دافَعَ** | **یُدافِعُ** | **دافِعْ** | **مُدافَعَه(دِفاع)** | حرف «الف» |

|  |
| --- |
| **مُجاهَدَة، مُكاتَبَة، مُقاتَلَة، مُساعَدَة، مُناسَبَة، مُواجَهَة، مُدافَعَة، مُسافَرَة** |

1)حرف زائد در این باب همواره حرف «الف» است. مثال : جاهَدَ: ( حرف زائد : حرف الف )

۲) گاهی مصدر این باب بر وزن « فِعال » می­آید. مثال : كِتاب - قِتال - جِهاد - حِساب - خِلاف - طِباق - مِلاک - جِدال - حِصار و ....

۳) این باب برای «مشارکت یک طرفه » بکار می­رود.( غالباً یک طرف مشارکت فاعل و طرف دیگر مفعول می­باشد) مثال : ضارَبَ علىُّ حَسَناً : على حسن را زد.

۴) در ترجمه فعل­های باب «مُفاعَلَة » غالباً از حرف «با» استفاده می­شود :

جاهِدِ الكُفّارَ و المُنافقينَ : با کافران و منافقان بجنگ.

۵) این باب غالباً « متعدی » می­باشد. ( غالباً به مفعول نیاز دارد ) :

- كاتَبَ علىٌّ رِسالَةً إلى صَديقِه : على نامه­ای را به دوستش نوشت.

6) أمر این باب نیز به همزه نیاز ندارد : جاهِدْ - کاتِبْ - شاهِدْ و ....

☺توجه ۲ ☺: حروف مضارعه (أ- ت - ی - ن ) در باب­های « اِفعال - تَفعيل - مُفاعَلَة » همواره « مضموم ــُـ» می­باشد : یُـكرِمُ – تُـقَدِّمُ – اُ قدِمُ – نُجاهِدُ

4) باب «تَفَعُّل» و نکات آن:

|  |  |  |  |  |
| --- | --- | --- | --- | --- |
| فعل ماضی | فعل مضارع | أمر حاضر | مصدر(باب) | حروف زائد |
| **تَفَعَّلَ** | **یَتَفَعَّلُ** | **تَفَعّلْ** | **تَفَعُّلٌ** | حرف ت و تکرار عین­الفعل |
| **تَبَسَّمَ** | **یَتَبَسَّمُ** | **تَبَسَّمْ** | **تَبَسُّمٌ** | حرف ت و تکرار سین |

|  |
| --- |
| **تَعَلُّم، تَكَلُّم، تَصَدُّق، تَعَرُّف، تَخَرُّج، تَنَزُّل، تَقَدُّم، تَقَدُّس، تَشَکُّر، تَصَوُّر** |

1)حروف زائد در این باب همواره «حرف «تـ» و تکرار عین­الفعل است. مثال: تَفَکَّرَ: (حروف زائد: حرف ت و حرف کـ)

2)فعل أمر در این باب نیز نیاز به «همزه» ندارد: تَعَلُّمْ- تَقَدُّسْ- تَفَکَّرْ و .....

5) باب «تَفَاعُل» و نکات آن:

|  |  |  |  |  |
| --- | --- | --- | --- | --- |
| فعل ماضی | فعل مضارع | أمر حاضر | مصدر(باب) | حروف زائد |
| **تَفاعَلَ** | **یَتَفاعَلُ** | **تَفاعَلْ** | **تَفاعُلٌ** | حرف ت و حرف الف |
| **تَفاهَمَ** | **یَتَفاهَمُ** | **تَفاهَمْ** | **تَفاهُمٌ** | حرف ت و حرف الف |

|  |
| --- |
| **تَعامُل، تَفاهُم، تَعايُش، تَناسُب، تَبادُل، تَشابُه، تَعارُف، تَكاسُل، تَفاخُر** |

1) حروف زائد در این باب همواره «تـ و حرف «الف» است : تَقارَنَ : ( حروف زائد : «تـَ و الف »)

۲) این باب برای « مشارکت دوطرفه » بکار می­رود. مثال : تَضارَبَ علىٌّ و حُسَينٌّ : علی و حسین با یکدیگر زد و خورد کردند. ( علی بیشتر حسین را زد)

۳) در ترجمه فعل­های باب تَفاعُل معمولاً از « با یکدیگر - با همدیگر » استفاده می­شود.

- تَعاوَنوا على البِرِّ : در نیکی کردن با یکدیگر همکاری کنید.

4) این باب غالباً لازم و گاهی متعدی است : - الثَّعلَبُ يَتَفاخَرُ بِقَتلِ الحَيوانات : روباه به کشتن حیوانات افتخار می­کند. -هوَ يَتناوَلُ العشاءَ : او غذا را میل می­کند.

۵) فعل أمر در این باب نیز نیاز به « همزه » ندارد : تَفاهَمْ - تَکاتَبْ - تَناسَبْ - تَبادَلْ و ....

☺توجه ۳ ☺: در همه باب­ها حرکت عین الفعل در ماضی­شان « فتحه ــَـ» و در فعل أمرشان «کسره ــِـ» می­باشد به غیر از دو باب «تَفَعُّل و تَفاعُل »؛

که دقیقاً حرکت « عين­الفعل­شان » در « ماضی و أمر» یکی می­شود. مثال :

- أنْزَلُوا : ( فعل ماضى للغائبينَ) - أنْزِلُوا : ( فعل أمر للمخاطبينَ) // جَاهَدا : ( فعل ماضى للغائبينِ )

- جَاهِدا : ( فعل أمر للمُخاطبينِ )

💣 ولی در صیغه­های دو باب « تَفعُّل و تَفاعُل »؛

«در اینصورت باید از طریق سیاق و ظاهر جمله (ضمایر موجود و غائب و مُخاطب بودن جمله) متوجه می­شویم که فعل، ماضی است یا أمر حاضر»

|  |
| --- |
| (2 ماضی = ۸ و ۱۱ أمر حاضر؛ تَعَلَّم = تَعَلَّما / تَبادَلا = تَبادَلا )  (۳ ماضی = ۹ أمر حاضر ؛ تَعَلَّموا = تَعَلَّموا / تَبادَلوا = تَبادَلوا )  (۶ ماضی = ۱۲ أمرحاضر؛ تَعَلَّمْنَ = تَعَلَّمْنَ / تَبادَلْنَ = تَبادَلْنَ) |

6) باب «اِفْتِعال» و نکات آن:

|  |  |  |  |  |
| --- | --- | --- | --- | --- |
| فعل ماضی | فعل مضارع | أمر حاضر | مصدر(باب) | حروف زائد |
| **اِفْتَعَلَ** | **یَفتَعِلُ** | **اِفْتَعِلْ** | **اِفْتِعالٌ** | همزه و حرف ت |
| **اِمْتَنَعَ** | **یَمْتَنِعُ** | **اِمْتَنِعْ** | **اِمتِناعٌ** | همزه و حرف ت |

|  |
| --- |
| **اِبتِسام،اِجتِهاد،اِمتِناع،اِعتِذار،اِحتِراق،**  **اِنتِباه،اِنتِشار،اِنتِظار،اِنتِخاب** |

۱) حروف زائد در این باب همواره « حرف همزه و «تـ» » است : اِجْتَهَدَ : ( حروف زائد : «اِ وتَـ»)

مثال : اِجْتَهَدَ –اِکْتَسَبَ- اِقْتَصَدَ - اِجْتَمَعَ - اِبْتَذَلَ - اِشْتِغال - اِشْتِباه و .... از باب « اِفتِعال » می­باشند.

۲) هرفعلی که حرف اوّل آن « إ » و حرف دوم «ن » و حرف سوم آن «تـ» باشد، از باب « اِفتِعال » است. به جز

فعل « إنْتاج » که از باب « إفعال » می­باشد.

💣 مثال ؛ اِنْتَخَبَ ( نَخَبَ ) - اِنْتَشَرَ (نَشَرَ) - اِنْتَظَرَ ( نَظَرَ) - اِنْتَقَمَ ( نَقَمَ) - اِنْتَفَعَ ( نَفَعَ ) - اِنْتَهَضَ ( نَهَضَ ) - اِنْتَقَلَ ( نَقَلَ ) - اِنْتَقَدَ (نَقَدَ) - اِنْتَبَهَ ( نَبَهَ ) - اِنْتَصَرَ ( نَصَرَ) و... همگی از باب « اِفتِعال » هستند.

7) باب «اِنْفِعال» و نکات آن:

|  |  |  |  |  |
| --- | --- | --- | --- | --- |
| فعل ماضی | فعل مضارع | أمر حاضر | مصدر(باب) | حروف زائد |
| **اِنْفَعَلَ** | **یَنْفَعِلُ** | **اِنْفَعِلْ** | **اِنْفِعالٌ** | همزه و حرف ن |
| **اِنْقَطَعَ** | **یَنْقَطِعُ** | **اِنْقَطِعْ** | **اِنْقِطاع** | همزه و حرف ن |

|  |
| --- |
| **اِنقِلاب،اِنفِتاح،اِنبِعاث،اِنفِجار،اِنبِساط،اِنقِباض،**  **اِنهِدام،اِنکِسار،اِنقرِاض** |

1)حروف زائد در این باب همواره «حرف همزه و «ن» » است: اِنْجَمَدَ : (حروف زائد: «اِ و ن » )

2)این باب قطعاً «لازم» (ناگذر) است. (یعنی نیاز به مفعول ندارد.). مثال: -اِنْفَتَحَ باز شد

-اِنْطَلَقَ رها شد -اِنْجَمَدَ منجمد شد

8) باب «اِسْتِفعال» و نکات آن:

|  |  |  |  |  |
| --- | --- | --- | --- | --- |
| فعل ماضی | فعل مضارع | أمر حاضر | مصدر(باب) | حروف زائد |
| **اِسْتَفْعَلَ** | **یَسْتَفْعِلُ** | **اِسْتَفْعِلْ** | اِسْتِفعالٌ | همزه و حروف س و ت |
| **اِستَغْفَرَ** | **یَسْتَغْفِرُ** | **اِسْتَغْفِرْ** | **اِسْتَغْفارٌ** | همزه و حروف س و ت |

|  |
| --- |
| **إستِخدام، إستِكبار، إستِرجاع، إستِسلام، إستِمداد، إستِخراج، إستِبداد** |

1)این باب برای «طلب و درخواست» از کسی یا چیزی بکار می­رود.

مثال: غَفَرَ اللّهُ المومنینَ : خدا مومنان را آمرزید أستَغْفِرُاللّهَ : از خداوند طلب آمرزش می­کنم.

2)این باب غالباً متعدّی است. (کلمه «اللّهَ» در مثال بالا مفعول می­باشد)

3) مصادری چون «إستِماع-إستِراق-إستِواء-إستِتار-إستِناد-إستِلام و ........ از باب «اِفتِعال» هستند، نه باب

اِسْتِفعال زیرا حروف اصلی­شان: «سَمَعَ-سَرَقَ-سَوَیَ-سَتَرَ-سَنَدَ-سَلَمَ» می­باشد.

**⇦⇦⇦** مثال برای صرف باب­ها

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| صرف باب «إفعال» | الماضی | أجْلَسَ/ أجْلَسا / أجْلَسُوا / أجْلَسَتْ / أجْلَسَتا / أجْلَسْنَ / أجْلَسْتَ / أجْلَسْتُما / أجْلَسْتُم / أجْلَسْتِ / أجْلَسَتُما / أجْلَسْتُنَّ / أجْلَسْتُ / أجْلَسْنا |
| المُضارع | يُجْلِسُ/ يُجْلِسانِ / يُجْلِسوُنَ/ تُجْلِسُ / تُجْلِسانِ / یُجْلِسْنَ / تُجْلِسُ / تُجْلِسانِ / تُجْلِسوُنَ / تُجْلِسينَ / تُجْلِسانِ / تُجْلِسْنَ / اُجْلِسُ/ نُجْلِسُ |
| الأمر | أجْلِسْ / أجْلِسا / أجْلِسُوا / أجْلِسی / أجْلِسا / أجْلِسْنَ |
| النّهی | لا تُجْلِسْ / لا تُجْلِسا / لا تُجْلِسُوا / لا تُجْلِسی / لا تُجْلِسا/ لا تُجْلِسْنَ |

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| صرف باب «تَفعیل» | الماضی | عَلَّمَ / عَلَّما / عَلَّمُوا / عَلَّمَتْ / عَلَّمَتا / عَلَّمْنَ / عَلَّمْتَ / عَلَّمْتُما / عَلَّمْتُم / عَلَّمْتِ / عَلَّمْتُما / عَلَّمْتُنَّ/ عَلَّمْتُ / عَلَّمْنا |
| المُضارع | یُعَلِّمُ / یُعَلِّمانِ / یُعَلِّمُونَ/ تُعَلِّمُ / تُعَلِّمانِ / یُعَلِّمْنَ / تُعَلِّمُ / تُعَلِّمانِ / تُعَلِّمُونَ / تُعَلِّمینَ / تُعَلِّمانِ / تُعَلِّمْنَ / أعَلِّمُ / نُعَلِّمُ |
| الأمر | عَلِّمْ / عَلِّما / عَلِّمُوا/ عَلِّمی / عَلِّما / عَلِّمْنَ |
| النّهی | لا تُعَلِّمْ / لا تُعَلِّما / لا تُعَلِّمُوا / لا تُعَلِّمی/ لا تُعَلِّما / لا تُعَلِّمْنَ |

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| صرف باب «مُفاعَلَه» | الماضی | دافَعَ / دافَعا / دافَعُوا/ دافَعَتْ/ دافَعَتا / دافَعْنَ / دافَعْتَ/ دافَعْتُما / دافَعْتُم/ دافَعْتِ / دافَعْتُما / دافَعْتُنَّ / دافَعْتُ/ دافَعْنا |
| المُضارع | يُدافِعُ / يُدافِعانِ / يُدافِعُونَ / تُدافِعُ / تُدافِعانِ / یُدافِعْنَ / تُدافِعُ / تُدافِعانِ / تُدافِعُونَ / تُدافِعینَ / تُدافِعانِ / تُدافِعْنَ / اُدافِعُ / نُدافِعُ |
| الأمر | دافِعْ / دافِعا / دافِعُوا / دافُعي / دافِعا / دافِعْنَ |
| النّهی | لا تُدافِعْ / لا تُدافِعا / لا تُدافِعُوا / لا تُدافِعی/ لا تُدافِعا / لا تُدافِعْنَ |

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| صرف باب «تَفَعُّل» | الماضی | تَخَرَّجَ / تَخَرَّجا/ تَخَرَّجُوا / تَخَرَّجَتْ / تَخَرَّجتا / تَخَرَّجْنَ/ تَخَرَّجْتَ/ تَخَرَّجْتُما / تَخَرَّجْتُم/ تَخَرَّجْتِ/ تَخَرَّجْتُما / تَخَرَّجْتُنَّ/ تَخَرَّجْتُ / تَخَرَّجْنا |
| المُضارع | یَتَخَرَّجُ / یَتَخَرَّجانِ / یَتَخَرَّجُونَ / تَتَخَرَّجُ / تَتَخَرَّجانِ/ یَتَخَرَّجْنَ/ تَتَخَرَّجُ / تَتَخَرَّجانِ/ تَتَخَرَّجُونَ/ تَتَخَرَّجینَ / تَتَخَرَّجانِ / تَتَخَرَّجْنَ / اَتَخَرَّجُ/ نَتَخَرَّجُ |
| الأمر | تَخَرَّجْ / تَخَرَّجا/ تَخَرَّجُوا / تَخَرَّجی/ تَخَرَّجا/ تَخَرَّجْنَ |
| النّهی | لا تَتَخَرَّجْ / لا َتَخَرَّجا/ لا َتَخَرَّجُوا / لا َتَخَرَّجی/ لا َتَخَرَّجا/ لا َتَخَرَّجْنَ |

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| صرف باب «تَفاعُل» | الماضی | تَعايَشَ / تَعایَشا/ تَعايَشُوا / تَعايَشَتْ/ تَعايَشتا/ تَعايَشْنَ / تَعايَشْتَ/ تَعایَشْتُما/تَعایَشْتُنَّ / تَعايَشْتِ / تَعایَشْتُما / تَعایَشْتُنَّ / تَعايَشْتُ / تَعايَشْنا |
| المُضارع | يَتَعايَشُ/ يَتَعايَشانِ/ يَتَعايَشُونَ/ تَتَعايَشُ / تَتَعايَشانِ / يَتَعايَشْنَ / تَتَعايَشُ / تَتَعايَشانِ / تَتَعايَشُونَ/ تَتَعايَشینَ/ تَتَعايَشانِ / تَتَعايَشْنَ / اَتَعايَشُ/ نَتَعايَشُ |
| الأمر | تَعايَشْ/ تَعايَشا/ تَعايَشُوا / تَعايَشی/ تَعايَشا / تَعايَشْنَ |
| النّهی | لا تَتَعايَشْ/ لا تَتَعايَشا/ لا تَتَعايَشُوا / لا تَتَعايَشی/ لا تَتَعايَشا/ لا تَتَعايَشْنَ |

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| صرف باب «اِفتِعال» | الماضی | اِعْتَذَرَ / اِعْتَذَرا/ اِعْتَذَرُوا / اِعْتَذَرَتْ/ اِعْتَذَرَتا / اِعْتَذَرْنَ/ اِعْتَذَرْتَ/ اِعْتَذَرتُما/ اِعْتَذَرتُمْ/ اِعْتَذَرْتِ / اِعْتَذَرتُما اِعْتَذَرتُنَّ/ اِعْتَذَرتُ/ اِعْتَذَرنا |
| المُضارع | يَعْتَذِرُ / يَعْتَذِرانِ / يَعْتَذِرُونَ/ تَعْتَذِرُ / تَعْتَذِرانِ / يَعْتَذِرْنَ / تَعْتَذِرُ / تَعْتَذِرانِ / تَعْتَذِرُونَ / تَعْتَذِرینَ / تَعْتَذِرانِ/ تَعْتَذِرْنَ/ اَعْتَذِرُ / نَعْتَذِرُ |
| الأمر | اَعْتَذِرْ/ اَعْتَذِرا/ اَعْتَذِرُوا / اَعْتَذِری/ اَعْتَذِرا / اَعْتَذِرْنَ |
| النّهی | لا تَعْتَذِرْ/ لا تَعْتَذِرا/ لا تَعْتَذِرُوا / لا تَعْتَذِری/ لا تَعْتَذِرا/ لا تَعْتَذِرْنَ |

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| صرف باب «اِنفِعال» | الماضی | اِنْكَسَرَ / اِنْكَسَرا/ اِنْكَسَرُوا/ اِنْكَسَرَتْ/ اِنْكَسَرَتا/ اِنْكَسَرْنَ / اِنْكَسَرْتَ/ اِنْكَسَرْتُما / اِنْكَسَرْتُمْ/ اِنْكَسَرْتِ/ اِنْكَسَرْتُما/ اِنْكَسَرْتُنَّ / اِنْكَسَرْتُ/ اِنْكَسَرْنا |
| المُضارع | یَنْکَسِرُ / یَنْکَسِرانِ/ یَنْکَسِرُونَ / تَنْکَسِرُ / تَنْکَسِرانِ/ یَنْکَسِرْنَ/ تَنْکَسِرُ / تَنْکَسِرانِ/ تَنْکَسِرونَ / تَنْکَسِرینَ/ تَنْکَسِرانِ / تَنْکَسِرْنَ / اَنْکَسِرُ / نَنْکَسِرُ |
| الأمر | اِنْكَسِرْ / اِنْكَسِرا/ اِنْكَسِروا/ اِنْكَسِری/ اِنْكَسِرا / اِنْكَسِرْنَ |
| النّهی | لا تَنْكَسِرْ / لا تَنْكَسِرا/ لا تَنْكَسِرُوا/ لا تَنْكَسِری/ لا تَنْكَسِرا/ لا تَنْكَسِرْنَ |

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| صرف باب «اِستِفْعال» | الماضی | اِسْتَغْفَرَ / اِسْتَغْفَرا/ اِسْتَغْفَرُوا / اِسْتَغْفَرَتْ / اِسْتَغْفَرَتا/ اِسْتَغْفَرْنَ/ اِسْتَغْفَرتَ/ اِسْتَغْفَرتُما/ اِسْتَغْفَرْنَ / اِسْتَغْفَرتِ/ اِسْتَغْفَرتُما / اِسْتَغْفَرتُنَّ / اِسْتَغْفَرتُ/ اِسْتَغْفَرنا |
| المُضارع | يَسْتَغفِرُ / يَسْتَغفِرانِ/ يَسْتَغفِرُونَ / تَسْتَغفِرُ / تَسْتَغفِرانِ / يَسْتَغفِرْنَ / تَسْتَغفِرُ / تَسْتَغفِرانِ / تَسْتَغفِرُونَ / تَسْتَغفِرینَ/ تَسْتَغفِرانِ / تَسْتَغفِرْنَ / اَسْتَغفِرُ / نَسْتَغفِرُ |
| الأمر | اِسْتَغْفِرْ / اِسْتَغْفِرا/ اِسْتَغْفِرُوا / اِسْتَغْفِری/ اِسْتَغْفِرا/ اِسْتَغْفِرْنَ |
| النّهی | لا تَسْتَغْفِرْ / لا تَسْتَغْفِرا/ لا تَسْتَغْفِرُوا/ لا تَسْتَغْفِری/ لا تَسْتَغْفِرا/ لا تَسْتَغْفِرْنَ |

**\*\*نکاتی کلّی درباره­ی باب­های ثلاثی مزید:**

١- همزه­ی أمر در هیچ یک از هشت باب ثلاثی مزید ، مضموم (اُ) نمی­باشد، یعنی همزه­ی ضمه­دار فقط مخصوص ثلاثی مجرد می­باشد : اُكْتُبْ - اُنْصُرْ و....

۲- **شباهتهای برخی فعل­های بدون حرکت، در تستها :**

۱) مضارع باب « تَفعيل» ( دو صیغه­ي للغائبة و لِلمُخاطب ) با ماضی باب «تَفَعُّل »:

مثال : « تعلّم » بدون حرکت : ( می توان آن را « تُعَلِّمُ ( مضارع باب تَفعيل) » خواند و هم « تَعَلَّمَ ( ماضی باب تَفعُّل ) »

۲) مضارع باب «مفاعَلَه » ( دو صیغه­ي للغائبة و لِلمُخاطب) با ماضی باب «تَفاعُل »:

مثال : « تساعد » بدون حرکت : (می­توان آن را «تُساعِدُ » (مضارع باب مُفاعَلَه) خواند و هم « تَساعَدَ (ماضی باب تَفاعُل) »)

**راه تشخیص برای هر دو مورد** : اگر در ساختار و سیاق جمله از ضمایر « ها – هی­مستتر و یا اسم مفرد مؤنّث یا فعل للغائبه » استفاده شود، و یا اینکه ؛ از ضمایر کَ -أنتَ یا اسم مفرد مذکّر مورد­­خطاب و یا فعل للمخاطب» استفاده شود، فعل مورد نظر مضارع و از باب « تَفعیل یا مُفاعَلَه» می­باشد.

مثال : المُعلّمهُ تعلّم الدّروسَ الطّالباتِ بدقّهٍ. (تُعَلِّمُ)

-ولی اگر در ساختار جمله از ضمایر « ـهُ - هو و یا فعل للغائب » به کار­رود، فعل مورد نظر ماضی از باب «تَفَعُّل یا تَفاعُل » می­باشد.

مثال : الطّالبُ تعلّم الدّروسَ بدقّهٍ. (تَعَلَّمَ)

٣- لازم است که بدانیم ؛

۱) به سه باب « إفْعال - تَفعيل - مُفاعَلَه» «بزيادَهِ حرفٍ واحِدٍ »

۲) به چهار باب « تَفَعُّل - تَفاعُل - اِفتِعال - اِنْفِعال » « بزيادَهِ حَرفَينِ »

3) به باب آخر، یعنی « اِسْتِفعال » « بزيادَهِ ثَلاثَةَ حُروفٍ » گفته می­شود.

لغات و کلمات درس سوّم

\*\*\*\*\*\*\*\*\*\* \*\*\*\*\*\*\*\*\*\*

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| 1) أثارَ : برانگیخت  ۲) اِحْتَفَلَ : جشن گرفت  3) أرسَلَ : فرستاد  4) أصْبَحَ : شد  ۵) جَواز ( جوازُ­السّفَرِ: گذرنامه (جمع : جَوازات)  6)أمِريكا الوَسطَى : آمریکای مرکزی  ۷) أمْطَرَ : باران بارید  ۸) اِنْتَبَهَ : متوجه شد، بیدار شد  ۹) بَسَطَ : گستراند  ۱۰) بَعُدَ : دور شد  ۱۱) شَرَّفْتُمونا : به ما افتخار دادید، مشرّف فرمودید  ۱۲) بُنَیَّ: پسرکم  13)تَرَی: می­بینی(أنْ تَرَی :اینکه­ ببینی) | ۱۴) تَساقَطَ : افتاد  ۱۵) التَّعَرُّفُ عَلى : شناختنِ  ۱۶) الثَّلج : برف، یخ ( جمع : الثُّلوج )  ۱۷) الجاهِز : آماده  ۱۸) الإعصار : گردباد  ۱۹) حَسَناً : بسیار خوب  ۲۰) حَیَّرَ : حیران کرد  ۲۱) سَحَبَ : کشید  ۲۲) سَمَّی : نامید  ۲۳) سَوداء : سیاه ( مؤنثِ : أسوَد )  ۲۴) سَنَوِیّ: سالانه  ۲۵) البِطاقَه : کارت  ۲۶) صَدَّقَ : باور کرد ( یُصَدِّقُ : باور می­کند ) | ۲۷) حَتّى تُصَدِّقَ: تا باور کنی  ۲۸) العَبْرَ: از راه، از طریق  ۲۹) الظّاهِرَة : پدیده ( جمع : ظَواهِر )  ۳۰) الفِلْم : فيلم ( جمع : أفلام)  ۳۱) مَرحَباً بِكُم : خوش آمدید، درود بر شما  ۳۲) لاحَظَ : ملاحظه کرد  ۳۳) المَحيطَ الأطلَسيّ : اقیانوس اطلس  ۳۴) المَرافِق : همراه  ۳۵) المَفروش : فرش شده، پوشیده  ۳۶) مِهرَجان : جشنواره  ۳۷) نُزول : پایین آمدن  ۳۸) نیامٌ : خفتگان  ۳۹) يَنابيع : چشمه­ها ، جوی پُر­آب |

کلمات مترادف درس سوّم

\*\*\*\*\*\*\*\*\*\* \*\*\*\*\*\*\*\*\*\*

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ۱) حاوَلَ = سَعی ( تلاش کرد )  ۴) أصْبَحَ : صارَ ( شد)  ۷) نُزُول = سُقوط ( افتادن، پایین آمدن)  ۱۰) أعْفُ = اِغْفِرْ = اِرْحِمْ ( ببخش، در گذر، رحم کن) | ۲) ضَعْ = اِجْعَلْ ( قرار ده)  ۵) الغَيْم = السَّحاب ( ابر )  ۸) عندَما = إذا، لَمّا ( هنگامی که ) | ۳) الوُسْع = القُدرَة ( توانایی )  ۶) المَهرِجان = الحَفَلة ( جشن )  9) الثّمَرات = الفَواكِه ( میوه­ها ) |
| ۱۱) لاحَظَ = رأيَ = شاهَدَ = نَظَرَ ( دید، مشاهده کرد، نگاه کرد) | |

کلمات متضاد درس سوّم

\*\*\*\*\*\*\*\*\*\* \*\*\*\*\*\*\*\*\*\*

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| 1) الصُّعُود النّزول(بالارفتنپایین آمدن)    ۴) أسوَد،سَوداء أبْیَض،بَیضاء ( سیاه سفید)  ۷) أنزَلَ،أسقَطَ رَفَعَ،أصْعَدَ (نازل کرد،پااین انداختبالا برد )  10) اِبتَسَمَ،ضَحِکَ بَکَی (خندید،لبخند زد گریه کرد )  13) عاشَ ماتَ (زندگی کرد مُرد ) | 2) الیأس الحرّجاء(ناامیدیامیدواری)  5) الأرض السّماء ( زمین آسمانی )  8) الکِذب الصّدْق (دروغ راستی )  11)حَقیقیّخَیالیّ (حقیقی خیالی )  14)المَفتوحالمَسدود،المُغلَق(باز بسته) | 3) بَسَطَ جَمَعَ(گستراندجمع­کرد)  6) لَها عَلیها ( به نفع او به زیان او)  9) البَعید القَریب (دورنزدیک)  12)بَعُدَقَرُبَ (دور شدنزدیک شد) |

جمع­های مکسّر درس سوّم

\*\*\*\*\*\*\*\*\*\* \*\*\*\*\*\*\*\*\*\*

|  |  |  |  |
| --- | --- | --- | --- |
| 1)الأسماك السّمَک(ماهی)  ۵) الأهالي الأهل (مردم، افراد ساکن)  9) الضُّيوف الضَّيف ( مهمان )  13) البِقاع البُقعَة ( قطعه زمین )  17) الأزهار الزّهر، الزُّهرَه  (شکوفه، گل) | ۲) الأمطار المَطَر ( باران ) ۶) الرِّجال الرَّجُل ( مرد ) ۱۰) النّيام النَّوْم ( خفته، خواب )  ۱۴) أولياء وَلیّ ( دوست، سرپرست –  18) البَهائم البَهيمَة  (چارپا) | ۳) الأفلام الفيلم ( فیلم ) ۷) الصُّوَر الصُّورَة ( تصویر ) ۱۱) الظَّواهِر الظّاهرَة  (پدیده )  ۱۵) الذُّنوب الذَّنب ( گناه) ۱۹) الأنواع النُّوع ( نوع) | ۴) الثُّلوج الثَّلج ( برف)  ۸) المياه الماء ( آب )  ۱۲) الجِبال الجَبَل ( کوه)  16) الأيدى اليَد ( دست) ۲۰) الأيّام اليَوْم ( روز) |

\*\*\*\*\*\*\*\*\*\* \*\*\*\*\*\*\*\*\*\*

لغات و کلمات درس چهارم

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| 1) أتْقَی : پرهیزگارترین  ۲) الاِجتِناب : دوری کردن  3) الاِحتِفاظ : نگاه داشتن  4) ماشَی : همراهی کرد) یُماشِی : همراهی می­کند (  ۵) اِستَوی : برابر است  ) مضارع : یَستَوی، مصدر: اِستِواء (  6) أشْرَکَ : شریک قرار داد  ۷) اِعْتَصَمَ : چنگ زد )با دست گرفت )  ۸) سَبَّ : دشنام داد ) مضارع : یَسُبُّ : دشنام می­دهد (  ۹) الإکراه : اجبار  ۱۰) إنْ : اگر  ۱۱) اُنثَی : زن، ماده  ۱۲) ألّا :) أنْ + لا( ؛ ألّا نَعْبُدَ : اینکه نپرستیم  13) بَثّ : پراکنده  14) تَجَلَّی : جلوه­گر شد  15) تَعارَفَ : شناخت یافت  16) تَفَرَّقَ : پراکنده شد  ) یَتَفَرَّقُ : پراکنده میشود ، مصدر : تَفَرُّق (  17) تَفَقَّهَ : آموخت، فهمید  18) الجَمارِک : گمرکات | ۱۹) الحَبل : طناب ) جمع : حِبال (  ۲۰) الحُرّیَّة : آزادی  ۲۱) الحَمیم : گرم و صمیمی  ۲۲) الخِلاف : اختلاف  ۲۳) الخُمْس : یک پنجم  ۲۴) دَعا : فرا خواند ) یَدعونَ : فرا میخوانند (  ۲۵) ذَکَر : مرد، نَر  ۲۶) ذِکرَی : خاطره ) جمع : ذِکرَیات : خاطرات (  ۲۷) أکْرَمَ : گرامی داشت  ۲۸) سلمِیّ : مُسالمت آمیز  ۲۹) سِلْم : صُلح  ۳۰) السَّواء : یکسان  ۳۱) السَیِّئة : بدی، گناه  ۳۲) عَذَرَ : عذر پذیرفت ) مضارع : یَعذِرُ (  ۳۳) عَلَی مَرِّ العُصور : در گذر زمان  ۳۴) العَمیل : مزدور ) جمع : عُمَلاء (  ۳۵) الفَضْل : برتری، فزونی  ۳۶) فَرِحٌ : شاد  ۳۷) فَرَغَ : خالی­شد، فارغ شد ) مضارع : یَفرُغُ ( | 38) القائد : رهبر ، پیشوا  39) القائم : استوار ، ایستاده  40) لَدَی : نزد ) لَدَیهِم : دارند (  41) الإساءَة : بدی  42) مَعَ بَعض : با همدیگر  43) مِن دونِ اللهِ : به غیر از خدا، به جای خدا  44) مِن فَضلِک : خواهشمندم، لطفاً  45) یَجوزُ : جایز است  46) یُؤَکَّدُ : تأکید میکند  47) اِحتَرَمَ : احترام گذاشت  48) جالَسَ : همنشینی کرد  49) تَعایَشَ : همزیستی داشت  ) یَتَعایَشُ/ تَعایُش (  50) أنْ یَتَعایَشُوا تَعایُشاً سِلمیّاً : که همزیستی مسالمت آمیز کنند (  51) إدْفَعْ بالّتی هِیَ أحسَن : ) با آنچه­که بهترین ]روش[ است] بدی را [ دورکن ( |

\*\*\*\*\*\*\*\*\*\* \*\*\*\*\*\*\*\*\*\*

کلمات مترادف درس چهارم

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| 1) القِشر = الجِلْد ) پوست (  ۴) الفَرِح = المَسرور ) شاد (  ۷) الرَّئیس = القائد ) رئیس، رهبر (  10) وَلِیّ وَلاء = صَدیق صداقة = حَمیم )دوست «دوستی») | 2) لَدَیَّ = لی ) دارم (  5) الأحسَن = الأفْضَل ) نیکوتر، بهتر (  8) العَداوَة = العُدوان ) دشمنی (  11)مِن فَضلِک = رَجاءً ) خواهشمندم، لطفاً (  کلمات متضاد درس چهارم | 3) اللُّغَة = اللّسان ) زبان (  6) اِعْلَمْ = ألا ) آگاه باش ، بدان (  9) البَسیط = السَّهل ) آسان (  12)مِن فَضلِک= رَجاءً(خواهشمندم، لطفاً ( |

\*\*\*\*\*\*\*\*\*\* \*\*\*\*\*\*\*\*\*\*

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| 1) الإساءَة الإحسان ) بدی کردننیکی کردن (  ۴) الظُّلُمات النّور )تاریکی­ها روشنایی)  ۷) الحَسَنَة ، خیرالسَّیِئَة، إساءَة، شَرّ  ) خوبیبدی (  10) الحَسَناتالسّیِّئات) خوبی­ها بدی­ها (  13) اِجتِناب،بُعدنزدیکی)  16) المَفتُوحَة المَغلُوقَة ) باز بسته (  19) تَجَمَّعَ ) تَجَمُّع) تَفَرَّقَ ) تَفَرُّق )  (جمع شدن پراکنده شدن ( | 2) الإتّحاد التّفرقَة ) اتّحادجدایی (  5) عَلَّمَ تَعَلَّمَ ) یاد داد یاد گرفت (  8) العَداوَةالصِّداقة) دشمنی دوستی (  11)اِفْتَحْببند (  14) الوَحدَة الجَماعَة ) تنهایی جماعت (  17) الأکبَر الأصغَر) بزرگ کوچک (  جمع­های مکسّر درس چهارم | 3) الکُفّار المؤمنین( کافرانمؤمنان(  6) الحُرّیّة الإسارَة ) بندگی اسارت (  9) الجاهِلالعالِم ) دانانادان (  12)هُناهُناکَ ) اینجاآنجا (  15) البِدایَة النَّهایَة) آغاز پایان (  18) ذَکَر اُنثَی ) مرد زن ( |

\*\*\*\*\*\*\*\*\*\* \*\*\*\*\*\*\*\*\*\*

|  |  |  |  |
| --- | --- | --- | --- |
| 1) الأدیان ← الدّین) دین)  5) الجَمارِک ← الجُمرُک) گمرک (  9) الزُّمَلاء ← الزّمیل) همشاگردی)  13) العُمَلاء ← العَمیل ) مزدور (  17) القَبائل ←القَبیلَة) ایل، طایفه (  21) الضُّیوف ← الضَّیف )میهمان ( | 2) الألوان ← اللَّون) رنگ (  6) الجُهّال ←الجاهِل) نادان (  10) الشُّعوب ←الشَّعب) ملّت)  14) العُصُور ←العَصر ) زمان (  18) المَقابِر ←المَقبَرَة ) گور (  22) الحُبوب ←الحَبّ) قرص ( | 3) الأجانِب ←الأجنَب) بیگانه )  7) الحِبال ←الحَبْل) ریسمان (  11) الصُّفوف ←الصَّفّ) کلاس (  15) العَقائد ←العَقیدَة) عقیده (  19) النِّقاط ←النُّقطَة ) نکته، نقطه ( | 4) الأقدام ←القَدَم (پا)  8) سُکّان ←ساکِن) مقیم (  12) العِباد ← العَبد ) بنده (  16) الکُفّار ←الکافِر ) کافر (  20) النُّقود ←النَّقد ) پول ( |

🞜تـمرین 1): **« موارد خواسته شده را کامل کنید ) فعل ثلاثی مزید بسازید) «:**

|  |  |
| --- | --- |
| 1) ماضی« **جَلَسَ** » مِن باب إفعال، للمُخاطَب:...................................... | 2) مضارع« **عَلِمَ** » مِن باب تَفعیل، للغائبات:................................. |
| 3) أمر« **فَتَحَ** » مِن باب تَفعُّل، للمُخاطبینَ:...................................... | 4) ماضی « **خَرَجَ** » مِن باب اِستِفعال، للمتکلّم وحده:.................. |
| 5) ماضی« **عَرَفَ** »مِن باب تَفاعُل، للغائبات:...................................... | 6) مضارع« **جَهَدَ** » مِن باب اِفتِعال، للمُخاطبَینِ:................................. |
| 7) نهی « **قَطَعَ** » مِن باب اِنفعال، للمخاطبة:...................................... | 8) ماضی « **حَیَرَ** » مِن باب تَفعیل ، للغابینَ:................................. |
| 9) مضارع« **مَنَعَ** » مِن باب اِفتعال، للغائب:...................................... | 10) أمر« **صَدَقَ** » مِن باب تَفعُّل، للمخاطبینَ:................................. |
| 11) أمر« **غَفَرَ** » مِن باب اِستفعال، للمخاطبات:.......................... | 12) ماضی « **سَمِعَ** » مِن باب اِفتِعال، للمتکلّم مع الغیر:............. |
| 13) مضارع« **خَرَجَ** » مِن باب تَفعُّل، للغائبَینِ:...................................... | 14) أمر « **شَهَدَ** » مِن باب مُفاعَلَة، للمُخاطَبة:................................. |
| 15) مضارع « **سَقَطَ** » مِن باب تَفاعُل، للغائبة:...................................... | 16) ماضی « **حَسُنَ** » مِن باب إفعال، للمخاطَب:.......................... |
| 17) نهی« **جَهَدَ** » مِن باب مُفاعَلَة، للمُخاطبینَ:................................. | 18) أمر« **حَوَلَ** » مِن باب تَفعیل، للمخاطبات:................................. |
| 19) مضارع « **عَصَمَ** » مِن باب اِفتِعال، للغابینَ:................................. | 20) أمر « **عَیَشَ** » مِن باب تَفاعُل، للمتکلّم وحده:......................... |
| 21) ماضی « **أکَدَ** » مِن باب تفعیل، للغائبة:................................. | 22) مضارع « **حَبَبَ** » مِن باب إفعال، للمخاطبینَ:........................ |
| 23) نهی« **شَغَلَ** » مِن باب اِفتعال، للمخاطبة:................................. | 24) أمر« **فَتَحَ** » مِن باب اِنفعال، للمخاطب:........................ |
| 25) مضارع« **رَجَعَ** » مِن باب اِستفعال، للغائبات:................................. | 26) مضارع « **جَلَسَ** » مِن باب مُفاعَلة، للغائب:........................ |
| 27) ماضی« **شَبهَ** » مِن باب تفاعُل، للمخاطبینَ:................................. | 28) أمر« **دَخَلَ** » مِن باب إفعال، للمخاطبینَ:........................ |
| 29) مضارع« **عَلِمَ** » مِن باب تَفعیل، للمتکلّم وحده:............................ | 30) ماضی« **کَتَبَ** » مِن باب مُفاعَلة، للمخَاطبةِ:........................ |
| 31) أمر « **فَتَشَ** » مِن باب تَفعیل، للمخاطبات:................................. | 32) مضارع « **نَزَلَ** » مِن باب إفعال، للمتکلّم مع الغیر:................. |

🞜**تـمرین 2):** **جواب صحیح را در جای خالی بنویسید :**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| 1)الماضی مِن « **یُحاولونَ**»:..................... | 2) الأمر مِن « **تُرسِلُ**»:..................... | 3) المصدر مِن « **تَقاعَدتُم**»:..................... |
| 4) المُضارع مِن « **تَعَلّمتُما**»:..................... | 5) النّهی مِن « **حَذَّرتِ**»:..................... | 6) الماضی مِن « **لا تُقابِلُوا**»:..................... |
| 7) المصدر مِن « **یَتعارَفنَ**»:..................... | 8) المُضارع مِن « **قَبَّلنا**»:..................... | 9) النّهی مِن « **أشرَکتُ**»:..................... |
| 10) الأمر مِن « **إعتَصَمتِ**»:..................... | 11) المصدر مِن « **تَعایشتَ**»:................... | 12) الماضی مِن « **تُفَرِّقین**»:.................... |
| 13) المُضارع مِن « **جالَستُ**»:................ | 14) الأمر مِن « **تَعامَلتُنَّ**»:..................... | 15) المصدر مِن « **تناسَبنا**»:.................... |
| 16) الماضی مِن « **نَتَعَرَّفُ**»:..................... | 17) الأمر مِن « **عَلَّمَنا**»:..................... | 18) المُضارع مِن « **تَعاوَنتُم**»:............. |
| 19) المصدر مِن « **اِنتَظِروا**»:................. | 20) المُضارع مِن « **أرسَلنا**»:..................... | 21) الماضی مِن « **تَفَرَّقَت**»:..................... |
| 22) المُضارع مِن « **جاهِدوا**»:................. | 23) الأمر مِن « **اِستَغفَرتِ**»:..................... | 24) النّهی مِن « **اِنبَعثتُم**»:..................... |
| 25) الماضی مِن « **تَساقَطَ**»:..................... | 26) المُضارع مِن « **صَدِّقی**»:..................... | 27) المصدر مِن « **یَتظاهرُ**»:..................... |
| 28) الأمر مِن « **تَحتَفلینَ**»:..................... | 29) المُضارع مِن « **تَخَرّجوا**»:................. | 30) النّهی مِن « **اِبتَسَبتُنَّ**»:..................... |

🞜**تـمرین 3):** **جای خالی را کامل کنید :**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| 1) **یَتَشابَهونَ ← أنتُنَّ**...................(المضارع) | 2) **ساعَدتِ ← نحنُ**..................... (المضارع) | 3) **أحسَنتَ ← أنتُم**.........................(الأمر) |
| 4) **اِستَخدَمتُ ← أنا**.........................(النّهی) | 5) **ثَبَّتَّ ← أنتِ**.................................. (الأمر) | 6) **تَنَزَّلتُما ← أنتنَّ**........................ (النّهی) |
| 7) **اِکتَسَبتُم ← هُم**....................... (المضارع) | 8) **تَنهَدمینَ ← هِیَ**........................(الماضی) | 9) **أحسَنتُ ← أنتم**.................... (المضارع) |
| 10) **تَخَرَّجُوا ← أنتَ**....................... (النّهی) | 11) **قَسِّمی ← هُو**....................... (المضارع) | 12) **تَجتَهدینَ ← أنتُنَّ**............... (الماضی) |
| 13) **جاهَدتَ ← هُما**.................... (المضارع) | 14) **تَنتَبِهونَ ← أنتُما**..................... (الأمر) | 15) **اِستَلَمتُنَّ ← أنتُم**.................... (النّهی) |
|  |  |  |

🞜**تـمرین 4):** **جدول زیر را کامل کنید :**

|  |  |  |  |  |  |  |
| --- | --- | --- | --- | --- | --- | --- |
| **ردیف** | **مصدر فعل مزید** | **فعل ماضی** | **فعل مضارع** | **فعل أمر** | **مضارع نهی** | **نام مصدر مورد نظر** |
| **1** | **....................** | **إنتَشرَت** | **....................** | **....................** | **....................** | **....................** |
| **2** | **....................** | **....................** | **....................** | **عَلِّمیهنَّ** | **....................** | **....................** |
| **3** | **....................** | **....................** | **....................** | **....................** | **لا تَحْتَرِمْنَها** | **....................** |
| **4** | **....................** | **....................** | **تَتعارَفونَ** | **....................** | **....................** | **....................** |
| **5** | **....................** | **....................** | **....................** | **ألحِقْنا** | **....................** | **....................** |
| **6** | **....................** | **....................** | **....................** | **إستَمِعُوهُ** | **....................** | **....................** |
| **7** | **....................** | **تَحَمَّلتَنی** | **....................** | **....................** | **....................** | **....................** |
| **8** | **....................** | **....................** | **أستَقبِلُکَ** | **ـــــــــــ** | **....................** | **....................** |

🞜**تـمرین 5):** **جدول زیر را کامل کنید :**

|  |  |  |  |  |  |
| --- | --- | --- | --- | --- | --- |
|  | **المصدر للمزید** | **الماضی** | **المضارع** | **الأمر** | **النّهی** |
| **1** | **إنْتاج** | **..............10** | **..............3** | **..............8** | **..............11** |
| **2** | **تَظاهُر** | **..............6** | **..............4** | **..............10** | **..............12** |
| **3** | **إنْفِجار** | **..............9** | **..............9** | **..............12** | **..............8** |
| **4** | **دِفاع** | **..............10** | **..............5** | **..............7** | **..............9** |
| **5** | **تَشْکیل** | **..............3** | **..............7** | **..............9** | **..............7** |
| **6** | **تَحَمُّل** | **..............6** | **..............6** | **..............8** | **..............12** |
| **7** | **إعتِراف** | **..............14** | **..............4** | **..............10** | **..............7** |
| **8** | **إثْبات** | **..............5** | **..............10** | **..............11** | **..............9** |
| **9** | **مُحاسَبَة** | **..............7** | **..............8** | **..............9** | **..............11** |
| **10** | **إسْتِعلام** | **..............8** | **..............9** | **..............7** | **..............8** |
| **11** | **تَقَبُّل** | **..............4** | **..............10** | **..............10** | **..............12** |
| **12** | **إنْصِراف** | **..............3** | **..............12** | **..............8** | **..............10** |
| **13** | **إسلام** | **..............13** | **..............13** | **..............12** | **..............8** |
| **14** | **تَهاجُم** | **..............13** | **..............6** | **..............7** | **..............10** |

**🕮 «قواعد درس پنجم»: « هذا خَلقُ الله»**

**❑❑** جمله در زبان عربی به دو شکل دیده می­شود : 1 -جمله­ی فعلیّه 2-جمله­ی اسمیّه

**جمله فعلیّه:**

1) به جملهای که با هرنوع فعل ) ماضی -مضارع- أمر- نهی و....) شروع شود و دارای دو رکن اصلی؛ 1-فعل 2-فاعل باشد، « **جمله فعلیّه»** گفته می­شود.

1) فعل : کلمه­ایست که انجام دادن کاری و یا روی دادن حالتی را در زمان مشخّصی به ما نشان می­دهد.

) همانطور که گفته شد ؛ ماضی- مضارع -امر (

2) فاعل: کلمه­ای که انجام دهنده و کننده­ی کار است و برای یافتن آن در جمله باید از دو سوال «چه کسی؟» و «چه چیزی؟» استفاده شود.

💣 جایگاه «فاعل» همواره بعد از فعل بوده (ممکن است بلافاصله بعد از فعل و ممکن با فاصله از فعل)

و علامت آن همواره «مرفوع» ـــُــــ ــــٌـــ / «انِ» در اسم مثنّی / «ونَ» در جمع مذکّر سالم می­باشد.

بدون «ال»

با «ال»

مثال: -یَذهَبُ الطّالِبُ إلی المدرسةِ. (الطّالِبُ ؛ فاعل و مرفوع) -لا یَتَکاسَلُ التّلمیذُ فی قراءةِ دروسِه. (التِّلمیذُ ؛ فاعل و مرفوع)

انواع فاعل در زبان عربی:

1)اسم ظاهر : به اسمی که همواره بعد از فعل، به عنوان انجام دهنده وکننده­ی کار به صورت نمایان دیده می­شود، فاعل از نوع «اسم ظاهر » گفته می­شود. که فقط در صیغه­های 1 و 4 همه­ی فعلها معمولاً فاعل از نوع «اسم ظاهر » می­باشد.

(به هر اسمی به غیر از » ضمیر «[اسم­های اشاره-اسم­های عامّ و یا خاصّ-اسم­های موصول و ...]. مثال:

-یَجتَهِدُ عَلیٌّ فی دروسِه: (عَلیٌّ : فاعل از نوع اسم ظاهر)

-یُدافعُ المؤمنُ عَن وطنِه الإسلامیّ : (المؤمنُ : فاعل از نوع اسم ظاهر)

-ذَهَبَتْ هذه التِّلمیذةُ إلی البَیتِ : (هذه : فاعل از نوع اسم ظاهر)

-سَلَّمَ طالِبٌ إلی مُعَلِّمِنا: (طالبٌ : فاعل از نوع اسم ظاهر)

|  |  |  |  |  |
| --- | --- | --- | --- | --- |
| **ــ** | **ــ** | **تَ** | **تِ** |  |
| **ا** | **ا** | **تُما** | **تُما** | **ی** |
| **و** | **ن** | **تُم** | **تُنَّ** | **نا** |

2) ضمیر بارز (آشکار) : همان شناسه­ها یا علامتهای موجود در فعلهاست که در صرف صیغه­های افعال دیده می­شود.

🗷 الف) در فعل ماضی :

به جز صیغه­های «1و4» (للغائب و للغائبة) عبارتند از :

-أیُّها الطُّلّاب ! نَجَحتُمْ فی إمتحاناتکُم : (فاعل : ضمیر بارز «تُمْ» در فعل «نَجَحتُمْ» )

-هُم عَبَدُوا اللهً بالأخلاص : (فاعل : ضمیر بارز «واو» در فعل «عَبَدُوا» )

🗷 ب) در فعل «مضارع» و متعلّقاتش ) آنچه که از مضارع ساخته می­شود) :

|  |  |  |  |  |
| --- | --- | --- | --- | --- |
| **ــ** | **ــ** | **تَ** | **تِ** |  |
| **ا** | **ا** | **تُما** | **تُما** | **ی** |
| **و** | **ن** | **تُم** | **تُنَّ** | **نا** |

به جز صیغه­های «1و4و7و13و14» بقیّه صیغه­ها عبارتند از:

مثال: -المُسلِمونَ یَجْتَمِعونَ فی المَسجِدِ : (فاعل : ضمیر بارز «واو» در فعل «یَجتَمِعونَ»)

-الطّالباتُ یَکتُبْنَ دُروسَهُنَّ بِدقّةٍ : (فاعل : ضمیر بارز « نون» در فعل « یَکتُبْنَ»)

3) ضمیر مستتر ) پنهان): فاعل در دو حالت از نوع مستتر است :

الف) صیغه­های «1و4» در همه­ی افعال ) ماضی- مضارع و ....( ، به شرطی­که فاعلشان اسم ظاهر نباشد، فاعل از نوع «ضمیر مستتر» خواهد بود.(جائز الإستتار (

یعنی در صیغه­ی «1» همه­ی فعل­ها؛ « هُوَ مستتر» و در صیغه­ی «4» همه­ی فعلها؛ « هِیَ مستتر» می­باشد.

🗹 لازم به ذکر است که در این صیغه­ها اولویّت نوع فاعل با «اسم ظاهر» است. و درصورت عدم وجود فاعل از نوع اسم ظاهر، فاعل «مستتر» می­باشد. مثال

- الطّالبُ کَتَبَ ) یَکتُبُ ( الدّرسَ : (فاعل : ضمیر مستتر «هُوَ» )

- الطّالبَةُ کَتَبَتْ ) تَکتُبُ ( الدّرسَ: ) فاعل : ضمیر مستتر «هِیَ»)

ب) درصیغه­های « 7و 11 و 14 مضارع و متعلّقاتش» قطعاً فاعل از نوع «مستتر» می­باشد. (واجب الإستتار).

مثال: - أیُّها الطّالبُ ! تجتَهِدُ فی دروسکَ : (فاعل : ضمیر مستتر «أنتَ»)

- أکتُبُ دُروسی فی المَدرَسَةِ : (فاعل : ضمیر مستتر «أنا»)

**4 اصل (🖏) بسیار مهمّ در جمله فعلیّه:**

1)هر فعل در زبان عربی فقط یک فاعل دارد و بس.

2) جایگاه فاعل در جمله همواره بعد از فعل میباشد.( بدون فاصله از فعل یا با فاصله از آن (

3) فعل باید از نظر «جنس» از فاعل خود تبعیّت کند.

4) در فعلهای مجهول «نائب فاعل» برای فعل مجهول و در افعال ناقصه «اسم فعل ناقصه» برای فعل ناقصه دقیقاً در حکم «فاعل» برای فعل معلوم و تامّ می­باشند و همه­ی احکام و قواعد آنها مانند فاعل می­باشد.( اسم ظاهر و ضمیر بارز و ضمیر مستتر (

🞐 نکته 1🞐: هرگاه فاعل جمله از نوع اسم ظاهر باشد، «فعل جمله» به صورت مفرد می­آید که در این حالت فقط فعل جمله از نظر «جنس» با فاعل خود مطابقت دارد. [در 6 صیغه غائب (ماضی و مضارع و متعلّقاتش ) اگر فاعل جمله از نوع «اسم ظاهر» باشد، فعل اوّل جمله باید مفرد بیاید] مثال:

- اِجْتَهَدَ الطّالبُ فی دروسِه. - اِجتَهَدَتْ الطّالبةُ فی دروسِها.

- اِجْتَهَدَ الطلّابُ فی دروسِهم. - اِجتَهَدَتْ الطّالباتُ فی دروسِهنَّ.

3)مفعول به: در جملاتی که فعل آنها متعدّی است ) گذراست ( یک اسم منصوب؛ ( ـــَــــ ــــًـــ /

با «ال»

بدون «ال»

«ینِ» در اسم مثنّی / «ینَ» در جمع مذکر سالم) که معمولاً بعد از فاعل می­آید و انجام کار توسّط فاعل بر روی آن واقع می­شود.

💣 لازم به ذکر است که یکی از راههای به دست آوردن مفعول به در جمله مطرح کردن دو سوال «چه کسی را؟» و «چه چیزی را؟» می­باشد. مثال:

-کَتَبَ الطّالبُ التّمارینَ فی البیتِ : (التّمارینَ : مفعول به و منصوب) ؛ چه چیزی را نوشت ؟ (تمارین را)

-شاهَدَ المُعلِّمُ تَلامیذَه فی الصّفِّ: (تَلامیذَ : مفعول به و منصوب) ؛ چه کسانی را مشاهده کرد ؟ (دانش­آموزان را)

**انواع مفعول در زبان عربی:**

1)اسم ظاهر: به هر اسمی غیر از ضمیر مفعول به از نوع «اسم ظاهر» گفته می­شود. ) اسم اشاره اسامی شرط موصولات و....). مثال :

-یَغْفِرُ اللهُ جَمیعَ الذُّنوبِ: (جَمیعَ : مفعول به و منصوب (

-خلَقَ اللهُ هذه المَخلوقاتَ : (هذه : مفعول به و منصوب (

|  |  |  |  |  |
| --- | --- | --- | --- | --- |
| **هُ** | **ها** | **کَ** | **کِ** |  |
| **هُما** | **هُما** | **کُما** | **کُما** | **ی** |
| **هُمْ** | **هُنَّ** | **کُمْ** | **کُنَّ** | **نا** |

2)ضمیر: عبارتند از:

که اگر این ضمایر به آخر فعل­ها اضافه شوند ) این ضمایر زائدند ( همواره « مفعول به » می­باشند.

مثال:

- نَصَرَکُمُ اللهُ .....:(ضمیر «کُمْ»؛مفعول به) - یُساعِدُکَ والِدُکَ فی الشَّدائدِ:(ضمیر «کَ»؛مفعول به)

|  |  |  |  |  |
| --- | --- | --- | --- | --- |
| **إیّاهُ** | **إیّاها** | **إیّاکَ** | **إیّاکِ** |  |
| **إیّاهُما** | **إیّاهُما** | **إیّاکُما** | **إیّاکُما** | **إیّای** |
| **إیّاهُمْ** | **إیّاهُنَّ** | **إیّاکُمْ** | **إیّاکُنَّ** | **إیّانا** |

🞐 نکته 2 🞐: ضمایر؛

در هر جای جمله بیایند، نقش «مفعول به» را دارند.

مثال: -إیّاکَ نَعبُدُ : (ضمیر « إیّاکَ » مفعول): فقط تو را می­پرستیم.

- إیّایَ فَاعْبُدُونی : (ضمیر « إیّایَ » مفعول): فقط من را بپرستید.

\* «قواعد درس پنجم) الجملة الفعلیّة و الإسمیّة) »\*

**جمله اسمیّه:**

2) به جمله­ای که با هر نوع اسمی شروع شود ) ضمیر- اسم اشاره- اسم استفهامی-

شرط موصول و ...) « جمله اسمیّه» گفته می­شود، که دارای دو رکن «مبتدا» و «خبر» می­باشد.

1)مبتدا: اسمی است که غالباً شروع کننده­ی جمله بوده و اعراب آن «مرفوع» ـــَــــ ــــًـــ / «انِ» در اسم مثنّی/ «ونَ» در جمع مذکّر سالم) می­باشد.

**بدون «ال»**

**با «ال»**

و نیاز دارد در مورد آن توضیحی داده شود. در ضمن غالباً معرفه است (مبتدا میتواند یک اسم عام یا خاصّ یا ضمیر و یا اسم اشاره و....باشد ) مثال:

-الطّالبُ ناجحٌ: (الطّالبُ ؛ مبتدا) -هوَ یُعلّمُ الدّروسَ: (هَوَ ؛ مبتدا) -هذا التّلمیذُ فی المدرسةِ: (هذا؛ مبتدا)

2)خبر: کلمه یا عبارتی است که غالباً بعد از مبتدا میآید و در مورد مبتدا توضیح داده و در نهایت معنای جمله را کامل میکند و اعراب آن نیز «مرفوع»ـــُــــ ــــٌـــ / «انِ» در اسم مثنّی/ «ونَ» در جمع مذکّر سالم)

**بدون «ال»**

**با «ال»**

می­باشد. مثال:

-کلمات و عبارت «ناجحٌ- یُعلّمُ- فی المدرسةِ» در مثال­های بالا «خبر» محسوب می­شوند.

**انواع خبر در جمله اسمیّه:**

1)خبر مفرد: یک تَک اسم است که معنای مبتدا و در نهایت جمله را کامل می­کند.( این تَک اسم میتواند ؛ مفرد- مثنّی- جمع و مذکّر و یا مؤنث باشد (

-أشجارُ الحدیقةِ باسقةٌ : (باسقةٌ : خبر مفرد) -المجاهدة فی سبیل اللهِ محمودٌ : (محمودٌ : خبر مفرد)

-هذا الکتابُ مفیدٌ جدّاً :( مفیدٌ ؛ خبرمفرد)

2) خبر از نوع جمله :

الف) جمله فعلیّه : اگر بعد از مبتدا یک فعل به همراه فاعل خود معنای فاعل را کامل کند، به مجموع آن فعل و فاعل، خبر از نوع «جمله فعلیّه» گفته می­شود.

-التّواضعُ یَرفعُ قیمةً الإنسانِ ) یَرفعُ ؛ خبر از نوع فعلیّه ( -الطّالبتانِ نَجَحَتا فی دروسهما ) نَجَحتا ) خبر از نوع فعلیّه (

ب) جمله اسمیّه: اگر بعد از مبتدا یک جمله به عنوان خبر بیاید که خود دارای مبتدا و خبر باشد، به مجموع مبتدا و خبر دوّم ، خبر از نوع « جمله اسمیّه» گفته می­شود (در خبر از نوع اسمیّه همواره یک ضمیری [بارز یا مستتر] وجود دارد که مرجع آن مبتدای اوّل می­باشد (مثال :

- الطّالبةُ قلبُها طاهرٌ : (الطّالبةُ ؛ مبتدا قَلبُها طاهرٌ ؛ خبر از نوع اسمیّه (قلبُها + طاهرٌ : مبتدا + خبر)

- اللّسانُ جِرمُهُ صغیرٌ : (اللّسانُ ؛ مبتدا جِرمُهُ صغیرٌ ؛ خبر از نوع اسمیّه(جِرمُهُ + صغیرٌ : مبتدا + خبر)

3)خبر از نوع شبه جمله: هرگاه بعد از مبتدا یک ترکیب «جار و مجرور» یا یک « ظرف زمان یا مکان» (قید زمان یا مکان) قرار گیرد و معنای مبتدا را کامل کند، به آن ترکیب « جار و مجرور » « شبه جمله » گفته می­شود.مثال:

- الطلّابُ فی المدرَسة :( فی المَدرسةِ : خبر از نوع شبه جمله)

- الطّائرُ فی السّماءِ . (فی السّماءِ : خبر از نوع شبه جمله)

🞐نکته 3 🞐 لازم به ذکر است که اولویّت آمدن خبر در جمله­ی اسمیّه ؛ 1-مفرد 2- جمله فعلیّه 3- جمله اسمیّه 4- شبه جمله می­باشد.

🞐نکته 4🞐 هرگاه خبر در جمله اسمیّه از نوع شبه جمله باشد و مبتدا اسمی نکره باشد، باید خبر بر مبتدای خود مقدّم خود شود، که در اینصورت به خبر « خبر مقدّم » و به مبتدا « مبتدای مؤخَّر » می­گویند.

امّا اگر مبتدا اسمی معرفه باشد و خبر باز هم از نوع شبه جمله، می­تواند مقدّم شود و میتواند مقدّم نشود. مثال :

- فی المَدرسَةِ طالبٌ✓ - طالِبٌ فی المَدرَسةِ🗶 - الطّالبُ فی المَدرَسةِ ✓ - فی المَدرسَةِ الطّالبُ ✓

🞐 نکته 5 🞐 هرگاه جمله با یک ترکیب جارو مجرور شروع شود و بعد از آن یک اسم نکره (بدون ال و بدون مضافٌ الیه) بیاید، قطعاً خبر «مقدّم» بوده و مبتدای جمله «موخّر» است. ولی اگر مبتدا معرفه باشد باید به ادامه­ی جمله دقّت کنیم. در صورتی که ادامه­ی جمله یک اسم مرفوع یا جمله ) فعلیّه- اسمیّه (آمده باشد، اولویّت برای تعیین خبر با این دو نوع می­باشد. مثال :

- فی المَکتبةِ کتابٌ مفیدٌ )فی المَکتبةِ : خبر مقدّم- کتابٌ : مبتدای مؤخّر (

- فی المکتَبةِ الکتابُ مفیدٌ ) الکتابُ : مبتدا مفیدٌ : خبر مفرد (

**\*« قواعد و نکات درس پنجم»\***

🞐 نکته 6🞐 در جمله­ی اسمیّه یک مبتدا ممکن است چند خبر داشته باشد. مثال : اللهُ غَفورٌ رحیمٌ : غَفورٌ ؛ خبر 1 - رحیمٌ ؛ خبر 2)

🞐 نکته 7🞐 هرگاه خبر جمله از نوع «مفرد» باشد، در صورتی که اسم بر وزن­های «اسم فاعل و اسم مفعول» باشد باید در «جنس و تعداد» با مبتدای خود مطابقت داشته باشد. ولی اگر بر وزن این اسامی نبود، لزومی به مطابقت وجود ندارد.

-الطّالبُ ناجحٌ : (تبعیّت خبر از مبتدا در نظرجنس و تعداد)

-الطّالبةُ ناجِحةٌ: ) تبعیّت خبر از مبتدا در نظرجنس و تعداد (

-الطّالبانِ ناجحانِ: ) تبعیّت خبر از مبتدا در نظرجنس و تعداد (

-الطّالبتانِ ناجحتانِ: ) تبعیّت خبر از مبتدا در نظرجنس و تعداد (

-الطلّابُ ناجِحونَ: ) تبعیّت خبر از مبتدا در نظرجنس و تعداد (

-الطّالباتُ ناجِحاتٌ: ) تبعیّت خبر از مبتدا در نظرجنس و تعداد (

-الغِیبةُ حَرامٌ:) خبرِ مفرد، جامد است ( -النّبیُّ رحمةٌ للعالَمینَ: ) خبرِ مفرد، جامد است (

-العِلمُ علمانِ: ) خبرِ مفرد، جامد است (

🞐نکته 8 🞐 اگر در جمله­ی اسمیّه خبر از نوع «فعلیّه» باشد، باید در صیغه (جنس و تعداد) از مبتدای خود تبعیّت کند. مثال :

-الطّالبُ یَنجَحُ ) نَجَحَ): (تبعیّت خبر فعلیّه از مبتدا در صیغه (

-الطّالبةُ تَنجَحُ ) نَجَحَتْ) : (تبعیّت خبر فعلیّه از مبتدا در صیغه (

-الطّالبانِ یَنجَحانِ ) نَجَحا):( تبعیّت خبر فعلیّه از مبتدا در صیغه (

-الطّالبتانِ تَنجَحانِ ) نَجَحَتا ):(تبعیّت خبر فعلیّه از مبتدا در صیغه (

-الطلّابُ یَنجَحُونَ ) نَجَحُوا ):( تبعیّت خبر فعلیّه از مبتدا در صیغه (

-الطّالباتُ یَنجَحنَ ) نَجَحْنَ ):(تبعیّت خبر فعلیّه از مبتدا در صیغه (

🞐نکته 9 🞐 گاهی مبتدا و خبر (نهاد و گزاره) و فاعل و مفعول، بعد از خودشان ؛ صفت یا مضافٌ الیه می­گیرند، یعنی خودشان موصوف یا مضاف واقع می­شوند. مثال :

-صُدُورُ الأحرارِ قُبُورُ الأسرارِ :( صُدورُ : مبتدا / الأحرارِ : مضافٌ الیه - قُبورُ : خبر / الأسرارِ : مضافُ الیه)

-یَزرعُ الفَلّاحُ المُجِدُّ أشجارَ التُّفّاحِ : (الفَلّاحُ : فاعل / المُجِدُّ : صفت- أشجارَ : مفعول / التُفّاحِ : مضافٌ الیه)

\*\*\*\*\*\*\*\*\*\* \*\*\*\*\*\*\*\*\*\*

لغات و کلمات درس پنجم

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| 1) أدارَ: چرخاند- اداره کرد ) یُدیرُ/ ادارة (  ۲) أعُوذُ: پناه می­برَم  3) أفرَزَ: ترشّح کرد ) یُفرِزُ / إفراز (  4) أنْشَدَ: سرود ) یُنشِدُ / إنشاد (  ۵) اِبتَعَدَ: دور شد ) مضارع : یَبتَعِدُ / اِبتعاد(  6) إخلاص: مخلص شدن- خالص کردن عمل  ۷) اِستَعانَ: یاری جست ) یَستَعینُ/ اِستِعانَة (  ۸) اِستَفادَ: استفاده کرد ) یَستَفیدُ / اِستفادَة (  ۹) مَلَکَ: مالک بود-دارد- فرمانروایی­کرد ) یَملِکُ (  ۱۰) اِحتَوی: در بر داشت- شامل شد  ( یَحتَوی / اِحتِواء (  ۱۱) اِلتَأَمَ: بهبود یافت ) یَلتَئِمُ / اِلتِئام(  ۱۲) نَسِیَ؛ فراموش کرد  13) اِنبَعَثَ: فرستاده شد ) یَنبَعِثُ / اِنبِعاث (  14) تأثّرَ: تحت تأثیر قرارگرفت ) یَتَأثّرُ / تَأثُّر (  15) سِیروا: حرکت کنید  16) تَحَرّکَ: حرکت کرد ) یَتَحَرَّکُ / تَحَرُّک (  17) حَرَّکَ: حرکت داد ) یُحَرِّکُ / تَحریک (  18) قَسَمَ: قسمت کرد  ۱۹) حَوَّلَ: تبدیل کرد ) یُحَوِّلُ / تَحویل (  ۲۰) دَلَّ: راهنمایی کرد ) یَدُلُّ (  ۲۱) أعشاب طبّیة : گیاهان دارویی  ) عُشبٌ طِبّی ( | ۲۲) عَوَّضَ : جبران کرد ) یُعَوِّضُ / تَعویض (  ۲۳) لَعِقَ : لیسید ) یَلعَقُ (  ۲۴) الحَطَب : هیزم  ۲۵) البوم : جغد  ۲۶) اِستَطاعَ : توانست ) یَستَطیعُ / اِستَطاعَة (  ۲۷) سارَ : حرکت کرد ) یَسیرُ (  ۲۸) بارَکَ اللهُ فیک : آفرین بر تو  ۲۹) إضاعَة : نابود کردن  ۳۰) الجُرْح : زخم  ۳۱) بَریّ : خشکی- صحرایی  ۳۲) خِزانَة : انبار ) جمع : خَزانات (  ۳۳) زَیت : روغن  ۳۴) الحِرباء : آفتاب پرست  ۳۵) اِلتقاط صُوَرٍ : عکس گرفتن  ۳۶) إنارَة : نورانی کردن  ۳۷) نَطمَعُ : طمع میورزیم  38) حتّی : تا ) حتّی تَبتَعِدَ : تا دور شود (  39) الخَلّاق : بسیار آفریننده  40) دونَ أن : بدون آنکه  41) دونَ أن یَتَحَرّکَ : بدون آنکه حرکت کند  البَکتیریا : باکتری | 43) إضافة إلی : افزون بر  44) السّائل : مایع پُرسنده  45) الذَّنب : دُم  46) صُدور : سینه­ها  47) ضَوء : نور  48) السّکینَة : آرامش  49) المُطَهَّر : پاک شده  50) الظّلام : تاریکی  51) إتّجاه : جهت  52) الیُسر : آسانی  53) الفِضّة : نقره  54) القُبْح : زشتی  55) المُضیء : نورانی  56) الوِقایَة : پیشگیری  57) اللّسان : زبان  58) النَّوم : خواب  59) القّطّ : گربه  60) القید : بند  61) البَطّ : اردک |

\*\*\*\*\*\*\*\*\*\* \*\*\*\*\*\*\*\*\*\*

کلمات مترادف درس پنجم

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| 1) اِستَطاعَ = قَدِرَ ) توانست (  4) الکَلام = القَول ) سخن (  7) النُّفایَة = الزُّبالَة ) زباله (  10) المَرء = الإنسان ) انسان- شخص (  13) بَنَی = صَنَعَ ) ساخت (  16) الیَنبوع = العَین ) چشمه (  19) حَوَّلَ = بَدَّلَ ) تبدیل کرد (  22) دَلَّ = هَدَی ) راهنمایی کرد (  25) السّکون = الهُدوء ) آرامش ( | 2) الأفضَل = خَیر ؛ أعلَی ) بهتر- برتر (  5) العُشب = النّبات ) گیاه (  8) مِن فَضلِک = رَجاءً ) لطفاً (  11) طَلَبَ = أرادَ ) خواست (  14) الغُصّة = الحُزن ) غم (  17) خِلال = بَین ) در میان (  20) الرّائعة = الجَمیلة ) جالب و زیبا (  23) النّجاح = الفَوز ) موفّقیّت (  26) الماهِر = الحاذِق ) ماهر استادکار ( | 3) الأجساد = الأجسام­ الأبدان ) بدنها (  6) الثّمَرَة = الفاکِهَة ) میوه- ثمر (  9) خَلف = وَراء ) پشت (  12) جَدَّ = اِجْتَهَدَ ) تلاش کرد (  15) قَذَفَ = رَمَی ) انداخت (  18) الغیم = السّحابَة ) ابر (  21) الحُجرة = الغُرفَة ) اتاق (  24) الخَزانَة = المَخزَن ) انبار (  27) الضّوء = النُّور ) نور ( |

\*\*\*\*\*\*\*\*\*\* \*\*\*\*\*\*\*\*\*\*

کلمات متضاد درس پنجم

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| 1) اِبتَعَدَ اِقتَرَبَ ) دور شد نزدیک شد ( | 2) السّکُوت التّکلُّم ) ساکت بودن سخن گفتن ( | 3) السّائل الجامِد ) مایع جامد ( |
| 4) بَرّیّ مائیّ- بَحریّ ) خشکی آبی- دریایی ( | 5) الحَسَنَة، بِرّ الظَّلام ) روشنایی، نور تاریکی ( | 6) السِّلم الحَرب ) صلح جنگ ( |
| 7) الجَمال ، الحُسْن القُبح ) زیبایی زشتی ( | 8) الضّیاء ، الضَّوء الظَّلام ) روشنایی، نور تاریکی ( | 9) النَّفع الضَّرر ) سود ضرر ( |
| 10) الصِّدق الکِذب ) راستگویی دروغگویی ( | 11) السُّؤال الجَواب ) سؤال جواب ( | 12) المَدح الذَّمّ ) ستایش سرزنش ( |
| 13) یَزرَعُ یَحصُدُ ) می­کارد برداشت می­کند ( | 14) الفارِغ المملُوء ) خالی پُر ( | 15) الفَرِح الحَزین ) شاد غمگین ( |
| 16) الإحسان الإساءَة ) نیکی کردن بدی­کردن( | 17) العُمق السّطح ) ژرفا و عمق رو، سطح ( | 18) أمامَ خَلف ) روبرو،جلو پشت ( |
| 19) الخاصَّة العامَّة) مخصوص عمومی ( | 20) تَعیشُ تَمُوتُ ) زندگی می­کند می­میرد ( | 21) أغلَقَ فَتَحَ ) بست باز کرد ( |
| 22) مَحبُوب مَنفُور) دوست داشتنی نفرت انگیز ( | 23) العَداوَة الصّداقَة ) دشمنی دوستی ( | 24) واقِف جالِس ) ایستاده نشسته ( |
| 25) النَّشیط الکَسِل ) فعّال تنبل ( | 26) یَرفَعُ یُنزِلُ ) بالامیبرَد پایین می­آوَرد ( | 27) الحُسن القُبح ) زیبایی زشتی ( |
| 28) أراذِل أفاضِل ) فرومایگان شایستگان ( | 29) یَکذِبُ یَصدُقُ ) دروغ می­گوید راست می­گوید ( | 30) هُناکَ هُنا ) آنجا اینجا ( |
| 31) المُتَحَرِّک الثّابِت ) با حرکت بیحرکت ( | 32) المؤمنونَ الکافِرونَ ) مؤمنان کافران ( | 33) الحاضِر الغائب ) حاضر غائب ( |

جمع­های مکسّر درس پنجم

\*\*\*\*\*\*\*\*\*\* \*\*\*\*\*\*\*\*\*\*

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| 1) أبرار ← بَرّ- بُرّ- بارّ ) نیکوکار (  4) أعضاء ← عُضو ) جزئی از بدن یا هر چیز دیگر (  7) أذکیاء ← ذَکِیّ ) باهوش (  10) أنصار ← ناصِر نَصیر ) یاور -یاری کننده (  13) المُدُن ← المَدینَة ) شهر (  16) الأوقات ← الوَقت ) زمان (  19) الخزائن ← الخِزانَة الخَزینَة ) انبار (  22) الزُّیُوت ← الزَّیت ) روغن (  25) الأمراض ← المَرَض ) بیماری (  28) الأماکِن ← المَکان ) جا (  31) الصُّوَر ← الصُّورَة ) تصویر (  34) العُیُون ← العَین ) چشم چشمه (  37)الأضواء ← الضَّوء ) نور ( | 2)أثمار- ثِمار ← ثَمَر ) میوه (  5)الأعشاب ← العُشب ) علف- گیاه (  8)الأولاد ← الوَلَد ) فرزند (  11)الرُّسُل ← الرَّسُول ) فرستاده- پیامبر (  14)أصحاب صَحابَة ← صاحِب ) یار-هم­نشین- رفیق (  17)المَصابیح ← المِصباح المِصبَح ) چراغ (  20)الأسماک ← السّمَک ) ماهی (  23)الجِبال ← الجَبَل ) کوه (  26)العُمّال ← العامل ) کارگر (  29)الأحرار ← الحُرّ ) آزاده (  32)الأمثال ← المَثَل ) مثال (  35)الشُّعَراء ← الشّاعِر ) شاعر (  38)الأخبار ← الخَبَر ) خبر ( | 3)الأحزاب ← الحِزب ) گروه (  6)الأجساد ← الجَسَد ) اندام- بدن (  9)الخَواصّ ← الخاصّ ) ویژه (  12)الصُّدور← الصَّدر ) سینه (  15)الثُّلوج ← الثّلج ) برف (  18)الذُّنوب ← الذَّنْب ) گناه (  21)الأذناب ← الذَّنْب ) دُم (  24)ألوان ← لَون ) رنگ (  27)الزُّوّار ← الزّائر ) زیارت کننده (  30)الأحیاء ← الحَیّ ) زنده (  33)القُصُور ← القَصر ) کاخ-قصر (  36)الکِلاب ← الکَلب ) سگ ( |

**🕮 «قواعد درس ششم»: ذُوالقَرنینِ:**

فعل­ها از نظر مشخّص بودن و معلوم بودن انجام دهنده­ی کار و فاعل به دو دسته تقسیم می­شوند :

1-المبنیّ للمعلوم 2-المبنیّ للمجهول

1-المبنیّ للمعلوم (فعل معلوم) فعلیاست که فاعل و انجام دهنده­ی کار آن مشخّص بوده و تکیّه­ی فعل بر روی فاعل می­باشد :

-کَتَبَ الطّالبُ تمرینَهُ : دانش آموز تمرینش را نوشت.( انجام دهنده : الطّالبُ (

2-المبنیّ للمجهول (فعل مجهول) : فعلی­است که فاعل و انجام دهنده­ی کارآن مشخّص نباشد و انجام کار به نائب فاعل که قبلاً همان مفعول جمله بوده نسبت داده شده است.

- کُتِبَ تَمرینُهُ : تمرینش نوشته شد.( فاعل و انجام دهنده­ای وجود ندارد (

**طریق مجهول کردن جملات معلوم و برعکس:**

1)فاعل را از جمله حذف می­کنیم. ( اگر صفت یا مضاف الیه داشت، آنها هم حذف می­شوند (

2) مفعول را با علامت مرفوع به عنوان «نائب فاعل» جانشین فاعل می­کنیم. (اگر مفعول صفت داشت، آن را هم بالتّبعیّة منصوب می­کنیم (

3) فعل جمله را به روش زیر مجهول می­کنیم :

1-فعل ماضی: «عین الفعل» را «کسره (ــِــ)» می­دهیم و تمامی حروف متحرّک ) حرکت­دار ( قبل از عین الفعل را «ضمّه (ـــُـ)» می­دهیم.

-قَتَلَ ) کشت) ← قُتِلَ ) کشته شد ( - اِستَخدَمَ ) به خدمت گرفت) ← اُسْتُخدِمَ ) به کار گرفته شد)

- اِکتَسَبَ ) بدست آورد) ← اُکتُسِبَ ) بدست آورده شد (

2-فعل مضارع: عین الفعل را «فتحه (ــَـ)» می­دهیم و فقط حرکت حروف مضارعه) أتین (را «ضمّه (ـــُـ)» می­دهیم.

-یَقتُلُ ) میکُشد) ← یُقْتَلُ ) کشته میشود ( -یُعَلِّمُ ) یاد می­دهد) ← یُعَلَّمُ ) یاد داده می­شود (

-یَکتَسِبُ ) بدست می­آوَرَد) ← یُکتَسَبُ ) به دست آورده می­شود (

خلاصه

|  |  |  |  |
| --- | --- | --- | --- |
| چگونه فعل را مجهول کنیم؟ | فعل ماضی (فَعَلَ) | عین­الفعل را کسره (ــِـ) می­دهیم | حروف حرکت­دار قبل از عین­الفعل را ضمّه (ــُـ) می­دهیم. |
| فعل مضارع(یَفعلُ) | عین­الفعل را فتحه (ــَـ) می­دهیم | حروف مضارعه (اتین) را ضمّه (ــُـ) می­دهیم. |

4) **فعل مجهول شده را از نظر «جنس» با نائب فاعل مطابقت می­دهیم. چند مثال :**

**- کَتَبَ الطّالبُ الدّرسَ ← کُتِبَ الدّرسُ.**

**- مَنَعَ الإسلامُ المَرأةَ المُسلمةَ من التّکاسُلِ ← مُنِعَتْ المرأةُ المُسلمةُ من التّکاسلِ.**

**- أنزَلَ اللهُ الأمطارَ من السّماءِ ← اُنزِلَتْ الأمطارُ مِن السّماءِ.**

**- شَجَّعَ الإسلامُ المُسلمینَ علی طَلبِ العِلمِ ← شُجِّعَ المُسلمُونَ علی طَلبِ العلمِ.**

**چند نکته پیرامون جملات مجهول:**

🞐نکته 1🞐: باید بدانیم که تمامی احکام و قواعد «نائب فاعل» نسبت به «فعل مجهول» در حُکم «فاعل» است برای «فعل معلوم»

(یعنی هر مطلبی را که درباره فاعل می­دانیم از جمله ؛ انواع آن ) اسم ظاهر- بارز - مستتر) / روش پیدا کردن آن/ جایگاه آن ) که همواره بعد از فعل مجهول می­آید ) / حرکت آن / مطابقت آن با فعل مجهول از نظر «جنس» / نکات آن و... باید برای «نائب فاعل» در نظر بگیریم (

🞐نکته 2🞐: که مجهول شده در ترجمه­ی ماضی آن از کلمه­ی «شُد» و در ترجمه­ی مضارع از کلمه­ی «می­شود» استفاده می­کنیم. مثال :- طُرِقَ بابُ الصّفِّ : درِ کلاس زده شُد.

-تُعَلَّمُ الدّروسُ إلی الطّالباتِ : دروس به دانش­آموزان تعلیم داده می­شود.

🞐نکته 3🞐: در مجهول کردن و برعکس ) معلوم ساختن جمله­ی مجهول ( نباید «زمان فعل» تغییر کند. مثال :

-طَرَق الطّالبُ باب الصَّفِّ ← یُطْرَقُ بابُ الصّفِّ (🗶) / -طُرِقَ بابُ الصّفِّ. (🗹)

🞐نکته 4🞐: اگر مفعولِ جمله از نوع « ضمیر بارز ) هُ- هُما- هُم- ها- هُما و .... ی- نا) » باشد، باید فعل مورد نظر را به شماره صیغه­ی ضمیر مفعولی صرف کرده و فوراً فعل را طبق آنچه گفته شد ) فُعِلَ- یُفْعَلُ (مجهول کنیم. مثال :

-هُم یُعلِّمونَکَ (7) ← تُعَلِّمُ ← تُعَلَّمُ ) تعلیم داده می­شوی (

-عَرَفُوکُم (10) ← عُرِفْتُم ) شناخته شدید (

🞐نکته 5🞐: اگر فعل مورد نظر دو مفعولی باشد ) جَعَلَ- حَسِبَ – رَزَقَ- وَهَبَ- وَعَدَ- مَنَحَ- أتَی- رَأیَ- عَدَّ- ألبَسَ- سَمّی- أعْطی- عَلَّمَ- بَلَّغَ- ألْهَمَ- ذَوّقَ- أذاقَ - جَنَّبَ – أقرَضَ- أطعَمَ - أخبَرَ – إعتَبَرَ- ظَنَّ و...) مفعول به اوّل را ) اسم ظاهر یا ضمیر بارز ( به عنوان «نائب فاعل» قرار داده و مفعول به دوّم را بدون تغییر به عنوان مفعول به می­نویسیم. مثال :

-وَعَدَ اللهُ المؤمنَ الجَنّةَ ← (مجهول ( وُعِدَ المؤمنُ الجَنَّةَ.

جَعَلَ اللّهُ النّبیَّ رحمَةً لِلعالمینَ ← (مجهول ( جُعِلَ النّبیُّ رَحمَةً للعالَمینَ.

🞐نکته 6🞐: هرگاه مفعول جمله از نوع اسم ظاهر باشد، حتماً فعل در هنگام مجهول شدن به صیغه­ی «1 یا 4» تبدیل می­شود. مثال :

-کَتَبَ الطّالبُ الدّرسَ ← کُتِبَ ) صیغه «1» ماضی ( الدّرسُ.

-یُنزِلُ اللهُ الأمطارَ من السّماءِ ← تُنزَلُ ) صیغه­ی 4 مضارع ( الأمطارُ مِن السّماءِ.

🞐نکته 7🞐: هرگاه یک فعل ماضی با حرکت «ـــُـ» شروع شود، قطعاً آن فعل مجهول است، ولی در فعلهای مضارع باید به «عین الفعل» فعل دقّت کنیم.

-وُجِدَتْ ) ماضی مجهول ( -عُلِّمَ ) ماضی مجهول ( -یُعَلَّمُ ) مضارع مجهول ( -یُکرَمُ ) مضارع مجهول (

🞐نکته 8🞐: لازم به ذکر است فقط می­توان ؛ از فعلهای ماضی و مضارع متعدّی که «مفعول به» داشته باشند فعل مجهول ساخت. پس می­توان گفت که ؛ فعلی که مجهول شده حتماً متعدّی می­باشد.

🞐نکته 9🞐: باید بدانیم ؛ از فعل­های « لازم و افعال ناقصه ) کانَ- صارَ-أصبَحَ- لَیسَ-مادامَ ( و 6 صیغه­ی امرمخاطب » نمی­توان فعل مجهول ساخت.

🞐نکته 10🞐: توضیح دو تیتر مهم در مجهول کردن جمله :

1)عَیِّن الفعل الّذی یُمکِنُ أن یکونَ مَجهولاً : فعلی را مشخّص کن که ممکن است «مجهول» باشد!

که باید در بین گزینه­ها به دنبال فعلی بگردیم که ؛ متعدّی و بدون مفعول به باشد.

مثال : خلقَ الإنسانُ ضعیفاً: «خلقَ» فعل ماضی متعدِّ بدون مفعول است که باید به صورت «خُلِقَ» در نظر گرفته شود.

2) عَیِّن الفعل الّذی یُمکنُ أن یُبْ نی لِلمجهول : فعلی را مشخّص کن که ممکن است از آن «فعل مجهول» ساخته شود !

که باید در بین گزینه­ها به دنبال فعلی بگردیم که ؛ ؛ متعدّی و دارای مفعول به باشد.

مثال : یغسل الولدُ ملابِسَ الرّیاضةِ قبلَ المُسابقاتِ : فعل «یغسلُ» فعل متعدّی با مفعول است، پس می­توان از آن «فعل مجهول» ساخت.

**\*\*\* «تمارین تشریحی درس ششم»\*\*\***

🞜تمرین 1): **جملات زیر را مجهول کنید** 

1) یَطلبُ اللهُ بِکُم الیُسرَ............................................................................. .

2) هُم یَتعَلّمونَ اللّغةَ العَربیّةَ......................................................................... .

3) شَکَرَ النّاسُ بُهلولاً لبناء المَسجِدِ................................................................ .

4) الرّجُلُ حَذَفَ اِسمَ بُهلولٍ مِن جِدارِ المسجد...................................................... .

5) خَلَقَ اللهُ الإنسانَ ضَعیفاً ......................................................................... .

6) إذا یَقرأ الطّالبُ فی صَفِّنا القرآنَ، لا یتکلّمُ أحدٌ .................................................. .

7) الفَلّاحُ غَرَسَ الشّجرةَ فی الحَدیقةِ................................................................. .

8) یا طالبَ المدرسةِ ! أنتِ تنصُرینَ صَدیقاتکِ ...................................................... .

9) نحنُ لا نَنسی هذه الأشجارَ الباسقةَ ................................................................ .

10) اُولئک المُعلّمونَ یُدرِّسونَ العَربیّةَ بِشَکلٍ جدیدٍ ................................................... .

11) سألَ سعیدٌ صدیقَهُ عن سببِ وُقوفِه ................................................................

12)أنتُم عَطّرتُم نفسَکُم لإقامَةِ الصّلاة .................................................................. .

13) النّاسُ یَتعَرَّفونَ أصدقائَهم عند الشّدائدِ......................................................... .

14) نحنُ تَحَمّلنا صُعوبَةَ الحیاةِ لذکرِ اللهِ.............................................................. .

15) المعلّمونَ أجلَسُوا الطّلابَ فی مکانهم.......................................................... .

16) لا تَستَمِعُوا غیرَ کلامِ الحقِّ ...................................................................... .

17) أنتَ تُشاهِدُ الأسماکَ الّتی تُمطِرُ من السّماءِ..................................................... .

18) أرسَلَ رجلٌ والدَهُ إلی خارجِ المدینةِ لکسبِ التّجاربِ ........................................... .

19) یَکتَسِبُ الأنسانُ التّجاربَ العدیدةَ من عملِ الحَیَواناتِ ........................................... .

20) نحنُ نُساعدُ والدُنا فی قَطعِ الأعشابِ ............................................................. .

21) بَعَثَ اللهُ النّبیَّ مُبشِّراً و مُنذراً .................................................................... .

22) الغوّاصُونَ یَکشفونَ عَجائبَ و أسرارَ تحتَ الماءِ .................................................. .

23) اُشجِّعُ أخی الصّغیر فی المَلعَبِ ................................................................... .

24) تَضربُ الدّلافینُ سَمکَةَ القرَشِ باُنوفِها الحادّةِ .................................................. .

25)هذانِ التّلمیذانِ یکتُبانِ تمارینَهما فی مَکتَبَةِ المَدرَسةِ ........................................... .

26) هَل تَکتُبینَ دروسَکِ فی أیّامِ الاُسبُوعِ ........................................................... .

27) هذه الرّیاحُ الشّدیدةُ تَسحَبُ الأشجارَ إلی السّماءِ بِقُوّةٍ.......................................... .

28) الإسلامُ یحتَرمُ الأدیانَ الإلهیّةِ دائماً ............................................................. .

29) أنتَ تُشاهِدُ سُقوطَ الأسماکِ مِن السّماءِ...................................................... .

30) حَیَّرتْ ظاهرةُ مَطَرِ السّمکِ النّاسَ سنواتٍ طویلةٍ............................................. .

31) أجعَلُ العزّتَ فی الصّدق ...................................................................... .

32) القِطُّ یلعَقُ جُرحَهُ عدّة مرّاتٍ.................................................................. .

33) ما قَسَمَ اللهُ للعبادِ شَیئاً أفضًلَ مِن العقلِ .........................................................

\*\*\*\*\*\*\*\*\*\* \*\*\*\*\*\*\*\*\*\*

لغات و کلمات درس ششم

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| 1) تَصادَمَ : درگیر شد، تصادف کرد ) یَتَصادَمُ / تَصادم (  2) کانَ ... یَحکُمُ : حکومت میکرد ، داوری می­کرد  3) إختارَ : برگزید ) إخْتارَ / إختیار (  4) اِستَقبَلَ : به پیشواز رفت ) یَستَقبِلُ / اُستِقبال (  5) اِستَقَرَّ : استقرار یافت ) یَستَقِرُّ / اِستِقرار (  6) أشعَلَ : شعله ورکرد ) یُشعِلُ / إشعال (  7) أصْلَحَ : اصلاح کرد ) یُصلِحُ / إصلاح (  8) أطاعَ : پیروی کرد ) یُطیعُ / إطاعَة (  9) رَحَّبَ : خوش­آمد گفت ) یُرَحِّبُ / ترحیب (  10) مَرَحٌ : خرامان، سرمستی، خوشگذرانی  11) مَسئول الإستقبال : مسئول پذیرش  12) إغلاق : بستن ) أغْلَقَ / یُغلِقُ / إغلاق (  13) أنْصَتَ : با سکوت گوش فراداد )یُنصِتُ/ إنصات )  14) تابَ : توبه کرد ) یَتوبُ (  15) تَخَلّصَ : رهایی یافت ) یَتَخَلَّصُ / تَخَلُّص (  16) تلا : تلاوت کرد، بازگوکرد ) یَتلو (  17) جَزَی : کیفر کرد ) یَجزی (  18) حارَبَ : جنگید ) یُحارِبُ / مُحارَبَة (  19) حَکَمَ :حکومت­کرد، داوری کرد ) یَحکُمُ / حُکومَة (  20) خاطَبَ : خطاب کرد ) یُخاطِبُ / مُخاطَبَة ( | 21) إتّقُوا : بترسید، بپرهیزید  22) خَرَّبَ : ویران کرد ) یُخَرِّبُ / تَخریب (  23) خَیَّرَ : اختیار داد ) یُخَیِّرُ / تَخییر (  24) دَبَّرَ : سامان بخشید ) یُدَبِّرُ / تدبیر (  25) ذابَ : ذوب شد ) یَذوبُ (  26) إعْطی : داد ) یُعطی/ إعطاء (  27) کانَ ... یُرَحِّبونَ : خوش­آمد می­گفتند  28) رَفَضَ : نپذیرفت ) یَرفَضُ (  29) سارَ : حرکت کرد ) یَسیرُ (  30) اِغْتَنَمَ : غنیمت شمرد ) یَغْتَنِمُ / اِغتِنام (  31) سَبَّحَ : به پاکی یادکرد ) یُسَبِّحُ / تَسبیح (  32) سَأتلُو : بازگو خواهم کرد  33) هَدَی : راهنمایی کرد ) یَهدِی (  34) سَکَنَ : زندگی کرد ) یَسکُنُ (  35) نَهَبَ : به تاراج بُرد ) یَنهَبُ (  36) ساعَة الدَوام : ساعت کار  37) المَوعِد : وقت ) جمع : المَواعِد (  38) کانَ قَدْ أعطاهُ : به او داده بود  39) بینَ الحینِ و الآخَرِ : هر ازگاهی  40) الجَیش : ارتش ) جمع : الجُیُوش ( | 41) الحَدید : آهن  42) دَبَّرَ : سامان بخشید  43) بِدائیّ : بَدَوی  44) المُستَنقَع : مُرداب  45) الدّجاج : مرغ  46) الذُّباب : مگس  47) أعْطِنی : به من بده  48) الوُصول : رسیدن  49) نُحاس : مِس  50) مَرَق : خورش  51) حَمیر : خَران ) مفرد : حِمار (  52) الجُبْنَة الجُبْن : پنیر  53) مُحارَبَة : جنگیدن  54) مَضیق : تنگه  55) مُختال : خودپسند  56) کَریه : ناپسند  57) زُبدَة : کَرِه  58) نَحو : سَمتِ- به طرفِ  59) الإبِل : شتر |

\*\*\*\*\*\*\*\*\*\* \*\*\*\*\*\*\*\*\*\*

کلمات مترادف درس ششم

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| 1) سارَ = ذَهَبَ ) رفت (  2) وَضَعَ = جَعَلَ ) قرار داد (  3) واسِعَة = کبیرَة ) بزرگ (  4) بَنَی = صَنَعَ ) ساخت (  5) یَطلُبُ = یَرجُو ) میخواهد ( | 6) هَیبَة = عَظَمَة ) عظمت (  7) صِراط = طَریق = مَسیر= سَبیل ) راه (  8) جاءَ بِ = أتَی بِ ) آوَرد (  9) نَحو = إلی ) به طرف به سوی (  10) یَسکُنُ = یَعیشُ ) زندگی می­کند ( | 11) کَریه = قَبیح ) زشت (  12) الوَقت = المَوعِد ) زمان وقت (  13) شُؤون = اُمور ) کارها (  14) سارَبِ = حَرّکَ بِ ) حرکت داد (  15) بَینَ الحینِ و الآخَر = أحیاناً ) گاهی ( |

\*\*\*\*\*\*\*\*\*\* \*\*\*\*\*\*\*\*\*\*

کلمات متضاد درس ششم

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| 1) ذَهاب رُجُوع ) رفتن برگشتن (  2) بَینَ الحینِ و الآخَر دائماً ) هر ازگاهی همیشه (  3) أموات أحیاء ) مردگان زندگان (  4) بِدائیّ مُتمَدِّن ) بَدوی پیشرفته، شهرنشین (  5) قَبِلَ رَفَضَ ) پذیرفت نپذیرفت ( | 6) أطاعَ کَفَرَ ) پیروی کرد کفر ورزید (  7) مَیّت حَیّ ) مرده زنده (  8) إغلاق فَتْح ) بستن بازکردن (  9) وَراء أمام ) پشت جلو (  10) مُوَحِّد کافِر ) یکتاپرست بی­ایمان ( | 11) خَیّرَ أمَرَ ) اختیارداد دستورداد (  12) صالِح فاسِد ) نیکوکار فاسد (  13) العَدالَة الظُّلم ) عدالت ظُلم (  14) الشّرق الغَرب ) شرق غرب ( |

\*\*\*\*\*\*\*\*\*\* \*\*\*\*\*\*\*\*\*\*

جمع­های مکسّر درس ششم

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| 1) أصوات ← الصّوت ) صدا (  2) اُمُور← أمر ) کار (  3) أمضاع ← وَضع ) حالت ، جای (  4) حَمیر ← حِمار ) الاغ -خَر ( | 5) شُؤون ← شَأن ) کار (  6) أخشاب ← خَشَب ) چوب (  7) جُیُوش ← جَیش ) ارتش (  8) هَدایا ← هَدیة ) هدیه، پیشکش ( | 9) مَناطِق ← مِنطقَة ) ناحیه (  10) مَواعِد ← مَوعِد ) زمان ( |

**🕮 «قواعد درس هفتم»: یا مَن فی البحار عجائبُه:**

🞜 در زبان فارسی به حروفی از قبیل: «از-به-با-برای-بَر-در و ....» «حروف اضافه» گفته می­شود و به اسمی که بعد از آن می­آید، «متمّم» می­گویند.

-به سوی مدرسه ) به سوی ( -در کلاسِ درس ) دَر ( -از معلّم ها ) از ( -رُوی میز ) رُوی (

💣در زبان عربی این حروف، «حروف جَر» نامیده می­شوند. که عبارتند از «فِی – بـِ – إلی – مِن – لـِ – عَلَی – عَن – کـَ و ...».

🗹 سوال اینکه چرا به این حروف، «حروف جَر» گفته می­شود ؟؟؟؟؟؟

☜ در پاسخ باید گفت : زیرا این حروف علامت انتهای اسم بعد از خود را «مجرور» می­کنند.

) علامات جَر در اسم ها: ــــِـــــــــٍـــ (در اسم­های مفرد مذکّر و مفرد مؤنّث) / «یْنِ» در اسم­های مثنّی / «ینَ» در اسم­های جمع مذکّر سالم (

مثال : فی + المَدرسَة = فی المَدرَسةِ -مِن + المعلّمانِ / المُعلّمَینِ = مِن المُعلّمَینِ

-بِـ + المؤمنونَ / المُؤمنینَ = بِالمُؤمنینَ

-یُبَشِّرُ اللهُ المؤمنَ بِرَحمَتِه) بِرَحمَة ؛ ترکیب جار و مجرور/ رَحمَة : مجرور به حرف جرّ (

-أنتَ مسؤولٌ عن عَمَلِکَ ) عَن عَمَلِ ؛ ترکیب جار و مجرور/ عَمَلِ : مجرور به حرف جرّ (

-السّلامُ عَلَیکُم : ضمیر «کُم» مجرور بحرف جرّ -إلی النّاسِ: «النّاسِ» مجرور بحرف جرّ

-فی هذا «هذا» مجرور بحرف جرّ

🏱 لازم به ذکر است که بعد از حروف جَر فقط «اسم یا ضمیر» می­آید که به اسم و یا ضمیر بعد از این حروف «مجرور به حرف جر» گفته می­شود.

به ترکیب حروف جر با اسم بعد از خود «جار و مجرور» گفته می­شود. ) حروف جَرّ + اسم ) یا ضمیر ) ← ترکیب جار و مجرور (

\*\*\*\* معانی حروف جَر :

هر یک از حروف جر معانی خاصّی دارند و برخی از آنها در جملات مختلف با معانی مختلف به کار می­روند :

 حرف جرّ «مِن»  به معنای : از / از جنس \*\*\* مثال:

-رجعتُ مِن المدرَسَةِ مساءً : عصر از مدرسه بازگشتم.

- إشتَریتُ لأختی قلادةً من الذَّهبِ : برای خواهرم گردنبندی از جنس طلا خریدم.

 حرف جرّ «فی»  به معنای : در \*\*\* مثال:

- النّجاةُ فی الصِّدقِ : رهایی در راستگویی است.

 حرف جرّ « إلَی»  به معنای : به / به سوی/ تا \*\*\* مثال:

- وصَلتُ إلی البیت : به مدرسه رسیدم.

- مددتُ یدی إلی السّماء : دستم را به سوی آسمان دراز کردم.

- مَشَیتُ مُن هُنا إلی هُناکَ : از اینجا تا آنجا پیاده رفتم.

- کان الفَلّاحُ یَعمَلُ مِن الصّباحِ إلی اللّیلِ : کشاورز از صبح تا شب کار می­کرد.

 حرف جرّ « عَلَی»  به معنای : بَر/ روی / به / بر ضدّ / باید واجب است/ (- - - -) [بدون ترجمه]/\*\*\* مثال:

- النّاسُ عَلَی دینِ مُلُوکهم : مردم بَر دین پادشاهانشان هستند.

- الحَقیبَةُ عَلَی المِنضدَةِ : کیف روی میز است .

- السّلامَ عَلیکَ یا صاحب الزّمان عج : سلام بر تو ای صاحب زمان عج.

- وَقَعَ نَظَرُ المُعلِّمِ عَلَی التّلمیذِ النّاجحِ : نگاه معلّم به دانش­آموز موفّق افتاد.

- الدّهرُ یَومانِ ، یَومٌ لکَ و یَومٌ عَلَیک : روزگار دو روز است، روزی به سود تو و روزی به ضرر تو.

- عَلینا بِالسّعی فی حیاتنا : بر ما واجب است ) باید ( که در زندگیمان تلاش کنیم.

- کیفَ تَحصُلُ عَلَی نتیجَةِ المَطلوب فی إمتحاناتکَ ؟ : چگونه نتیجه­ی مطلوب رو در امتحانات خود به دست می­آوری ؟ ) عَلَی : ترجمه نشده است (

 حرف جرّ « بـِ»  به معنای : به وسیله­ی ) با (/ در \*\*\* مثال:

- نحنُ نُسافِرُ إلی المَشهد المُقدَّس بِالسیّارَةِ : ما با ) به وسیله­ی ( ماشین به مشهد مقدّس مسافرت می­کنیم.

- و لَقَد نَصَرکُم اللهُ بِبَدرٍ : و خداوند شما را در جنگ بدر یاری کرد.

 حرف جرّ « لـِ»  به معنای : برای / از آنِ ) مالِ (/ داشتن\*\*\*مثال:

- أخَذتُ الکتاب مِن المَکتبَةِ لِصَدیقی : از کتابخانه کتاب را برای دوستم گرفتم.

-) لَهُ ما فی السّماوات و ما فی الأرضِ (: آنچه در آسمانها و زمین است، از آنِ اوست.

- لِکُلِّ ذَنبٍ تَوبَةٌ إلّا سوءَ الخُلقِ : هر گناهی جز بد اخلاقی توبه ای دارد.

 حرف جرّ « عَنْ»  به معنای : از/ درباره­ی / \*\*\*مثال:

- الجُنودُ یُدافعونَ عن وطَنِهم الإسلامیّ : سربازان از وطن اسلامی خود دفاع می­کنند.

-و إذا سَألَکَ عبادی عَنّی فَإنّی قَریبٌ : و اگر از تو دربارهی من بپرسند، قطعاً من ]به آنان[ نزدیکم.

⌫ حرف جرّ «عَن» بعد از فعل « سألَ یَسألُ» به معنای «درباره­ی » ترجمه می­شود.

 حرف جرّ « کـَ»  به معنای : مانندِ همچون / \*\*\*مثال:

- العالِمُ بلا عَمَلٍ کَالشّجَرِ بلا ثمَرٍ : دانشمند بدون علم مانندِ ) حرف جرّ «لـِ»  به معنای ( درخت بدون میوه است.

-القُرآنُ کَالنّورِ فی الهِدایَةِ : قرآن در هدایت کردن مانند ) همچون ( نور است.

**☜چند نکته پیرامون حروف جرّ :**



1)دو عبارت «مِمَّن مِمّا» مخفّف ☜ «مِنْ مَن ؛ از چه کسی ؟ - مِنْ ما ؛ از چه چیزی؟ » می­باشند که به این صورت هم دیده می­شوند. مثال :

(حَتّی تُنفِقُوا مِمّا تُحِبّونهرگاه حرف جرَّ ) .... تا از آنچه که دوست دارید انفاق کنید.

2) هرگاه حرف جرّ «لـِ» در ابتدای جمله به همراه اسم یا ضمیری بیاید، به معنای «داشتن» به کار می­رود. مثال :

-للطّلابِ معلّمٌ مجتهدٌ : دانش آموزان معلّم کوشایی دارند.

-لِفاطِمة )س( فَضائلُ کثیرةٌ : ]حضرت[ فاطمه )س( فضایل زیادی دارد.

🗹 هرگاه حرف جرّ «لـِ» به ضمایر متّصل شود، به صورت «لـَ» به کار می­رود. ) به غیر از ضمیر «ی» ). مثال:

لَنا أعمالُنا و لَکُم أعمالُکُم : اعمال ما برای خودمان و اعمال شما هم برای خودتان.

3)حرف جرّ «عَلَی» هر زمان به همراه ضمیر یا یک اسم در ابتدای جمله آمده باشد، معمولاً بیانگر اجبار بوده و به صورت «باید- لازم است- واجب است» ترجمه می­شود. مثال :

- عَلَی الطّالبِ أن یَجتَهِدَ فی دُروسِه : دانش آموز باید در درسهایش تلاش کند ( بر دانش­آموز واجب است که ...)

-عَلَینا السّعْیُ فی حیاتِنا : ما باید در زندگیمان سعی کنیم. ) تلاش در زندگیمان بر ما واجب است (

هرفعل متعدّی ) ماضی- مضارع- امر و... ( در هر صیغه­ای اگر به ضمیر متکلّم وحده «ی» متّصل شود باید بینشان ) بین فعل و ضمیر ( «نون وِقایه» بیاید. مثال :

**نونُ الوقایَه**

-یَعرفُ + ی ← یعرِفُ + ن + ی = یَعرِفُنی ) مرا می­شناسد (

-عَلَّمُوا + ی ← عَلَّمونی ) به من تعلیم دادند (

-اِجْعَلْ + ی ← اِجْعَلْنی ) قرار بده مرا (

-لا تَعبُدوا + ی ← لا تَعبُدونی ) عبادت نکنید مرا (

-بَعَثَ + ی ← بَعَثَنی ) مرا مبعوث کرد (

-إضْرَبی + ی ← إضْرِبینی ) مرا بزن (

نگاهی گذرا به قواعد جمله­ی فعلیّه و اسمیّه :

⌫ جمله­ی فعلیّه : به جملهای که با هر نوع فعل شروع شود. و ارکان آن فعل و فاعل و در صورت نیاز ) متعدّی بودن فعل ( مفعول.

مثال : بَشَّرَ اللهُ جمیعَ المؤمنینَ بِرَحمَتِه: بَشَّرَ) فعل ( -اللهُ) فاعل ( -جَمیعَ ) مفعول (-المؤمنینَ ) مضافٌ الیه (

-رَحمَةِ ) مجروربحرف جرّ (ه ) مضافٌ الیه (

 جمله­ی اسمیّه : به جمله­ای که دارای «مبتدا و خبر» باشد، جمله­ی «اسمیّه» گفته می­شود. مبتدا میتواند یک «اسم- ضمیر-اسم اشاره» باشد.

خبر ؛ همانطور که در درس پنجم توضیح داده شد ؛ کلمه یا عبارتی است که غالباً بعد از مبتدا می­آید و معنای مبتدا و جمله را کامل می­کند.

که دارای انواعی است :

1)خبر مفرد ) تک اسمی): المؤمنُ صادقٌ: ) صادقٌ : خبر مفرد (

2) خبراز نوع جمله فعلیّه : الطّالبُ یَنجَحُ. ( یَنجَحُ : خبر فعلیّه (

3) خبر از نوع جمله اسمیّه : المؤمنةُ قَلبُها طاهرٌ ) قَلبُها طاهرٌ : خبر اسمیّه (

4) خبراز نوع شبه جمله : العَجَلَةُ مِن الشَّیطانِ ) مِن الشّیطانِ ؛ خبر شبه جمله (

🞜🞐🞜 توضیح مورد  :

همانطورکه گفته شد ؛ گاهی اوقات یک ترکیب «جار و مجرور» معنای یک مبتدا را کامل می­کنند. که به مجموع «حرف جرّ و مجرور بحرف جرّ» خبر از نوع «شبه جمله» گفته می­شود. مثال :

-شَرَفُ المَرءِ بالعلمِ ) بِالعلمِ : خبر از نوع شبه جمله (

-النّاسُ عَلَی دینِ مُلُوکِهم) علی دینِ : خبر از نوع شبه جمله (

-العَجَلَةُ مِن الشَّیطانِ) مِن الشَّیطانِ : خبر از نوع شبه جمله (

-سَلامَةُ العَیشِ فی المُداراةِ) فی المُداراةِ : خبر از نوع شبه جمله (

🗹⯁🗹 نکته­ی طلایی : اگر مبتدا اسمی «بدون ال و بدون مضافٌ الیه» باشد و خبر از نوع «شبه جمله» باشد باید خبر بر مبتدای خود مقدّم بیاید. یعنی خبر قبل از مبتدا دیده می­شود. که در اینصورت به خبر «خبر مقدّم» و به مبتدا «مبتدای مؤخّر» می­گویند. مثال :

-فی المدرَسَةِ طالبةٌ ) فی المَدرَسَةِ : خبر مقدّم- طالِبةٌ : مبتدای مؤخّر (\*\*\*\*\*طالبةٌ فی المدرَسَةِ (غلط است (

-لِلدَّلافینِ اُنوفٌ حادّةٌ ) لِلدَّلافینِ : خبر مقدّم – اُنوفٌ: مبتدای مؤخّر (\*\*\*\*\*اُنوفٌ حادّةٌ لِلدَّلافینِ (غلط است (

-فی التّاخیرِ آفاتٌ) فی التّاخیرِ: خبر مقدّم – آفاتٌ :مبتدای مؤخّر (\*\*\*\*\*آفاتٌ فی التّاخیرِ (غلط است (

-عَلَیالمِنضَدَةِ مَجلّاتٌ) علی­المِنضَدَةِ: خبر مقدّم – مَجلّاتٌ:مبتدای مؤخّر (\*\*\*\*\*مَجلّاتٌ عَلَی­المِنضَدَةِ (غلط است (

 لازم به ذکر است که اگر ؛ مبتدا «اسمی ال دار» باشد و خبر جمله همچنان از نوع «شبه جمله» باشد، در جابه جا کردن مبتدا و خبر اختیار داریم. ) یعنی هم می­توانیم خبر و مبتدا را جا به جا کنیم و هم اینکه جا به جا نکنیم (. مثال :

-النّجاةُ فی الصّدقِ. (🗹) -فی الصّدقِ النّجاةُ (🗹) [هر دو صحیح است]

-الدّلفینُ مِن الحَیواناتِ. (🗹) -مِن الحَیواناتِ الدُّلفینُ (🗹) [هر دو صحیح است]

-النّظافةُ مِن الإیمانِ. (🗹) -مِن الإیمانِ النّظافةُ (🗹) [هر دو صحیح است]

**🞜تمرین 1):محلّ اعرابی کلمات مشخّص شده را بیان کنید:**

1)کُنتُ اُفَتَّشُ فی المَوضُوعات العِلمیّة عن مقالات حولَ حیاة الدّلفین العَجیبَة!:................................................

2)الدّلافینُ أنقَذَت إنساناً مِن الغَرقِ و أوصَلَتهُ إلی شاطی البحرِ!:............................................................................

3)بَقینا اُسبُوعین کامِلین فی الغابةِ لِنُفَتِّشَ عن آثارِ الحَیَوانات النّادرة!:.................................................................

4)مِن أهدافِنا المُهمّة تَشجیعُ الطّلابِ إلی الإستفادَة مِن فُرَص الخَیر !:.................................................................

5)یُریدُ اللهُ مِن عَبدِه أن لا یُحرِّمَ النّعَمَ الإلهیّةَ علی نفسِه !:....................................................................................

6)اُنوفُ هذه الدّلافینِ حادّةُ و تَقتُلُ بِها سمکَ القِرش!:..............................................................................................

7)لأعظَمِ العشُّراءِ الإیرانیّین مُلَمّعاتُ کثیرةُ !:...............................................................................................................

8)شَمسُ الصّحراء مُحرقةُ جدّاً و النّاسُ یُواصِلُونَ طَریقَهم فیها بِصُعوبةٍ!:.................................................................

9)لَنا دَواءُ مفیدُ لِشِفاءِ أخطَر الأمراض و هُوَ الحِبرُ و القَلمُ !:.......................................................................................

10)البَشَرُ یَستَفیدُ مِن المُعجزاتِ الطیبعیّة الّتی خَلَقَ اللهُ لَهُ !:..................................................................................

11)کُلُّ حَیَوانٍ یَمتَلِکُ لُغَةً خاصّةً یَتَکَلَّمُ بِها مَعَ مِثلِه !:..............................................................................................

12)قَد دَلَّت الحَیَواناتُ الإنسانَ عَلَی الخَواصِّ الطِّیّبة لِبَعضِ النّباتاتِ !:....................................................................

13)اُحِبُّ اِلتِقاطِ صُوَرٍ مِن هذه الأسماکِ الّتی تَعیشُ فی المُحیطِ الأطلَسیِّ!:.........................................................

14)حَذِّرُو إخوانَکم أن یَبتَعِدُوا عن السّیئاتِ حتّی یَغفِرَ اللهُ لَهُم !:...........................................................................

15)هولاءِ الزّملاءُ مَشغولونَ بِمُطالَعَة دُروسِهم قَبلَ الإمتحان!:..................................................................................

16)النّاسُ یُرَحِّبُونَ بِالمَلکِ الّذی یَدعُوهُم إلی مُحارَبَةِ الظُّلمِ!:..................................................................................

17)هُوَ أشعَلَ النّارَ حَتّی ذابَ النّحاسُ و دَخَلَ بینَ الحَدیدِ !:.....................................................................................

18)البُلدانُ الکبیرةٌ تُشَجِّعُ الشّعُوبَ المُسلِمةَ علی اِستِهلاکٍ أکثر!:..........................................................................

19)الباحِثونَ المُسلِمونَ یُهاجِرونَ ألی النّقاطِ البّعیدة لإکتشاف أسرارِ العالَمِ!:.....................................................

20)أعرِفُ کاتِباً کانَ یُکتَبُ أکثَرُ مَقالاته فی صحیفةِ مَدینتِنا!:................................................................................

21)فی تلکَ الحَدیقةِ رائحةُ الأزهارِ کثیرةُ!:..................................................................................................................

22)فی نهرِ قُربِ بیتِ صَدیقی أسماکُ جَمیلةُ !:.........................................................................................................

23)هولاء الأطبّاءُ مِن أبناءِ بِلادِنا ، هُم یَشفُونَ المَرضَی!:...........................................................................................

24)خَیرُ النّاسِ مَن یُساعدُ الآخرینَ !:............................................................................................................................

25)الإسلامُ مُنذُ ظُهورِه شَجَّعَ المُسلمینَ علی التّفکّرِ و التّعلُّمِ!:...............................................................................

26)فی الصیّف مَلابِسُنا تَجَفَّفُ بِسُرعةٍ بِسببِ حَرارةِ الجَوِّ !:......................................................................................

27)هولاء المُسلمونَ یَذهَبونَ فی شهر ذی الحَجّةِ ألی مَکَّة المُکرَّمة!:...................................................................

28)عدَدُ اللّاعبینَ فی مُباراة کُرة السّلة أکثرُ مِن السّنة الماضیَة !:..........................................................................

29)اُولئک الاُمّهاتُ لا یَسمَحن لِأولادِهنّ أن یَلعَبُوا خارجَ البَیتِ !:.........................................................................

30)لَنا ضُیوفُ کثیرونَ فی بَیتِنا الاُسبوعَ القادِمَ !:......................................................................................................

31)التّلمیذُ الّذی یَتَغَلَّبُ علی المَصاعب صَبورُ فی کُلِّ الاُمورِ !:..............................................................................

32)الحکومات المُتقدِّمةُ تُشجِّعُ النّاسَ لِمَعرفةِ قیمة الحیاة!:...................................................................................

33)الأنسانُ المُتقدِّمُ قادرُ علی نَشرِ الخَیرِ فی المُجتَمعاتِ!:.....................................................................................

\*\*\*\*\*\*\*\*\*\* \*\*\*\*\*\*\*\*\*\*

لغات و کلمات درس هفتم

|  |  |
| --- | --- |
| 1)أرضَعَ: شیرداد(مضارع: یُرضعُ / أمر : أرضع / مصدر : إرضاع)  2)أوصَلَ: رسانید(مضارع:یُوصِلُ / أمر: أوصِل / مصدر:أیصال)  3)عَرَّفَ : معرّفی کرد(مضارع: یُعَرِّفُ / أمر : عَرِّف / مصدر: تَعریف)  4)تَجَمَّعَ: جمع شد (مضارع: یَتَجَمَّعُ / أمر : تَجَمَّع / مصدر : تَجَمُّع )  5)أنفَقَ : انفاق کرد(مضارع :یُنفِقُ / أمر : أنفِق / مصدر: إنفاق )  6)أرشَدَ : راهنمایی کرد(مضارع: یُرِدُ / أمر:أرشِد / مصدر : إرشاد)  7)صَلَّحَ : تعمیر کرد ( مضارع : یُصَلِّحُ / أمر: صَلِّح / مصدر : تَصلیح)  8)شَمَّ : بویید(مضارع : یَشُمُّ / مصدر : شَمّ)  9)بَلَغَ : رسید (مضارع :یَبلَغُ / أمر : اِبلَغ)  10)غَنَّیَ : آواز خواند (مضارع : یُغَنِّی / أمر : غَنِّ / مصدر : تَغنِیَة)  11)قَفَزَ : پرید ، جهش کرد (مضارع: یَقفِزُ / أمر : اِقفِز)  12)عَزَمَ : تصمیم گرفت (مضارع : یَعزِمُ / أمر : اِعزِم / مصدر : عَزم )  13)بَعَث:فرستاد(مضارع: یَبعَثُ / أمر : اِبعَث / مصدر : بَعث)  14)أدَّی : ایفا کرد ، منجر شد (مضارع : یُودِّی )  15) اِتَّصَلَ بِـ ...: تماس گرفت (مضارع : یَتَّصِلُ / أمر - اِتَّصِل / مصدر:اِتّصال )  16)أسرَی : شبانه حرکت کرد (مضارع : یُسرَی / مصدر :إسراء)  17)صَفَرَ : سوت زد (مضارع: یَصفَرُ )  18)بَکَی : گریه کرد(مضارع: یَبکِی / أمر : اِبکِ / مصدر : بُکاء)  19)عَفا: بخشید (مضارع : یَعفُو / أمر : اُعفُ / مصدر : عَفواً )  20)تَسلَمُ عَینَکَ : چَشمت سالم بماند (چشمت بی بلا)  21)ضِعف : براب در مقدار (ضِعفَینِ : دو برابر )  22)شَرشَف : ملافه ( جمع : شَراشِف )  23)طُیُور : پرندگان (مفرد (طَیر)  24)لَبُونَة : پستاندار( جمع : لَبونات)  25)سَمَکُ القِرش: کوسه ماهی | 26)قاطِعُ رَحِمٍ: بُرنده پیوند  27)اُنُوف : بینی ها (مفرد: أنف)  28)بِحار : دریاها (مفرد: بَحر)  29)أعلَی : بالاتر ، بالاترین  30)تُراب : خاک ، ریز گَرد  31)مُلُوک : پادشاهان (مفرد: مَلِک)  32)مُنقِذ : نجان دهنده  33) تَنظیف : تمیز کردن  34)أساوِرَ : دستبندها (مفرد:سِوار)  35)مُجالَسَة : همنشینی  36)جَماعِیّ: گروهی  37)ذاکرة: حافظه  38)سَمع : شنوایی  39) سَریر: تخت  40)رائع:جالب  41)دَور:نقش  42)صِغار:کوچک ها (مفرد: صَغیر)  43)دَلافین : دلفین ها  44)مَوسُوعَة: دانش نامه  45)حادّ: تیز  46)مُشرِف : مدیر داخلی  47)النّسیان : فراموشی  48)کَذلِکَ : اینچنین ، همینطور |

\*\*\*\*\*\*\*\*\*\* \*\*\*\*\*\*\*\*\*\*

کلمات مترادف درس هفتم

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| 1)بَلَغَ =وَصَلَ (رسید)  2)عَزَمَ = قَصَدَ (تصمیم گرفت)  3)أنفَقَ = أعطَی (انفاق کرد، بخشید )  4) بَعَثَ =أرسَلَ ( فرستاد )  5)ساحِل = شاطِی (ساحل )  6)یُرشِدُ = یَهدِی ( راهنمایی می­کند ) | 7)یَحرُسُ=یُحافِظُ (محافظت می کند)  8)مُنقِذ= مُنجِی (نجات دهنده )  9) بَغتَةَ = فَجأةً(ناگهان )  10)یُشاهِدُ = یَرَی (می بیند ، مشاهده می­کند )  11) کَتَمَ = سَتَرَ(پنهان کرد ، پوشاند)  12)قُدرَة=قُوّة | 13)أرشَدَ=دَلَّ(راهنمایی کرد )  14) یَستَطیعُ = یَقدِرُ ( می­تواند ) |

\*\*\*\*\*\*\*\*\*\* \*\*\*\*\*\*\*\*\*\*

کلمات متضاد درس هفتم

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| 1)تَحتَ (زیر) ≠ فَوقَ (بالا)  2)أحیاء (زندگان) ≠ أموات(مردگان )  3) السّماء(آسمان ) ≠ الأرض(زمین)  4)لَکَ(به سود تو ) ≠ عَلَیکَ ( به زیان تو)  5)یَبکِی (گریه می کند ) ≠ یَضحَکُ( می خندد) | 6)دَفَعَ(پرداخت کرد) ≠ اِستَلَمَ(دریافت کرد)  7)أقَلّ (کم تر ، کمترین ) ≠ أکثَر (بیشتر ، بیشترین )  8)سُوءُ الخُلق ( بداخلاقی) ≠ حُنُ الخُلقِ ( خوش اخلاقی ) | 9)بَعُدَ ( دور شد ) ≠ قَرُبَ ( نزدیک شد )  10) قَبِلَ(پذیرفت) ≠ رَفَضَ(نپذیرفت، رد کرد) 11)صِغار(کودکان ) ≠ کِبار (بزرگان )  12)صَعب(دشوار ) ≠ سَهل (آسان )  13)قَصیر(کوتاه ) ≠ طَویل(بلند)  14)الحَرب(جنگ ) ≠ السِّلم (صُلح ) |

\*\*\*\*\*\*\*\*\*\* \*\*\*\*\*\*\*\*\*\*

جمع­های مکسّر درس هفتم

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| 1-دَلافین 🡨دُلفین (دلفین )  2)اُنُوف🡨اَنف(بینی )  3) عُیُون / أعیُن🡨 عَین ( چِشم )  4)أحیاء 🡨حَیّ(زنده)  5) مَیت / مَیِّت🡨 أموات( مُرده )  6)مَکارِم 🡨 مَکرَمَة(مایه بخشش و بزرگواری)  7)وَرَثَة / وُرّاث🡨وارِث (ارث برنده) | 8)أترِبةَ 🡨 تُراب(خواب)  9) أساوِر 🡨 سِوار (دست بند)  10)صِغار 🡨 صَغیر(کوچک)  11)رِیاح 🡨ریح(باد)  12)شَواطِی 🡨 شاطِی(ساحل)  13)طِرِق🡨طَریق(راه)  14)زُیُوت🡨 زَیت (روغن )  15)ثُلُوج🡨 ثَلج (برف)  16)مَواعِد 🡨 مَوعِد (زمان) | 17)مُلُوک 🡨 مَلِک(پادشاه )  18)شَراشِف🡨 شَرَف (ملافه)  19)أسِرَّة 🡨 سَریر (تخت )  20) بِحار🡨 بَحر (دریا)  21) طُیُور🡨 طائر / طَیر(پرنده ) |

**🕮قواعد درس هشتم :صناعهُ المتّلمیع فی الأدبِ الفارسّی :**

**💣بیشتر بدانیم :** اسم­ها در زبان عربی از نظر اصل بودن یا نبودن به دو دسته تقسیم می شوند:

به اسم هایی که اصل باشند و از فعل ساخته نشده باشند «اسم جامد » و به اسم هایی که اصل نباشند و از فعل ساخته شده باشند «اسم مشتق » گفته می شود .

**\*اسم جامد\*:** اسمی که ریشه ی فعلی ندارد(از فعل ساخته نشده است )، یعنی از کلمه ی دیگری اشتقاق پیدا نکرده است.

که خو به دو دسته تقسیم می شود: **1-جامد مصدری 2-جامد غیر مصدری**

**1-جامد مصدری :** اسم جامدی است که می توان از آن فعل ساخت . که شامل تمامی مصادر ثلاثی مجرّد و مزید (8 باب مزید ) می شود. مثال :

☜جُلوس – ذَهاباً – رُجوعاً – کتابَةً – عَیشاً و ... – إحسان – تَناسُب – تَعلیم – تَعَلُّم – اِستِغفارو... .

❑❑لازم به ذکر است که از تمامی جامد های مصدری بالا «فعل » ساخته می شود . (جُلوس : جَلَسَ – یَجلِسُ – اِجلسِ / إحسان: أحسَنَ- یُحسِنُ – أحسِن )

**2-جامد غیر مصدری :** اسم جامدی است که از مصادر نبوده و هیچ یک از آنها جزو مشتقّات محسوب نمی شود . (از این اسامی فعل ساخته نمی شود )

مثال : رَجُل – قَلَم – عالَم – جدار – شَمس و... .

**\*اسم مشتق\* :** اسمی است که ریشه ی فعلی دارد(از فعل ساخته شده ) ، یعنی از کلمه ی دیگری اشتقاق پیدا کرده است . مثال :

اسم هایی چون «أحمَد – حَمید – مُحَمَّد – جامِد – حَمّاد – محمُود » از ریشه ی « حَمَدَ» گرفته شده اند . (پس همگی مشتق­اند)

\*برای تشخیص دادن اسم های جامد از مشتق باید از انواع مشتق را فرا گیریم : (7 موردند که تا حال حاضر 5 مورد آن در کتاب درسی آمده است )

* 1)**اسم فاعل** 2)**اسم** **مفعول** 3)**اسم** **مبالغه** 4) **اسم** **تفضیل** 5)**اسم** **مکان**

**1)اسم فاعل :** همان «صفت فاعلی » در زبان فارسی است که معنای انجام دهنده ی کار یا دارنده حالتی را نشان می دهد . مثال : بیننده-خواننده – شنونده – آموزگار – آفریدگار و ... .

\*\*در زبان عربی به صفت فاعلی «اسم فاعل » گفته می شود که به دو روش زیر ساخته می شود :

**الف) اسم فاعل از ثلاثی مجرّد :** ریشه ی فعل مورد نظر را بر وزن «**فاعِل** » می نویسیم . مثال :

-یَشکُرُ شَ کَ رَ شاکِر -یَنصُرُ نَ صَ رَ ناصِر -یَسألُ سَ أ لَ سائِل

💣اسم هایی چون ؛ قائِم (قَ وَ مَ) – قائل – صائِم – سائر – غائِب و... قاضِی – شاکِی – غازِی – داعِی و ... ضالّ – تامّ – حادّ – ضارّ و ...؛ اسم فاعل از مجرّدند .

**ب)اسم فاعل از ثلاثی مزید**: **خلاصه ؛ مُـ + .... ـعِـ ؛ اسم فاعل**

-علامت مضارعه (أتین ) را از ابتدای فعل حذف نموده و به جای آن میم مضموم «مُـ » می گذاریم .

-حرکت عین الفعل (دومین حرف ریشه ) را «کسره ـــِــ » می دهیم . مثال :

-یُحسِنُ مُحسِن - یُعلّمونَ مُعلِّمونَ- مُعلِّمینَ - یَستَخدِمنَ مُستَخدِمات - اَتَناسَبُ مُتَناسِب – مُتَناسِبَة

💣اسم هایی چون ؛ مُبین – مُعین – مُرید – مُجیب – مُقیم – مُجیر و ... اسم فاعل از ثلاثی مزید (از باب إفعال ) هستند

**2)اسم مفعول :** همان «صفت مفعولی »در زبان فارسی است که در معنا انجام کار توسط فاعل بر روی آن واقع می شود . مثال : دیده شده – خوانده شده و ...

\*\*در زبان عربی به صفت مفعولی «اسم مفعول» گفته می شود که به دو روش زیر ساخته می شود:

**الف) اسم مفعولی از ثلاثی مجرّد :** ریشه ی فعل مورد نظر را بر وزن «مَفعُول » می نویسیم . مثال :

-یَشکُرُ شَ کَ رَ مَشکُور - یَنصُرُ نَ صَ رَ مَنصُور یَسألُ سَ أ لَ مَسوول

💣اسم هایی چون ؛ مَهدِیّ – مَخفِیّ – مَبنِیّ – مَرضِیّ و ... اسم مفعول از ثلاثی مجرّد هستند .

ب) **اسم مفعول از ثلاثی مزید:** خلاصه؛ مـُ + .... ــعَــ ؛ اسم مفعول

- علامت مضارعه (أتین) را از ابتدای فعل حذف نموده و به جای آن میم مضموم «مـُ » می گذاریم .

-حرکت عین الفعل(دومین حرف ریشه ) را « فتحه ــَـــ» می دهیم . مثال:

-یُحسِنُ مُحسَن -یُعلّمونَ مُعلِّمونَ- مُعلَّمینَ - یَستَخدِمنَ مُستشخدَمات اَتَناوَلُ مُتَناوَل- مُتَناوَلَة

💣اسم هایی چون ؛ مُراد – مُذاب – مُجاب – مُقام – مُجار و ... اسم مفعول از ثلاثی مزید ( از باب إفعال) هستند.

**نکته :** هر اسمی که با حرف «مُـ» شروع شود ، قطعاً «مشتق اسم فاعل یا مفعول » است . البته اسمی که بر وزن«مُفاعَلَة» بیاید و معنای مصدری داشته باشد ، دیگر مشتق (اسم مفعول ) نمی باشد و جامد مصدری(مصدر باب مُفاعَلَة ) محسوب می شود .

1)مـُ +عین الفعل کسره دار «ـــِـــ» یا حرف «ی »اسم فاعل ؛ مُنزِل – مُختَلِف – مُشکِل .... مُعین – مُرید – مُقیم و ... .

2) مــُ + عین الفعل فتحه دار « ـــــَـــ » یا حرف «ا»»اسم مفعول ؛مُجاهَد – مُفتَخَر – مُتَعَلَّم .... مُراد – مُجاب – مُقام – مُجار و .... .

- مُجاهَدَة : جهاد کردن جامد مصدری -مُحافَظَة : نگهداری کردن»جامد مصدری - مُساعَدَة: کمک کردن(جامد مصدری)

**❑نکته 2❑:** اسم های فاعل و مفعول نیز مانند دیگر اسم ها دارای « مذکّر و مونث و مفرد و مثنی و جمع» هستند .

1. مثال : (حالتهای مختلف اسم فاعل از ثلاثی مجرّد) : حافِظ – حافظانِ ،حافِظَینِ – حافِظتانِ ، حافِظتَین – حافِظونَ ، حافِظینَ – حافِظات .

مثال: ( حالتهای مختلف اسم فاعل از ثلاثی مزید ) : مُسلِم – مُسلِمانِ ، مُسلمَینِ – مُسلِمتانِ ، مُسلمتَینِ – مُسلمونَ ، مُسلِمینَ – مُسلِمات.

2)مثال: (حالتهای مختلف اسم مفعول از ثلاثی مجرد) : مَحفوظ – مَحفوظانِ ، مَحفوظَینِ – مَحفوظَتَینِ – مَحفوظون َ ، مَحفوظینَ – مَحفوظات.

مثال: (حالتهای مختلف اسم مفعول از ثلاثی مزید ): مُحتَرَم – مُحتَرمانِ ، مُحترَمَینِ – مُحتَرمَتانِ ، مُحتَرمَتَینِ – مُحتَرمُونَ ، مُحتَرمینَ – مُحتَرَمَات.

**❑نکته 3❑::** اسمهایی که بر وزن «مَفاعیل» می آیند ، ممکن است جمع مکسر برای وزن «مَفعول » باشند. مثال:

* مَشاهیر : جمع ؛مَشهور / مَضامین : جمع ؛ مَضمون / مَفاهیم : جمع ؛ مَفهوم / مَحاصیل : جمع ؛ مَحصُول /
* اسم هایی چون : «مَصابیح – مَفاتیح –مَساکین – مَوازین – مَقادیرو» علی رغم اینکه بر وزن «مَفاعیل » هستند ، ولی مفردشان « اسم مفعول » نمی باشد

**❑نکته 4❑:** کلماتی که بر وزن «فَعَلَة » می آیند را نباید عجولانه «مونّث » در نظر گرفت . مثال: طَلَبَة: جمعِ طالب / وَرَثَة : جمعِ وارِث / کَفَرَة: جمعِ کافِر

3)**اسم مبالغه** : اسمی است که بر بسیاری صفتی در فردی یا چیزی یا جایی دلالت می کند .

⌫مهمترین وزنهای اسم مُبالغه « فَعّال – فَعّالَة » می باشد . مثال :

-رَزّاق – مَنّان – عَلّام – خَلّاق – فَتّاح – غَفّار – تَوّاب – کَذّاب و ... . – عَلّامَة – فَهّامَة – أمّارّة – لَوّامَةو... .

**❑نکته 5❑:**در ترجمه اسم های مُبالغه از کلمه ی «بسیار» استفاده می شود :

-رَزّاقبسیار روزی دهنده - صَبّاربسیار صبر کننده - غَفّار بسیار آمرزنده سَتّاربسیار پوشاننده

**❑نکته 6❑:** وزنهای «فَعّال – فَعّالَة» که بر شغل و یا ابزار و وسایل و دستگاه دلالت کنند ، نیز « اسم مبالغه » به شمار می رود .

شغل : قَصّاب – خَبّاز – حَدّاد – بَزّاز – نَجّار – رَسّام طَیّار عَطّار و ... .

ابزار و دستگاه ؛ سَیّارَة – فَتّاحَة (در باز کن ) – نَظّارَة ( عینک ) جَوّال (تلفن همراه ) و... .

**❑نکته 7❑:**حرف « ـــة» در وزن « فَعّالَة» نشانه ی مونّث بودن اسم محسوب نمی باشد ( به آن « تای کثرت » گفته می شود : هذا الرّجُلُ عَلّامَةُ )

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| **تمرین1) : اسم فاعل و مفعول بسازید:(ثلاثی مجرد)** | | |
| 1)نَ صَ رَ:........... /..............  2)قَ رَ ءَ :........... /..............  3)سَ ءَ لَ:........... /.............. | 4)هَ دَ یَ:........... /..............  5)ضَ مِ نَ:........... /..............  6)حَ ف ظَ:........... /.............. | 7) جَ هِ لَ:........... /..............  8)اَ خَ رَ :........... /..............  9)أ کَ لَ:........... /.............. |
| **تمرین 2) : اسم فاعل و مفعول بسازید : (ثلاثی مزید)** | | |
| 1. اِجتَهَدَ:........... /..............   2)یُکرِمُ :........... /..............  3)جاهَدَ :........... /..............  4)اِستَخرَجَ:........... /..............  5) قَصَّرَ:........... /..............  6)یُعَلِّمُ:........... /.............. | 7)رادَفَ:........... /..............  8)تَنَاسَبَ:........... /..............  9)اِنکَسَرَ:........... /..............  10)اِکتَسَبَ:........... /..............  11)یُکَبِّرُ:........... /..............  12)یُحسِنُ:........... /.............. | 13)تَدَبَّرَ:........... /..............  14)اِلتَزَمَ:........... /..............  15)یَنقَلِبُ:........... /..............  16)یُوَسِّسُ:........... /..............  17)یُواجِهُ:........... /..............  18)یَتَعادَلُ :........... /.............. |
| **تمرین 3) : اسم مبالغه بسازید :** | | |
| 1)صَبَر ..................  2) رَزَقَ ..................  3) عَلِمَ.................. | 4) بَنَیَ..................  5)غَفَرَ..................  6)أمَرَ................. | 7)کَفَرَ ..................  8)لَوَمَ..................  9)عَبَسَ .................. |
| **تمرین 4): اسم های فاعل و مفعول و مبالغه را در جملات زیر پیدا کنید :**  1)المُستَضعَفونَ مِن النّاسِ بَینَنا مَظلومونَ!:  2)حُقوقُ المَحرومینَ فی هذا العصرِ مُغتَصَبَةُ !:  3)یا أیّها النّبیُّ ! جاهِدِ الکُفّارَ و المُنافِقینَ !:  4)هولاءِ المومنونَ یَجتَنِبونَ عن المُنکَر!:  5)إنّهُم ذاهِبونَ إلی عَمَلهم أو عائدونَ إلی مَنازِلهم!:  6)المُسلِمُ یَشکُرُ الرزّاقَ الّذی رَزَقَهُ مِن الطُّفولَةِ !:  7)إن عَفَوتَ فأنتَ المُتَضَّلُ و أنا المُستَسلِم !:  8)غُدَدُ لسانِ القِطِّ سائلاً مُطهَّراً !:  9)الوالدانِ مُکرمانِ عندَ أولادِهِمِا !:  10) الأبیاتُ الّتی تُنشَدُ مَمزوجةً بالعربیّة و الفارسیّةِ سُمّیَت بالمُلَمَّعِ !:  11)صَدیقی کانَ حَدّاداً ماهِراً یَعمَلُ فی المَصنَعِ مِن الصّباحِ الباکِر!:  12)الأفضلُ للطُّلابِ أن یَنتَخُبوا فرعهم الجامعیّ بدقّةٍ حتّی لا یَندموا فی المُستَقبَلِ !:  13) کانَت شَمسُ الصّحراء مُحرِقَةً و المُتَفَرَّجونَ یُواصِلونَ طَریقهُم بصُعُوبةٍ!:  14)المومِنونَ یُدافِعونَ عن المَظلُومینَ و یُحارِبونَ الظّالمینَ!:  15)أرضُ کَربَلاءَ مُقَدَّسةُ عندَ جمیعِ المُسلینَ!:  16)هولاءِ العُلماءُ قَصَدُوا أن نُساعِدَ المُستَضعفینَ فی العالَم !:  17)أنا اُحِبُّ الآمِرُ بالمَعروفِ و النّاهِی عن المُنکَرِ !:  \*\*\*\*\*\*\*\*\*\* \*\*\*\*\*\*\*\*\*\*  لغات و کلمات درس هشتم   |  |  | | --- | --- | | 1)أرجُو : می خواهم ، امیدوارم(مضارع : یَرجُو / أمر : اُرجُ / مصدر : رَجاءً)  2)اِستَغاثَ : کمک خواست (مضارع : یَستَغیثُ / أمر : اِستَغِث / مصدر : اِستِغاثَة )  3)حَرَّبَ : آزمایش کرد (مضارع:یُحَرِّبُ / أمر: جَرِّب / مصدر : تَجریب)  4)دَنا: نزدیک شد (مضارع: یَدنُو / مصدر : دُنُوّ )  5)اِستَفادَ : استفاده کرد ( مضارع : یَستَفیدُ / أمر: اِستَفِد / مصدر:اِستِفادَة)  6)بَدَّلَ : عوض کرد ، جایگزین کرد (مضارع: یُبَدِّلُ / أمر: بَدِّل / مصدر: بَدِّل )  7)تُفَتَّشُ: جستجو می شود (فعل مجهول از : یُفَتِّشُ / ماضی : فَتَّشَ / مصدر : تَفتیش )  8)تَرضَی : می پسندی ( ماضی: رَضِیَ / أمر:اِرضَ / مصدر : رِضاً )  9)سَل : بپرس (ماضی : سَألَ / مضارع : یَسألُ / مصدر : سوالاً )  10) ذاقَ : چشید(مضارع : یَذُقُ / أمر:ذُق / مصدر : ذَوقاً )  11)شَمَّ : بویید ، استشمام کرد(مضارع: یَشُمُّ)  12)هَجَرَ : ترک کرد ، رها کرد(مضارع : یَهجُرُ / أمر : اُهجُر / مصدر: هِجراً )  13)ناحَ : با صدای بلند گریه کرد ( مضارع: یَنُوحُ / أمر : نُح )  14)مَضَی : گذشت( مضارع : یَمضِی / أمر : اِمضِ )  15)یَهیمُ : تشنه می شود ( ماضی : هامَ / أمر : هِم )  16) مَرَّرَ : تلخ کرد ( مضارع: یُمَرِّرُ / أمر ک مَرِّر / مصدر : تَمریر)  17)شَکا : گلایه کرد (مضارع : یَشکُو / أمر: اُشکُ / مصدر : شِکایَة)  18) شاءَ : خواست (مضارع : یَشاءُ / أمر : شَی )  19)سامِحینی : مرا ببخش  20)أدعِیَة : دعاها ( مفرد : دُعاء)  21)رُفات : استخوان پوسیده  22)مُجَرَّب : آزمایش شده ، آزموده  23)فَلَوات : بیابان ها ( مفرد: فَلاة )  24)عُداة : دشمنان (مفرد : عادی )  25)وَکَنات: لانه ها ( مفرد : و کنَة)  26) آتِی (آتٍ): آینده ، در حال آمدن | 27)رَصید: شارژ(اعتبار)  28)رَکب: کاروان شتر یا اسب سواران  29)غَداة : آغاز روز  30)مَمزوجَة: در آمیخته ، مخلوط  31)مَصانِع: آب انبارها(مفرد : مَصنَع)  32)کَذّاب : بسیار دروغگو  33)فَهّامَة: بسیار فهمیده  34)خَلّاق: بسیار آفریننده  35)شَریحَة: سیم کارت  36)شَحن : شارژ  37)اِتّصالات: مخابرات  38)عَشِیَّة: آغاز شب  39)نَدامَة : پشیمانی  40)نَظّارَة: عینک  41)کَأس:جام ، لیوان  42)رَسّام : نقّاش  43)بَدیع: تازه ، نُو  44)بُعد: دوری  45)فَتّاحةَ : در باز کن  46)وُدّ : دوستی  47) دَهر : روزگار  48)عَجین : خَمیر  49)طَیّار: خلبان  50)أحِبَّة: دوستان (مفرد : حَبیب)  51)دُموع: اشکها (مفرد : دَمعَة) |   \*\*\*\*\*\*\*\*\*\* \*\*\*\*\*\*\*\*\*\*  کلمات مترادف درس هشتم   |  |  |  | | --- | --- | --- | | 1)اِستَغاثَ = اِستَعانَ(کمک خواست)  2) فَواحِش = سَیِّئات (کارهای زشت)  3)بَدیع = حَدیث =جَدید ( نُو )  4)فَلاة = صَحراء(بیابان)  5)بُستان = حَدیقَة(باغ)  6)بَغی = ظُلم ( ستم )  7)جَرَّبَ = اِختَبَرَ(آزمود) | 8)هَجَرَ = تَرَکَ = رَحَلَ (رها کرد)  9)وُدّ = حُبّ(دوستی ، عشق )  10)آتِی = قادِم ( آینده )  11)حَلَّ= نَزَلَ (فرود آمد)  12)مَضَی = اِنقَضَی (سپری شد ، گذشت)  13)دَنا = قَرُبَ (نزدیک شد) | 14) شاءَ = طَلَبَ = أرادَ (خواست)  15)الإثم=الذّنب(گناه)  16)وُکن = عُشّ (لانه)  17)بَدَّلَ = غَیَّرَ ، عَوَّضَ (عوض کرد )  18) مَمزوج = مَخلوط ( در هم آمیخته )  19)فَتَّشَ = بَحَثَ (جستجو کرد) |   \*\*\*\*\*\*\*\*\*\* \*\*\*\*\*\*\*\*\*\*  کلمات متضاد درس هشتم  جمع های مکسّر درس هشتم   |  |  |  | | --- | --- | --- | | 1) آتِی (آینده) ماضی (گذشته) | 5) رَجا (امید داشت) یَئِسَ (ناامید شد) | 9) بُعد (دوری) قُرب (نزدیکی) | | 2) دَنا (نزدیک شد) بَعُدَ (دور شد) | 6) غَداة (آغاز روز) عَشِیَّة (آغاز شب) | 10) بَدیع (نو) قَدیم (کهنه) | | 3) اِشتَرَی (خرید) باعَ (خرید) | 7) راحة (آسایش) شِدَّة، عَذاب (سختی) | 11) أحِبَّة (دوستان) عُداة (دشمنان) | | 4) کَذَّاب (بسیار دروغگو) صَدیق (راستگو) | 8) حَلَّ (فرود آمد) رَکَبَ (سوار شد) | 12) قَصیر (کوتاه) طَویل (بلند) |   \*\*\*\*\*\*\*\*\*\* \*\*\*\*\*\*\*\*\*\*   |  |  |  | | --- | --- | --- | | 1) أحادیث حَدیث (سخن) | 5) دُمُوع دَمعَة (اشک) | 9) مَصانِع مَصنَع (آب انبار بیابان) | | 2) خَزائِن خِزانَة (گنجینه، انبار) | 6) غُیُوب غَیب (راز) | 10) مَحامِد مَحمَد (ستایش) | | 3) فَواحِش فاحِشَة (کار بسیار زشت) | 7) عُداة عادِی (دشمن) | 11) أحِبَّة حَبیب (دوست، محبوب) | | 4) کَبائِر کَبیرَة (گناه بزرگ) | 8) فَلَوات فَلاة (بیابان) |  |   4) اسم تفضیل: به اسمی که برتری شخصی نسبت به شخص دیگر یا شیء ای نسبت به شیء دیگر را بیان می کند، «اسم تفضیل» می گویند.  🗹اسم تفضیل در زبان فارسی معادل «صفت برتر و یا صفت برترین» است. مثال:  - کَبیر: بزرگ أکبَر: بزرگتر، بزرگترین - حَسَن: خوب أحسَن: نیکوتر، نیکوترین  - جَمیل: زیبا، أجمَل: زیباتر، زیباترین  - جَبَلُ دَماوند أعْلَی مِن جَبَلِ دِنا : کوه دماوند بلندتر از کوه دناست.  - عَلیٌّ أفْضَلُ التَّلامیذِ فی صَفِّنا : علی برترین دانش­آموز در کلاس ماست.  - أفْضَلُ النّاسِ أنْفَعُهُمْ لِلنّاسِ : بهترین مردم سودمندترین­شان برای مردم است.  **🞎نکته 1🞎**: مهمترین وزن های اسم تفضیل:   * برای اسم های مذکّر: «أفعَل»: أصْغَر أعْظَم أکْثَر أوْسَع أوْضَح و ... . * و برای اسم های مؤنّث؛ «فُعلی» می باشد: صُغْری کُبْری عُظْمی سُفْلی دُنْیا عُلْیا و ... . * هذا الطّریق أوضَحُ مِن ذلک : این راه از آن روشنتر است. * هذه الشّجرةُ أطولُ مِن تلکَ الشّجرةِ : این درخت از آن درخت بلندتر است. * أنتِ فُضلَی کاتبةٍ : تو بهترین نویسندهای.   **🞎نکته 2🞎** اسم تفضیل درحالت مقایسه بین دو اسم مؤنّث معمولاً بر وزن «أفعَل» به کار می رود. مثال:   * فاطِمَةُ أکْبَرُ مِن زَینَبَ : فاطمه از زینب بزرگتر است.   **🞎نکته 3🞎** غالباً جمع اسم تفضیل بر وزن «أفاعِل» می آید: مثال: أکبَر أکابِر - أعظَم أعاظِم - أقرَب اقارِب   * إذا مَلَکَ الأراذِل هَلَکَ الأفاضِلُ: (الأراذِل : جمع أرْذَل /// الأفاضِلُ : جمع أفْضَل).   **🞎نکته 4🞎** گاهی اسم تفضیل با وزن های «أفَلّ» (لام الفعل تشدید دار) و «أفعی» به کار می رود. مثال:  أضَلّ- أقَلّ- أعَزّ- أهَمّ- أصَحّ- أتَمّ- أحَبّ- إجَلّ و... أعْلی- أبْقی- أخْفی- أزْکی- أقْوی و ... .  **🞎نکته 5🞎** دو کلمه ی «خَیر» و «شَرّ»: ](الخیر: خوبی) (الشَّر: بدی) جامد محسوب می شود[  اگر دو کلمه «خَیر»: بدون ال و به معنای «بهتر- بهترین» و «شَرّ»: «بدتر- بدترین» باشند، «مشتق از نوع اسم تفضیل» محسوب می شوند. که در این حالت غالباً بعد از آنها حرف جرّ «مِن» آمده و یا بعدشان «مضافٌ الیه» می آید. مثال:   * حَیِّ عَلَی خَیرِ العَمَلِ : به سوی بهترین کار بشتاب. * تَفَکُّر ساعَةً خَیْرٌ مِن عِبادَةِ سَبعینَ سَنَةٍ : ساعتی اندیشیدن بهتر از عبادت هفتاد سال است. * خَیرُ الاُمورِ أوسَطُها : بهترین کارها میانه ترین آنهاست.   **🞎نکته 6🞎** کلمه ی «آخِر»؛ به معنای «پایان» اسم فعال محسوب می شود و مؤنّث آن «آخِرةَ» می باشد.  ولی کلمه «آخَر»؛ به معنای «دیگر» اسم تفضیل محسوب می شود و مؤنّث آن «اُخری» می باشد.  **🞎نکته 7🞎** اسامی رنگ ها همچون؛ «أحْمَر- أزْرَق- أصْفَر- أسْوَد- أبْیَض- أخْضَر و ...» «اسم تفضیل» محسوب نمی شوند.  **🞎نکته 8🞎** لازم به ذکر است که همه ی اسم هایی که بر وزن های «أفعَل- فُعلی- أفَلّ- أفعی- أفاعِل» می باشند، هیچگاه نمی توانند تنوین «ــٌـــٍـــً» بپذیرند. (حتی اگر «ال» نداشته باشند و «مضاف» هم واقع نشده باشند) مثال: - هذه الوَردَةُ حَمراءُ. -اُحِبُّ بَحْراً أزرَقَ.  **فن ترجمه:**  هرگاه «اسم تفضیل» همراه حرف جرّ «مِن» بیاید، غالباً معنای «صفت برتر» را دارد. مثال:   * هذا البحرُ أکبَرُ مِن ذلکَ البحر: این دریا از آن دریا بزرگتر است.   و هرگاه «اسم تفضیل» به همراه مضافٌ الیه بیاید (مضاف واقع شود) غالباً معنای «صفت برترین» را دارد. مثال:   * سُورَةُ البَقَرةِ أکْبَرُ سُورةٍ فی القُرآن الکریمِ : سوره­ی بقره بزرگترین سوره در قرآن کریم است.   چند نکته:   1. «قَد»+ فعل مضارع «گاهی، شاید، ممکن است» ترجمه می شود: قَد یَذهَبُ الطّالبُ إلی المَکتَبَةِ : گاهی دانش­آموز به کتابخانه میرود. 2. ترکیب «بَعض ... بَعض» گاهی به صورت: یکدیگر» ترجمه می شود: لا یَغتَبْ بَعضَکُم بَعضاً : نباید غیبت یکدیگر کنید.   **فراتر از کتاب** **کاربرد اسم تفضیل در زبان عربی**؛  1) أفعَل+ مِن  🗹که در زبان فارسی معادل «صفت برتر» می باشد: مثال: - أعلَم: داناتر - أجمَل: زیباتر - أکثَر: بیشتر  🗹در این کاربرد «أفعَل» همواره مفرد و مذکّر است و جنس و تعداد در آن مطرح نیست. (با اسم های مذکّر، مؤنث- مذکّر، مثنّی، جمع می آید)   1. با اسم مفرد و مذکّر: هذا الطّریقُ أوضَحُ مِن ذلک السّبیل : این راه از آن راه روشنتر است. 2. با اسم مفرد و مؤنّث: هذه الشّجرةُ أطُولُ مِن تِلکَ الأشجار : این درخت از آن درختان بلندتر است. 3. با اسم مثنّی: هذانِ الکاتبانِ أعْرَفُ مِن هذین الکاتبَینِ : این دو نویسنده از این دو نویسنده معروفترند. 4. با اسم جمع: \* (نحنُ أقْرَبُ إلیه مِن حَبلِ الوَرید)\* (ما از شاهرگ به او نزدیکتریم).   2) «أفعَل+ اسم نکره (بدون «ال و بدون مضافُ الیه معرفه»)»:  🗹در این کاربرد اسم تفضیل «أفعَل» با اسم های؛ (مذکّر و مؤنّث و مفرد و مثنّی و جمع به همین شکل یکسان به کار می رود)  🗹لازم به ذکر است که این کاربرد در زبان فارسی معادل آن «صفت عالی» می باشد. مثال:   1. أنتَ أفْضَلُ طالبٍ : تو بهترین دانشآموز هستی. 2. أنتِ أفْضَلُ طالبةٍ : تو بهترین دانشآموز هستی. 3. أنتُم أفْضَلُ طُلّابٍ : شما بهترین دانش آموزان (پسر) هستید. 4. أنتُنّ أفْضَلُ طالباتٍ : شما بهترین دانش آموزان (دختر) هستید.   3) «أفعَل+ اسم معرفه و جمع (معرفه: اسم «ال دار» و یا ضمیر و یا اسم اشاره و یا اسمی که مضافٌ الیه آن ال دار باشد و ...)»  🗹 دراین کاربرد اسم تفضیل «أفعَل» غالباً «مفرد مذکّر» است ولی می تواند با اسم بعد از خود از نظر جنس «جنس و تعداد» مطابقت داشته باشد.  🗹لازم به ذکر است که این کاربرد در زبان فارسی معادل آن «صفت عالی» می باشد. مثال:   1. أنتَ أفْضَلُ الکُتّابِ : تو بهترینِ نویسندگان هستی. 2. أنتِ أفْضَلُ الکاتِباتِ : تو بهترینِ نویسندگان هستی. 3. أنتِ فُضْلی الکاتِباتِ : تو بهترینِ نویسندگان هستی. 4. أنتُم أفْضَلُ الکُتّابِ : شما بهترینِ نویسندگان هستید. 5. أنتُم أفاضِلُ الکُتّابِ : شما بهترینِ نویسندگان هستید.   5)اسم مکان: اسمی که بر مکان وقوع فعل دلالت می کند. که بر وزن های «مَفعَل- مَفعِل- مَفعَلَة» می آید.  مثال: : المَغْرِب- المَشْرِق- المَعْبَد- المَطْبَخ- المَدْرَسَة- المَحْفَظَة و ... .  **🞎نکته 9🞎**جمع همه ی وزن های اسم مکان بر وزن «مَفاعِل» می آید: مَغرِب- مَعبَد- مَدرَسَة مَغارِب- مَعابِد- مَدارِس.  **🞎نکته 10🞎**اسم هایی چون؛ مَورِد- مَوضِع- مَوقِع و ... می توانند «اسم مکان» محسوب شوند.  **🞎نکته 11🞎** اسم هایی چون؛ مَطار (فرودگاه)- مَزار- مَکان- مَقام- مَنام (خوابگاه)- مَنار و ...  و مَنفَی (تعبید گاه)- مَجزَی- مَبنَی- مَأوَی و ... «اسم مکان» هستند.  **تمرین 1**) **اسم های تفضیل را در عبارات زیر مشخص کنید:**   1. قَد یَکونَ بینَ النّاسِ مَن هُو أحسَنُ مِنّا: 2. أکبرُ العَیبِ أن تَعیبَ ما فیکَ مِثله : 3. هذه الآیَةُ الاُولی تَنصَحُنا و قَقولُ لنا : لا تَعیبُوا الآخَرینَ : 4. هوَ مِن کَبائرِ الذّنوبِ فی مَکتبنا : 5. عیّن الأصَحّ و الأدَقّ علی حَسَبِ النّصِّ : 6. جَبَلِ دماوند أعلَی مُن جَبَلِ دِنا : 7. أفْضَلُ النّاسِ أنفَعُهُم للنّاسِ/ بَل تؤثِرونَ الحیاة الدّنیا و الآخِرَة خَیرٌ و أبقَی : 8. إذا مَلَکَ الأراذِلُ هَلَکَ الأفاضِلُ : 9. أحَبُّ عباد اللهِ إلی اللهِ أنفَعُهم لعبادِه : 10. شَرُّ النّاسِ مَن لا یَعتَقِدُ الأمانَةَ و لا یَجتَنِبُ الخیانَةِ . 11. خَیرُ الاُمورِ أوسَطُها حَیِّ علی خَیرِ العَمَلِ : 12. خَیرُ إخوانِکُم مَن أهدی إلیکُم عُیوبکُم : 13. لیلَةُ القَدرِ خَیرٌ مِن ألفِ شهرٍ : 14. و جادِلهُم بالّتی هِیَ أحسَنُ ، إنّ رَبّکَ هُو أعلَمُ بِمَن ضَلّ عن سَبیلِه : 15. کانَتْ مَکتَبَةُ جُندی سابور فی خوزستانَ أکبرَ مَکتَبَةَ فی العالمِ القَدیمِ : 16. إعَلَمْ إنّ هذا السّروالَ أفضَلُ مِن هذه السّراویل : 17. لیسَ شیءٌ أثقَلَ فی المیزانِ مِن الخُلقِ الحَسَنِ : 18. عَداوَةُ العاقِلِ خیرٌ مِن صَداقةِ الجاهِلِ : 19. یا خَیرَ المَسؤولینَ و أوسَعَ المُعطینَ : 20. إنّکَ أنتَ أرحَمُ الرّاحمینَ و أشَدُّ المُعاقبینَ : 21. مَسجِدُ الأقصَی مِن أهَمّ المَساجدِ فی الإسلام و هُوَ مِن قبلَةُ المُسلمینَ الاُولی : 22. إنَّ أفضَلَ دستور للحیاةِ قَد طَرَحَهُ مَن هوَ أعلَمُ بطبیعَةِ الإنسانِ : 23. أیّتها الطّالباتُ ! ساعِدنَ أباکُنّ أکثر مِن کُلِّ شخصٍ آخَر : 24. اُحبُّ تناول الأعنابِ أنّها مِن أغنَی الفَواکِه : 25. الأهونُ مِن طَلبِ التّوبَةِ تَرکُ الذّنبِ فی أکثَرِ الأحوالِ : 26. الدّنیا أدنَی مِن أن تَجعَلَها أکبَر ما فی فی همّتِکَ :   **تمرین 2) اسم مکان را در عبارات زیر مشخّص کنید:**   1. أنا مُنتظِرٌ لأنظُرَ هذا المَنظَرَ إلی ذلکَ المَعبَد المَشهور: 2. شاهَدتُ أحدَ أصدِقائی فی مَسبَحِ قُربَ بیتِنا: 3. کانَ وَقتُ لقائنا مع الصّدیقاتِ عندَ مَدخَلِ المَدرَسَةِ: 4. هذا المَکانُ مَبدأ مَغرِبِ الشّمسِ: 5. مَنبِتُ العُشبِ هُوَ الأرض:   **تمرین 3) اسم تفضیل و اسم مکان مناسب بسازید:**  1) «صَدَر» اسم مکان: 2) «فَضلَ» اسم التَّفضیل:  3) «قَبرَ» اسم مکان: 4) «قَربَ» اسم التَّفضیل:  5) «وَضَعَ» اسم مکان: 6) «جَلَلَ» اسم التَّفضیل:  7) «کَتَبَ» اسم مکان: 8) «دَنَیَ» اسم التَّفضیل:  9) «وَعَدَ» اسم مکان: 10) «بَقَیَ» اسم التَّفضیل:  11) «رَجَعَ» اسم مکان: 12) «غَزَزَ» اسم التَّفضیل:  \*\*\*\*\*\*\*\*\*\* \*\*\*\*\*\*\*\*\*\*  لغات و کلمات درس اول   |  |  | | --- | --- | | 1) اِستَهزَأ : ریشخند کرد (مضارع : یَستَهزِئُ / اِستَهْزِأ / مصدر : اِستِهزاء)  2) اِغتابَ : غیبت کرد (مضارع : یَغتابُ / أمر : اِغْتَبْ / مصدر : اِغتیاب)  3) تابَ : توبه کرد (مضارع : یَتُوبُ / أمر : تُبْ / مصدر : تَوبَة)  4) تَجَسَّسَ : جاسوسی کرد (مضارع : یَتَجَسَّسُ / تَجَسَّسْ / مصدر : تَجَسُّس)  5) تَمَّمَ : کامل کرد (مضارع : یُتَمِّمُ / أمر : تَمِّمْ / مصدر : تَتْمیم)  6) جادَلَ : گفت و گوکرد، ستیز کرد (مضارع : یُجادِلُ / أمر : جادِلْ / مصدر : مُجادَلَة)  7) حَرَّمَ : حرام کرد (مضارع : یُحَرِّمُ / أمر : حَرِّمْ / مصدر : تَحریم)  8) حَسَّنَ : نیکو گردانید (مضارع : یُحَسِّنُ / أمر : حَسِّنْ / مصدر : تَحسین)  9) خَفَّضَ : تخفیف داد (مضارع : یُخَفِّضُ / أمر : خَفِّضْ / مصدر : تَخفیض)  10) عَذَّبَ : عذاب داد، شکنجه داد (مضراع : یُعذِّبُ / أمر : عَذِّبْ / مصدر : تَعذیب)  11) عابَ : عیبجویی کرد، عیب دارکرد (مضارع : یَعیبُ / مصدر : عَیْب)  12) غَلَبَ : چیره شد (مضارع : یَغلِبُ / أمر : اِغلِبْ / مصدر : غَلَبَة)  13) کَرِهَ : ناپسند داشت (مضارع : یَکرِهُ / أمر : اِکرِهْ / مصدر : کَراهَة)  14) سَخِرَ مِن : مسخره کرد (مضارع : یَسخَرُ مِن)  15) لَقَّبَ : لقب داد (مضارع : یُلَقِّبُ / أمر : لَقِّبْ / مصدر : تَلقیب)  16) اُدْعُ : دعوت کن، فرا بخوان، دعا کن (ماضی : دَعا / مضارع : یَدْعُو)  17) تَنابَزُوا بالألقاب : به یکدیگر لقبهای زشت دادند (مضارع : یَتَنابَزُ / مصدر : تَنابُز)  18) ضَلَّ : گمراه شد (مضارع : یَضِلُّ)  19) لَمَزَ : عیب گرفت (مضارع : یَلمَزُ / أمر : اِلمِزْ)  20) ساءَ : بد شد (مضارع : یَسُوءُ) | 21) إثْم : گناه  22) بَعضَ ... بَعض : یکدیگر  23) تَوّاب : بسیار نوبه پذیر، بسیار توبکه کننده  24) تَخفیض : تخفیف دادن (در داد و ستد)  25) لَحْم : گوشت (جمع : لُحُوم)  26) خَفِیّ : پنهان ظاهر  27) سِعْر : قیمت (جمع : أسعار)  28) بِئسَ : چه بد است  29) تَواصُل : ارتباط  30) عُجْب : خودپسندی  31) مَتجَر : مغازه  32) عَسَی : شاید، امید است = رُبَّما  33) مَحمِل : کجاوه  34) مَیْت : مُرده (جمع : أموات/ مَوتَی حَیّ)  35) نَوعیَّة : نوع، جنس  36) فُسُوق : آلوده شدن به گناه  37) قَدْ : گاهی، شاید (بر سر فعل مضارع)  38) قَدْ : معادل ماضی نقلی (بر سر فعل ماضی)  39) کَبائِر : گناهان بزرگ (مفرد : کَبیرَة)  40) میزان : ترازو (جمع : مَوازین)  41) فَضْح : رسوا کردن |   \*\*\*\*\*\*\*\*\*\* \*\*\*\*\*\*\*\*\*\*  کلمات مترادف درس اول   |  |  | | --- | --- | | 1) قَبیح= کَریه (زشت)  2) عَیب= نَقص (کاستی، کمبود)  3) تَواصُل= اِرتباط (ارتباط، پیوستگی)  4) إثم= ذَنب (گناه)  5) اِستِهزاء= سُخرِیَّة (مسخره کردن)  6) سِعر= ثَمَن (قیمت، بها)  7) سَکینَة= هُدُوء (آرامش)  8) صارَ= أصبَحَ (شد، گردید)  9) اُریدُ= أطلُبُ (می خواهم) | 10) عُجب= غُرور (خودپسندی)  11) عَسَی= رّبَّما= قَد (شاید، گاهی)  12) اِجتَنِبُوا= اِبتَعِدُوا (دوری کنید)  13) بُعِثتُ= اُرسِلتُ (فرستاده شدم)  14) أعطِ= آتِ (بده، عطا کن)  15) مُحاوَلَة= سَعَی (تلاش کرد)  16) مَنزِل= بَیت (خانه)  17) لَمَزَ= عابَ (عیب گرفت، عیب جویی کرد)  18) ذُنُوب= خَطایا (گناهان) |   \*\*\*\*\*\*\*\*\*\* \*\*\*\*\*\*\*\*\*\*  کلمات متضاد درس اول   |  |  | | --- | --- | | 1) رَخیص (ارزان) غالِی (گران)  2) أرخَص (ارزان تر، ارزان ترین) أغلَی (گران تر، گران ترین)  3) أکبَر (بزرگتر، بزرگترین) أصغَر (کوچکتر، کوچکترین)  4) أفضَل (برتر، برترین) أسفَل (پایین تر، پایین ترین)  5) اِقتِراب (نزدیک شدن) اِبتِغاد (دور شدن)  6) اِجتَنِبُوا (دور شوید، دوری کنید) اِقتَرِبُوا (نزدیک شوید)  7) ضالّین (گمراهان) مُهتَدین (هدایت یافتگان)  8) أقَلّ (کمتر، کمترین) أکثَر (بیشتر، بیشترین)  9) إحسان (نیکی کردن) إساءَة (بدی کردن)  10) یَقبَلُ (قبول می کند، می پذیرد) یَرفَضُ (نمی پذیرد، رد می کند)  11) ضَلَّ (گمراه شد) اِهتَدَی (هدایت شد)  12) حَیّ (زنده) مَیِّت/ مَوت (مُرده)  13) بائِع ( فروشنده) مُشتَری (خریدار)  14) حَلال (حلال) حَرام (حرام) | 15) خالِق (آفریدگار) مَخلوق (آفریده شده)  16) ساءَ (بد شد) حَسُنَ (خوب شد)  17) عَداوَة (دشمنی) صَداقَة (دوستی)  18) غیاب (غایب بودن) حُضور (حاضر بودن)  19) مَشرِق (شرق) مَغرِب (غرب)  20) خَفِیّ (پنهان) ظاهِر (آشکار)  21) حُسن (خوبی) سُوء (بدی)  22) حَسَن (خوب) سَیِّئ (بد)  23) أبیَض (سفید) أسوَد (سیاه)  24) سُکوت (سکوت) کلام (سخن)  25) جَمیل (زیبا) قَبیح (زشت)  26) خَیر (بهتر، بهترین) شَرّ (بدتر، بدترین)  27) آتِ (بده) خُذ (بگیر)  28) عاقِل (خردمند) جاهِل (نادان) |   \*\*\*\*\*\*\*\*\*\* \*\*\*\*\*\*\*\*\*\*  جمع­های مکسّر درس اول   |  |  |  | | --- | --- | --- | | 1) أسعار سِعر (قیمت، بَها)  2) أسرار سِرّ (راز)  3) مَکارِم مَکرَمَة (بزرگی)  4) فَساتین فُستان (پیراهن زنانه)  5) کَبائِر کَبیرَة (گناه بزرگ)  6) مَلابِس مَلبَس (لباس، جامه)  7) ذُنوب ذَنب (گناه)  8) سَراویل سِراول (شلوار) | 9) أفاضِل أفضَل (برتر، برترین)  10) أسماء إسم (نام، اسم)  11) أخلاق خُلق/ خُلُق (رفتار، خُلق و خوی)  12) أحادیث حَدیث (سخن، حدیث)  13) عِباد عَبد (بنده)  14) مَلاعِب مَلعَب (ورزشگاه، زمین بازی)  15) مَنازِل مَنزِل (خانه)  16) مَطاعِم مَطعَم (غذا خوری، رستوران) | 17) أموات مَیِّت/ مَیت (مُرده)  18) أسباب سَبَب (سبب، علّت)  19) جِبال جَبَل (کوه)  20) أنفُس نَفس (جان، روح، خود)  21) أدعِیَة دُعاء (دعا)  22) لُحُوم لَحم (گوشت)  23) ألقاب لَقَب (لقب)  24) أفعال فِعل (کار) |   **قواعد درس دوم (اسلوب الشّرط و ادواته)**  **قواعد درس دوم: «فی مَحضَرِ المُعَلِّم»**  «هر کس درس بخواند، موفق می شود». به این جمله در زبان فارسی «جمله شرطیّه» می گوییم.  🗹🗹در زبان عربی نیز هرگاه بخواهیم «جمله شرطیّه» ایجاد کنیم باید از «اُسلوب و روش خاصّی» استفاده کنیم.  برای ایجاد جمله ی شرطیّه باید «أدوات شرط» را در ابتدای جمله بیاوریم  مهمترین ادوات شرط عبارتند از:   |  |  | | --- | --- | | «أدوات شرط» | «ترجمه أدوات شرط» | | إن: حرف شرط | «اگر» | | مَن: اسم شرط | «هر که» | | ما: اسم شرط | «هر چه» |   معمولاً این ادوات بر سر عباراتی می آیند که «دو فعل» را تحت تأثیر خود قرار می دهند.  به فعل اوّلی که أدوات شرط بر آن تأثیر می گذارد «فعل شرط» (شرط تحقّق فعل دیگری است) و به فعل دوّم، «جواب شرط» (جواب و نتیجه ی انجام فعل قبلی) می گویند.  مثال:   * مَن یَتَأمَّلْ قبلَ الکلامِ یَسلَمْ مِن الخطأ : (مَن : أدات شرط / یَتَأمَّلْ : فعل شرط / یَسلَمْ : جواب شرط) * ما تَفعَلُوا مِن خیرٍ یَعْلَمْهُ اللهُ: (ما : أدات شرط / تَفعَلُوا : فعل شرط / یَعْلَمْ : جواب شرط)   **نکته 1:** فعل شرط بلافاصله بعد از أدوات شرط می آید. یعنی هیچ فاصله ای بین أدوات شرط و فعل شرط وجود ندارد.  لازم به ذکر است آمدن این أدوات تغییراتی را هم از نظر معنایی و هم از نظر ظاهری ایجاد می کند، که این تغییرات عبارتند از:  1) تغییرات معنایی: فعل شرط (مضارع اخباری یا ماضی ساده) به صورت «**مضارع** **التزامی**»  و جواب شرط (مضارع اخباری یا ماضی ساده) به صورت «**مضارع** **اخباری** یا **مُستقبل**» ترجمه می شود.  مثال:   * مَنْ یَجتَهِدْ ) مضارع ( فی أعماله یَنجَحْ ) مضارع ( فیها   هر کس در کارهایش تلاش کند، موفّق می شود.   * مَنْ اِجتَهَدَ ) ماضی ( فی أعماله نَجَحَ ) ماضی ( فیها   **نکته 2:** هرگاه «فعل شرط و جواب شرط» فعل ماضی بودند، هم می توانیم آن دو را به صورت «ماضی ساده» و هم می توانیم به صورت گفته شده (فعل شرط: مضارع التزامی/ جواب شرط: مضارع اخباری/ مستقبل) ترجمه کنیم.  مَنْ اِجتَهَدَ فی أعماله نَجَحَ فیها : هرکس در کارهایش «تلاش کرد/ تلاش کند، موفق شد/ می شود» (خواهد شد).  ولی اگر «فعل شرط» یک فعل مضارع باشد، به صورت «مضارع التزامی» ترجمه می شود.  ما تَزرَعْ فی الدّنیا تَحصُدْ فی الآخِرَةِ : هر آنچه را در دنیا بکاری، در آخرت درو میکنی/ خواهی کرد.  2) تغییرات ظاهری: با آمدن أدوات شرط بر سر جمله، اگر فعل شرط یا جواب آن «مضارع» باشند، به این ترتیب در ظاهرشان تغییراتی ایجاد می شود:  - علامت «ــُــ» در صیغه های (1، 4، 7، 13 و 14) به «ــْـ» تبدیل می شود. مثال إن+ یَجتهِدُ= أن یَجتَهِد  - حرف «ن» در آخر فعل مضارع (به جز دو صیغه 6 و 12؛ للغائبات و للمُخاطبات) حذف می گردد. مثال: إن+ یَجتهِدونَ= إن یَجتَهِدُوا  🞎🞎 **ساختار اسلوب شرط و ادوات (ابزار) شرط:**  ساختار جمله ی شرطیّه: أدوات شرط + فعل شرط + ..... جواب شرط + ........... .   1. ما تَزرَعوا فی الدّنیا تَحصُدوا فی الآخرَةِ : هرآنچه را در دنیا بکارید، در آخرت درو می­کنید. (درو خواهید کرد) 2. إن صَبَرتَ فی اُمورِکَ حَصَلَتَ علی النّجاح فی حیاتِکَ : اگر در کارهایت صبرکنی، در زندگیات موفّقیّت به دست می­آوری. (به دست خواهی آوَرد).   **نکته 4:** کلمات «إذا (هرگاه- اگر)- لَو (اگر)» نیز از أدات شرط محسوب می شوند، با این تفاوت که آخر فعل ها را تغییر نمی دهند.  إذا: اگر این اسم برای ایجاد «جمله ی مشروط (شرطیّه)» باشد، از أدوات شرط محسوب می شود یعنی مانند جمله شرطیّه ترجمه می شوند.  یعنی فقط معنای جمله را. (فعل شرط مضارع التزامی/ جواب شرط مضارع اخباری یا مستقل)  مثال:   * إذا اِجتَهَدتَ نَجَحْتَ : هرگاه (اگر) تلاش کنی، موفّق می شوی. * إذا تَمَّ العَقلُ نَقَصَ الکلامُ : هرگاه (اگر) عقل تمام شود، سخن کم میشود.   ولی اگر به منظور ایجاد «جمله ی مشروط (شرطیّه)» نباشد، فقط «یک قید زمان» و به معنای «زمانی که، هنگامی که» می باشد. مثال:   * إذا رَجَعتُ إلی بَیتی أدّیتُ واجباتی : هنگامیکه به خانه برگشتم، تکالیفم را انجام دادم.   **نکته 5:** کلمات شرط هر دو گروه (عامل جزم و غیر عامل) می تواند بر سر «فعل های ماضی» هم بیایند، با این تفاوت که هیچ تغییری در ظاهر فعل ایجاد نمی کنند و فقط معنای فعل شرط و جواب شرط را طبق آنچه که گفته شد تغییر می دهند. مثال:   1. مَن فَکَّرَ قَبلَ الکَلامِ قَلَّ خطَؤُهُ : (فعل شرط : فَکَّرَ جواب شرط : قَلَّ ؛ هر دو ماضی)؛ هر کس قبل از سخن گفتن فکر کند، خطایش کم می­شود. 2. ما فَعَلْتَ مِن الخَیراتِ وَجَدْتَها ذخیرةً لآخِرَتکَ : (فعل شرط : فَعَلْتَ جواب شرط : وَجَدْتَ ؛ هر دو ماضی)   نتیجه اینکه: فعل شرط یا جواب شرط و یا هر دو آنها می توانند «مضارع یا ماضی» باشند. ولی معنای همه ی آنها طبق آنچه گفته شد ترجمه می شود.  **نکته 6:** صیغه های فعل شرط یا جواب شرط می توانند یکسان و یا متفاوت باشند (نوع جزم در فعل و جواب شرط می تواند یکسان و یا متفاوت باشد).   1. فعل شرط : فَعَلْتَ جواب شرط : وَجَدْتَ ؛ هر دو ماضی: (فعل شرط: مجزوم اصلی/ جواب شرطک مجزوم اصلی) ]نوع جزم یکسان[ 2. إنْ تَنصُروا اللهَ یَنْصُرْکُم (فعل شرط: مجزوم به حذف نون اعراب/ جواب شرط: مجزوم اصلی) ]نوع جزم متفاوت[ 3. إنْ تُحاوِلی فی قراءَةِ دروسِکِ یَفرَحْ والداکِ: (فعل شرط: مجزوم به حذف نون اعراب/ جواب شرط: مجزوم اصلی) ]نوع جزم متفاوت[   **نکته 7:** در جمله ی شرطیّه، جواب شرط می تواند به صورت یک «جمله اسمیّه» (تشکیل شده از یک مبتدا و خبر) بیاید. که در این صورت به مجموع «مبتدا و خبر» جواب شرط از نوع «جمله ی اسمیه» گفته می شود. که غالباً قبل از آن حرف «فَـــ» می آید. مثال:   * و ما تُففِقُوا مِن خیرٍ فَإنّ اللهَ به علیمٌ - مَن عَلّمَ عِلماً فَلَهُ أجرُ مَن عَمِلَ بِه . * مَن ساتَرَ عیبَکَ فَهُوَ عَدّوُکَ - مَن یَتَوَکَّلْ علی اللهِ فَهُوَ حَسبُهُ .   همچنین اگر جواب شرط «أمر یا نهی (فعل طلب)» باشد، غالباً قبل از آن «حرف فَّ» می آید.  **نکته 8:** منظور از «مَن- ما» جازمه یا عامِله همان «مَن و ما شرطیّه» می باشد.   * عیّن «ما» «مَن» عامِلَةَّ/ جازمَةَّ: ترجمه سؤال: «مَن-ما» شرطیّه را مشخص کنید.   **نکته 9:** «مَن شرطیه» غالباً در جمله نقش «مبتدا» و فعل شرط و جواب شرط «خبر» آن محسوب می شوند. مثال:  مَن یُحاوِلْ کثیراً یَصِلْ إلی أهدافِه : (مبتدا : مَن شرط و خبر : یُحاوِلْ و یَصِلْ)   * مَن فَکَّرَ قَبلَ الکَلامِ قَلَّ خطَؤُهُ : (مبتدا : مَن شرط و خبر : فَکَّرَ و قَلَّ)   و «ما شرطیه» نیز در جمله غالباً نقش «مفعول به» را دارد. مثال:   * و ما تُففِقُوا مِن خیرٍ فَإنّ اللهَ به علیمٌ: (ما : مفعول) * - ما تَزرَعْ فی الدّنیا تَحصُدْ فی الآخرَةِ (ما : مفعول)   **نکته 10:** ممکن است در یک عبارت در ظاهر، بیش از یک فعل شرط یا جواب شرط وجود داشته باشد.  که در اصل به آنها «معطوف به فعل شرط» یا «معطوف به جواب شرط» گفته می شود.  مثال: إن تَنصُروا اللهَ یَنصُرْکُم و یُثَبِّتْ أقدامکم.  فعل شرط جواب شرط معطوف به جواب شرط  **تمارین: فعل شرط و جواب شرط و «نوع جزمشان» را در عبارات زیر مشخص کنید:**   1. مَن سألَ فی صِغَره أجابَ فی کِبَرِه 2. إنْ تَتّقُوا اللهَ یَجعَلْ لهُ فُرقاناً 3. إنْ أحسَنتُم أحسَنْتُم لأنفُسَکُم 4. و ما تَفعُلُوا مِن خیرٍ یَعلَمْهُ اللهُ 5. إذا تَمَّ العَقلُ نَقَصَ الکَلامُ 6. و إذا خَطَبَهُم الجاهِلُونَ قالُوا سَلاماً 7. و ما تُنفِقُوا لأنفُسِکُم مِن خَیرٍ فَأنّ اللهَ به علیمٌ 8. مَن یُفَکِّر قبلَ الکلامِ یَسلَم مِن الخَطأ 9. مَن لا یَستَمِع إلی الدّرسِ جَیّداً یَرسُب فی الإمتحانِ 10. إنْ تُطالِع الکتابَ یُساعِدکَ علی کتابَةِ إنشاءِکَ 11. إنْ تَقرأ إنشاءَکَ أمامَ الطّلابِّ فَسَوفَ یَتَنَبَّهُ زَمیلتکَ المُشاغِبُ 12. مَن دَعا الله بالتّضرّع استَجابَ له دعواته اِستجابة 13. إن تَحرصنَ علی الحَسَناتِ تَتَقرَّبنَ إلی اللهِ 14. مَن هَذّبَ نفسه فَهُو یقدرُ أن یُهذِّب غیره و یؤثِّرُ علی الآخَرینَ 15. إن تَسمَعُوا کلامَ الحَقِّ و تَعلَمُوا به فی حیاتِکُم یَفتَح الله أبوابَ رحمته علیکم 16. ما نَعمَل مِن الحَسناتِ فی حیاتنا نجد ثمرتها فی الآخِرَةِ 17. مَن ساعدَ الآخرین فی نکبات الدّهرِ مَنحهُ اللهُ خیرَ الدّنیا و الآخِرةِ 18. إن تَصفَحی عن ذنبِ الآخرینَ تُشاهدی فی نفسکِ راحة 19. مَن لَم یَجعَلْ حیاةَ العُظماءِ مَشعَلاً لهدایَته یَهلکُ 20. ما تَفعَلْنَ مِن خیرٍ فی سبیل اللهِ یَذکره النّاس لکُنَّ، أیّتها السیّدات 21. إن تَتَوسّطوا فی حیاتِکُم فالشَّرُّ لا یَغتَب علیکُم 22. مَن أعرَضَ عن السّیئاتِ زالَ عنهُ الرِّجسَ فی الحیاةِ 23. إن لا تصبری علی مرارةِ الدّنیا فَلن تَذوقی حلاوةَ عاقِبَتها 24. مَن رَضیَ برزقِ اللهِ لَم یَحزَنْ علی ما فاتِه 25. ما یَجمَعِ الإنسانُ مِن خیرٍ یَرَ ثمرته فی النّهایَة   \*\*\*\*\*\*\*\*\*\* \*\*\*\*\*\*\*\*\*\*  لغات و کلمات درس دوم   |  |  | | --- | --- | | 1) تَوَکَّلَ : توکّل کرد (مضارع : یَتَوکَّلُ / أمر : تَوَکَّلْ / مصدر : تَوکُّل)  2) تَنَبَّهَ : آگاه شد (مضارع : یَتَنَبَّهُ / أمر : تَنَبَّهْ / مصدر : تَنَبُّه)  3) ثَبَّتَ : استوار ساخت (مضارع : یُثَبِّتُ / أمر : ثَبِّتْ / مصدر : تَثبیت)  4) خَجِلَ : شرمنده شد (مضارع : یَخجَلِ / أمر : اِخْجِلْ / مصدر : خَجَل)  5) خاطَبَ : خطاب کرد (مضارع : یُخاطِبُ / أمر : خاطِبْ / مصدر : مُخاطَبَة)  6) جَهِلَ : ندانست (مضارع : یَجهَلُ / أمر : اِجْهَلْ / مصدر : جَهْل)  7) سَبَقَ : پیشی گرفت (مضارع : یَسبِقُ / أمر : اِسبِقْ / مصدر : سِبقَة)  8) ضَرَّ : ضرر رساند (مضارع : یَضُرُّ / مصدر : ضَرّ)  9) عَصَی : نافرمانی کرد (مضارع : یَعصَی / مصدر : مَعصِیَة)  10) فَکَّرَ : اندیشید (مضاعر : یُفَکِّرُ / أمر : فَکِّرْ / مصدر : تَفکیر)  11) وافَقَ : موافقت کرد (مضارع : یُوافِقُ / أمر : وافِقْ / مصدر : مُوافَقَة) | 12) قَدَّمَ : تقدیم کرد (مضارع : یُقَدِّمُ / أمر : قَدِّمْ / مصدر : تَقدیم)  13) وَفّی : کامل کرد (مضارع : یُوَفّی / مصدر : تَوفِیَة)  14) قُمْ : برخیز (ماضی : قامَ / مضارع : یَقُومُ)  15) قُمْ : برخیز (ماضی : قامَ / مضارع : یَقُومُ)  16) کادَ : نزدیک بود که ) مضارع : یَکادُ)  17) حَیَّ : بشتاب  18) سَبورَة : تخته سیاه  19) سُلوک : رفتار  20) عِلمُ الأحیاء : زیست شناسی  21) حَسْب : بسَ  22) فَلَق : سپیده دم  23) مُشاغِب : شلوغ کننده و اخلالگر  24) مَیِّت : مُرده (جمع : مَوتَی)  25) حِصَّة : زنگ درسی، قسمت  26) فُرقان : آنچه حق را از باطل جدا میکند |   \*\*\*\*\*\*\*\*\*\* \*\*\*\*\*\*\*\*\*\*  کلمات مترادف درس دوم   |  |  | | --- | --- | | 1) وَراء = خَلْف (رفتار، اخلاق)  2) یَبْنُی = یُنشِئُ (ایجاد می کند، می سازد)  3) واجبات = تَکالیف = وَظائف (وظایف، تکالیف)  4) اِجتِناب = اِبتِعاد (دور شدن، دوری کردن)  5) تارَةً = مَرّةً (یک بار) | 6) سُلوک= أخلاق (رفتار، اخلاق)  7) یُحاوِلُ = یَسعَی = یَجتَهِدُ (تلاش می کند)  8) یُساعِدُ = یَنصُرُ (یاری می کند)  9) یَعرِفُ = یَعلَمُ (می داند) |   \*\*\*\*\*\*\*\*\*\* \*\*\*\*\*\*\*\*\*\*  کلمات متضاد درس دوم   |  |  | | --- | --- | | 1) أعداء (دشمنان) أصدقاء (دوستان)  2) قًصیر (کوتاه) طَویل (بلند)  3) رَسَبَ (مردود شد) نَجَحَ (موفق شد)  4) أحیاء (زندگان) أموات/ مَوتَی (مرده ها)  5) ضَحِکَ (خندید ) بَکَی (گریه کرد)  6) زَرَعَ (کاشت) حَصَدَ (درو کرد، برداشت کرد)  7) صِغَر (کوچکی) کِبَر (بزرگسالی، بزرگی)  8) سَألَ (پرسید) أجابَ (پاسخ داد)  9) صَعب (دشوار) سَهل (آسان) | 10) أراذِل (فرومایگان) أفاضِل (شایستگان)  11) إساءة (بدی کردن) إحسان (نیکی کردن)  12) جَهل (نادانی) عِلم (دانایی)  13) خَیرات (خوبی ها) سَیِّئات (بدی ها، گناهان)  14) أمام (روبرو) خَلف/ وَراء (پشت، پشت سر)  15) جَیِّد (خوب) سَیِّئ (بد)  16) مُشاغِب (شلوغ کننده، اخلال گر) هادِئ (آرام)  17) قَلَّ (کم شد) کَثُرَ (زیاد شد) |   \*\*\*\*\*\*\*\*\*\* \*\*\*\*\*\*\*\*\*\*  جمع­های مکسّر درس دوم   |  |  |  | | --- | --- | --- | | 1) أحیاء حَیّ (زنده)  2) أراذِل أرذَل (پست، فرومایه)  3) أخلاق خُلق/ خُلُق (رفتار)  4) أعدداء عَدُوّ (دشمن)  5) اقدام قَدَم (گام، قدم)  6) أفعال فِعل (کار)  7) آداب أدَب (رسم، آیین) | 8) أنفُس نَفَس (نفس، روح، خود)  9) أوامِر أمر (دستور)  10) تَراکیب تَرکیب (تَرکیب)  11) جُمَل جُملَة (جمله)  12) جُنُود جُندیّ (سرباز)  13) خَواصّ خاصّ (خاصیّت، ویژگی)  14) زُمَلاء زَمیل (همکلاسی، همکار) | 15) طُلّاب طالِب (دانش آموز، دانشجو)  16) عُقول عَقل (عقل)  17) عُلَماء عالِم (دانشمند)  18) کُتُب کتاب (کتاب)  19) أدَوات: أداة (ابزار، وسیله)  20) أموات، مَیِّت/ مَیت (مُرده) |   **قواعد درس سوّم (معرفه و نکره)**  **«قواعد درس سوّم»: «عجائب الأشجار»**  🗹«در زبان عربی اسم ها از نظر قابل شناسایی بودن یا نبودن به دو گروه تقسیم می شوند»:   1. **اسم های معرفه:** به اسمی که برای شنونده و مخاطب شناخته شده و مشخّص باشد، «**معرفه**» می گویند: إیران- ألبرز- مُحمّد و ... . 2. **اسم های نکره**: به اسمی که برای شنونده و مخاطب شناخته شده و مشخّص نباشد، «**نکره**» می گویند: رجلٌ- طالباً- کتابٍ و ... .   \*\*\* همه ی اسم ها در زبان عربی، «نکره» هستند، مگر آنکه خلاف آن ثابت شود (یعنی اینکه جزو معرفه ها باشند) \*\*\*  💣بیان انواع اسم های معرفه از کتب درسی جذف شده است و از 6 مورد اسامی معرفه تنها 2 مورد آنها ذکر شده است:  **1)اسم های معرفه به «ال» حرف تعریف «ال» + اسم نکره= اسم معرفه به ال (ذوالّلام)**  مثال: - الـ+تِلمیذُ التّلمیذُ (معرفه به ال) - الـ+ ناساً النّاسَ (معرفه به ال) - الـ+ کتابٍ الکتابِ (معرفه به ال)  **2) معرفه به عَلَم (اسم خاصّ): اسامی افراد، شهرها، کشورها، مکان های خاص، رودها، کوه ها و ... معرفه به «اسم عَلَم» محسوب می­شوند.**  مثال:  عَلیُّ- إیران- قُدس- کارون- ألبُرز و ... .  **🞎نکته 1🞎:** مهمترین نشانه و علامت اسم های معرفه داشتن «**ال**» می باشد. مثال:   * جاءَ طالِبٌ: دانش آموزی آمد (طالِبُ: اسم نکره)جاءَ الطّالِبُ: (دانش آموز آمد) (الطّالِبُ: اسم معرفه) * إشتَرَیتُ قَلماً: قلمی را خریدم. (قَلَماً: اسم نکره) إشتَرَیتُ القَلَمَ: قلم را خریدم. (القَلَمَ: اسم معرفه)   **🞎نکته 2🞎:**اگر بعد از اسم های «**معرفه به ال**» این کلمات (**الّذی- الّتی- الّذین- اللّاتی**) ]**موصول**[ بیایند، اسم مورد نظر با «ی» ترجمه می شود.  مثال: **المؤمنونَ الّذینَ** یَتوَکّلونَ علی الله ناجحونَ: **مؤمنانی که** بر خدا توکل می کنند، موفّق هستند.  **🞎نکته 3🞎:**معمولاً اگر در عبارتی، اسمی به صورت «**نکره**» آمده باشد و همان اسم دوباره در ادامه، همراه «**ال**» آمده باشد، می توان: آن اسم (ال دار) را با «**آن**» یا «**این**» ترجمه کرد. مثال:   * رأیتُ أفراساً. کانَتِ الأفراسُ جَنبَ صاحبِها: اسب هایی را دیدم. آن اسب ها کنار صاحبانشان بودند.   **توضیح**: کلمه ی «**أفراساً**» اسمی نکره می باشد، یعنی نزد شنونده یا مخاطب ناشناخته است. از آنجایی که در ادامه عبارت با «ال» آمده است، با «**آن**» ترجمه شده است.  **اسم نکره**: همانطور که گفته شد؛ اسمی است که برای شنونده یا مخاطب ناشناخته و ناشناس باشد.  **🞎نکته 4🞎:** اسم های نکره معمولاً با «**تنوین ــًـ، ــٍــ، ــٌــ**» به کار می روند.  مثال: - جاءَ رَجُلٌ: (رجُلٌ: اسمی نکره است) - شاهَدتُ طالباً فی المَدرَسَةِ (طالباً: اسمی نکره است) - فی زُجاجَةٍ (زُجاجَةٍ: اسمی نکره است)  ترجمه اسم های نکره: در زبان فارسی اسامی نکره به **سه** **شکل** زیر ترجمه می شوند:   1. جاءَ رَجلٌ : مردی آمد. 2. جاءَ رَجُلٌ : یک مرد آمد. 3. جاءَ رَجُلٌ : یک مردی آمد.   **🞎نکته 5🞎:** اگر اسمی تنوین گرفت و آن اسم، عَلَم (اسم خاص) نبود. قطعاً آن اسم «**نکره**» است. مثال: کَوکَبٌ- مُؤمِناً- شَجَرَةٍ و ... .  توضیح اینکه اسامی عَلَم علی رغم اینکه از اسم های معرفه می باشند، می توانند تنوین (ــًـــٍــــٌ) بگیرند. مثال: عَبّاسٌ- عَلیّاً- حُسَینٍ و ... .  **🞎نکته 6🞎:**گاهی اوقات خبر از نوع «مفرد» در جمله ی اسمیّه با تنوین می آید، که در این صورت نیازی به نکره ترجمه کردن آن اسم نیست. مثال:   * العِلمُ کنزٌ : دانش گنج است - هذا کتابٌ : این کتاب است.   مگر اینکه متعلقاتی مثل صفت داشته باشد؛ مثال: - هذا کتابٌ مفیدٌ: این کتابی مفید است.  - هذا طالبٌ مجتهِدٌ: این دانش آموزی کوشاست.  **🞎نکته 7🞎:**از میان اسامی خداوند فقط اسم «الله» معرفه به عَلَم می باشد (کلمه ی «الله» نیز در الّلهمّ معرفه به «عَلَم» می باشد.)  **🞎نکته 8🞎:** اگر اسم عَلَمی (خاصّی) «ال» گرفته باشد، آن اسم همچنان «معرفه به عَلَم» خواهد بود. مثال:   * إنَّ الحُسَین )ع( مِصباح الهُدی: الحُسَین معرفه به عَلَم * - المَهدیُّ (عج) طاوُوسُ أهلِ الجنّةِ: المَهدیُّ معرفه به عَلَم   **🞎نکته 9🞎:**اسم های عامّی چون؛ «طالبانِ- طالِبَینِ و ... . (اسم های مثنی)» و «طالبونَ- طالبینَ و ... . (اسم های جمع مذکّر سالم)»: «نکره» محسوب می شوند، زیرا نه «ال» دارند و نه از اسامی «عَلَم» محسوب می شوند.  ولی اسم هایی چون؛ «مُجمّدانِ- مُحمّدونَ- مُحمّدینَ» با اینکه از اسم های مثنّی و جمع مذکر سالمند، از آنجایی که عَلَم می باشند معرفه به «عَلَم» محسوب می شوند.  **تمرین 1) «اسم های نکره و معرفه به ال و عَلَم» را در عبارات زیر مشخص کنید.**   1. شاهدتُ صورةً مِن هذا الجندیِّ المجهول فی مدینَةٍ 2. إنْ تَتّقُوا اللهَ یَجعَلْ لهُ فُرقاناً 3. إنّ المؤمنینَ قلیلٌ کلامهم و کثیرٌ عملهم 4. أرسَلنا إلی فرعون رسولاً ، فَعَصی فرعونَ الرّسولَ 5. إذا تَمَّ العَقلُ نَقَصَ الکَلامُ 6. و إذا خَطَبَهُم الجاهِلُونَ قالُوا سَلاماً 7. و ما تُنفِقُوا لأنفُسِکُم مِن خَیرٍ فَإنّ اللهَ به علیمٌ 8. عالمٌ یَنتَفعُ بِعلمه، خَیرٌ مِن ألفِ عابدٍ 9. مَن لا یَستَمِع إلی الدّرسِ جَیّداً یَرسُب فی الإمتحانِ 10. سُئلَ النّبیُّ (ص): أیُّ المالِ خَیرٌ ؟ قالَ : زرعٌ زَرَعَهُ صاحبُهُ 11. قبرُ کورش یَجذِبُ سُیّاحاً مِن دولِ العالَمِ 12. تُوجَدُ غاباتٌ جمیلةٌ فی مُحافَظَةِ إیلام و لُرستان 13. إنَّ رائحةَ هذه الشّجرةِ کَریهةٌ تَهربُ منها الحَیَواناتُ 14. شَجَرةُ السّکویا شجَرةٌ مِن أطولِ أشجارِ العالمِ فی کالیفُورنیا 15. ما مِن مُسلمٍ یَزرعُ زرعاً أوْ یغرِسُ فیأکلُ مِنهُ طیرٌ أوْ إنسانٌ أوْ بَهیمةٌ إلّا کانَت لَهُ به صَدَقَةٌ   **تمرین 2) محلّ اعرابی کلمات مشخّص شده را تعیین کنید.**  1) شاهدتُ صورةً مِن هذا الجندیِّ المجهول فی مدینَةٍ  2) تُشاهَدُ فی کُلِّ شارعٍ أشجارٌ باسِقةٌ  3 ) ذهبتُ إلی مُشاوِرِ المَدرَسةِ، تَحَمُّلُ هذه المَشاکلِ صَعبٌ عَلَیَّ ! **:**  4 ) تَقَعُ بُیوتٌ واسعٌةٌ فی شارعِـنا و هِیَ مُشرفةٌ علی الحَدیقَةِ ! :  5) اللهُ زَیّنَ السّماءَ الدّنیا بِمصابیح کثیرةٍ  6) أهَمُّ خدماتِ مُعلّمی إیجادُ طَریقَةٍ لِحلِّ المُسائلِ الهَندَسیّةِ  7 ) مَن یَخلصْ اللهَ أربَعینَ یَوماً یُنوِّرْ اللهُ قَلبَهُ ! :  8 ) هُوَ مَسؤولُ المَدارِسِ فی مَدینَتتـِنا ! :  9) کُلُّ إنسانٍ يَصبِرُ في المَصائبِ يُدرِکُ بِصَبرِه مَنزَلةَ َ الصّابرينَ :  10) مَیادینُ القِتالِ لا تَنسَی شَجاعَةِ الشّبابِ ! :  11) تَنعَقِدُ مَحافِلُ عديدةٌ علميّةٌ في مَکتَباتِ المَدينةِ العامَّةِ للنّساءِ ! :  12) أنا زَیّنتُ سَقفَ غُرفَتی بِمَصابیح مُلَوَّنَةٍ! :  13) بعضُ المؤمنینَ بِدینِ موسی أعرَضُوا عن نبیـّهم : !  14)تَعَجّبَ الفَتی مِن عَملِ صَدیقِـه المُحسِن الیَومَ ! :  15) هُناکَ طُلّابٌ يَبحَثُونَ عن اُمورٍ لَمّا تَکتَشِفُ حتّي القَرنِ الآخيرِ ! :  16) الحُکوماتُ المُتقدِّمةُ تُشجِّعُ النّاسَ لمَعرفةِ قیمَةِ الحَیاةِ !:  17) في مَکتَبَةِ جَنبِ دارِنا کُتُبٌ و رَسائلُ کثيرةٌ ! :  18)فی حَدیقتـِنا الکَبیرةِ رائحَةُ الأزهارِ کَثیرَة ٌ ! :  19) فی الصّیفِ مَلابِسـُنا تُجَفَّفُ بِسُرعَةٍ بِسَببِ حَرارَةِ الجَوِّ ! :  20 ) لِکُلِّ کاتِبٍ اُسلُوبٌ خاصٌّ فی کتابَةِ رسائلـه ! :  21) عَلَي کُلِّ الطّلَبَةِ الإهتِمامُ بالدُّروسِ واجِبٌ ! :  22) أَحبُّ أصدِقائـي مَن يُساعِدُنـي في الشّدائدِ ! :  23) حَضَرَ فی الصَّفِّ مَنْ فَهِمَ ما دَرَّسـَهُ المُعلّمُ ! :  24) العِلمُ یَحرُسـُکَ و أنتَ تَحرُسُ المالَ ! :  25) یُساعدُ المؤمنونَ الآخَرینَ للحُصُولِ علی السّعادَةِ! :  26) هؤلاءِ الأطبّاءُ مِن أبناءِ بَلدِنـا، هُم یَشفُونَ المَرضَی و إهتِمامـُهم کثیرٌ بالنّاسِ! :  **تمرین 3)** : **جملات را بر حسب معرفه و نکره بودن اسمهایشان ترجمه کنید:**  1) إذا تَمَّ العَقلُ نَقَصَ الکَلامُ  2) قبرُ کورش یَجذِبُ سُیّاحاً مِن دُولِ العالَم:  3) أرسَلنا إلی فرعَونَ رَسولاً، فَعَصَی فِرعَونُ الرّسولَ :  4) شاهدتُ صورةً مِن هذا الجندیِّ المجهول فی مدینَةٍ :  5) أنا ذهبتُ إلی المَکتَبةِ و ما سَمعتُ صوتاً کَثیراً عند المُطالَعَةِ  6) للکلامِ آدابٌ عَلَی المُتکَلِّمِ أن یَدعُو المُخاطَبینَ بِکلامٍ جَمیلٍ إلی العَملِ الصّالِحِ  \*\*\*\*\*\*\*\*\*\* \*\*\*\*\*\*\*\*\*\*  لغات و کلمات درس سوّم   |  |  | | --- | --- | | 1) اِشتَعَلَ : سوخت، برافروخته شد ( مضارع : یَشتَعِلُ/ أمر : اِشتَعِلْ/ مصدر : اِشتِعال)  2) أعجَبَ : در شگفت آوَردْ ) مضارع : یُعجِبُ / أمر : أعْجِبْ / مصدر : إعجاب)  3) أکرَمَ : گرامی داشت ( مضارع : یُکرِمُ / أمر: أکْرِمْ / مصدر: إکرام )  4) اِلْتَفَّ: در هم پيچيد (مضارع : يَلْتَفُّ / مصدر : التِفاف )  5) اِمتَلأَ: پُرشد ( مضارع : یَمتَلِئُ / أمر: اِمتَلِئْ / مصدر : اِمْتِلاء)  6) تَذَکَّرَ: به یاد آوَردْ (مضارع : یَتَذَکَّرُ / أمر : تَذَکَّرْ / مصدر: تَذَکُّر)  7) تَعادَلَ : برابر شد ( مضارع : یَتَعادَلُ / أمر : تَعادَلْ / مصدر : تَعادُل)  8) خَنَقَ: خفه کرد ( مضارع : یَخنُقُ / أمر: اُخنُقْ :مصدر : (  9) سَبَّبَ: سبب شد ( مضارع : یُسَبِّبُ / أمر : سَبِّبْ / مصدر : تَسبیب)  10) سَجَّلَ : ثبت کرد ( مضارع : يُثَبِّتُ / أمر : ثَبِّتْ / مصدر : تَثبيت )  11) نَبَتَ : رویید ( مضارع : یَنبُتُ / أمر : اُنْبُتْ / )  12) مَلعَب : زمین بازی، ورزشگاه ( مَلعَب ریاضیّ :ورزشگاه ) ( جمع: مَلاعِب )  13) حارِسُ المَرمَي : دروازه بان ( مَرمَي : دروازه )  14) أطيَب : خوبتر، خوبترين أحْسَن ، أفْضَل  15) قائمة التُّراثِ العالميِّ : ليست ميراث جهاني  16) جَوزَة : دانه گردو، بلوط و مانند آن  17) تَسَلِّل : نفوذ کردن، آفساید  18) أحَلّ : حلالتر، حلالترین  19) نَوَی : هسته (( واحد آن : نَواة ))  20) هَدَف : گُل ( در بازی فوتبال ) | 21) مُعَمَّر : کُهنسال، سالخورده  22) المُحیط الهادِئ : اقیانوس آرام  23) خانِق : خفه کننده  24) أغصان / غُصُون : شاخه­ها ( مفرد: غُصْن )  25) بَذر : دانه ( جمع : بُذُور )  26) جِذْع : تَنه ( جمع : جُذُوع )  27) جُزُر : جزیره­ها ( مفرد : جَزیرَة )  28) سیاج : پَرچین  29) غاز : گاز ( جمع : غازات )  30) مُباراة : مسابقه ( جمع : مُبارَیات)  31) ما مِنْ : هيچ .... نيست  32) مُزارِع : کشاورز = زارِع، فَلّاح  33) مِشکاة : چراغدان  34) مُتَفَرِّج : تماشاچی  35) مُواصِفات : ویژگی ها  36) کِلا : هر دو  37) حَکَم : داوَر  38) دُرّی : درخشان  39) غَرس : نهال  40) فالِق : شکافنده  41) لُبّ : مغز میوه  42) السّاعَة : قيامت  43) مُلَوَّث : آلوده کننده |   \*\*\*\*\*\*\*\*\*\* \*\*\*\*\*\*\*\*\*\*  کلمات مترادف درس سوّم   |  |  | | --- | --- | | 1) زارِع = مُزارِع = فَلّاح ( کشاورز )  2) مُشاهَدَة = نَظَرا: ً(نگاه کردن ، دیدن )  3) أطیَب = أحْسَن = أفْضَل ( خوب ترین، خوب تر)  4) یَستُرُ = یَدفِنُ ( پنهان می کند، می پوشاند )  5) مُدَرِّس مُعَلِّم ( معلّم )  6) کَوکَب نَجم ( ستاره )  7) تَصیرُ = تُصبِحُ ( می شود ) | 8) ساعَة قيمَة ( قيامت )  9) فائز : ناجِح ( برنده، پیروز )  10) زَرَعَ غَرَسَ ( کاشت )  11) رَأیَ = نَظَرَ ( نگاه کرد )  12) سَنَة عام ( سال )  13) رَسُول نَبِيّ ( پيامبر) |   \*\*\*\*\*\*\*\*\*\* \*\*\*\*\*\*\*\*\*\*  کلمات متضاد درس سوّم   |  |  |  | | --- | --- | --- | | 1)صَداقَة (دوستی) عُدوان، عَداوَة ( دشمنی **)**  2)یَجذِبُ ( جذب می کند)یَدفَعُ (دفع می کند، می راند)  3) أطْوَل( بلندتر، بلندترین)أقصَر ( کوتاهتر، کوتاهترین **(**  4) أکثَر ( بیشتر، بیشترین)أقَلّ ( کمتر، کمترین )  5) يَستُرُ ( مي پوشاند)یُظْهِرُ ( آشکار می کند ) | 6)مَعرِفَة (شناخته شده، شناس)نَکرَة ( ناشناس **(**  7)یَمتَلِئُ ( پُر می شود)یَفرُغُ ( خالی می شود )  8)ذَهَبَ(رفت)رَجَعَ(بازگشت)  9)ذَهاب (رفتن) رُجوع ( بازگشتن)  10)قَرُبَ ( نزدیک شد) بَعُدَ ) دور شد  11) نِهایَةُ (پایان) ( شروع، ابتدا)  12)یُعطِی( می دهد) یَأخُذُ (می گیرد)  13) یَقُومُ (برمی خیزد) یَجلِسُ(می نشیند) | 14) زَرَعَ(کاشت ) حَصَدَ (درو کرد)  15)قادِم (آینده) ماضی (گذشته)  16)نور (نور) ظُلمَة (تاریکی)  17)حَیّ (زنده) مَیِّت( مرده)  18)حَیاة (زندگی) مَوْت (مرگ**)**  19) تَحتَ (زير)فَوقَ (بالا **(**  20) سَماء(آسمان)أرض (زمین)  21)تَعالَ (بیا) اِذْهَبْ (برو **(**  22)جاءَ ( آمد) ذَهَبَ ( رفت) |   \*\*\*\*\*\*\*\*\*\* \*\*\*\*\*\*\*\*\*\*  جمع­های مکسّر درس سوّم   |  |  |  | | --- | --- | --- | | 1) أمتار ← مِتر ( متر )  2) بُذُور ← بَذر ( دانه )  3) غُصون ← غُصن (شاخه )  4) أغصان ← غَصْن (شاخه )  5) مَزارِع ← مَزرَعَة ( مزرعه )  6) أحاديث ← حَديث (سخن، حديث )  7) مَحاصيل←مَحصُول(نتيجه، محصول  8) عَجائب ← عَجیبَة (شگفتی ، چیز عجیب ) | 9) جُذوع ← جِذع ( تَنه )  10) أثمار ←ثَمَر ( ميوه )  11) أهرام ← هَرَم ( هِرم )  12) ألاف ← ألْف (هِزار)  13) أفراس ← فَرَس (اسب  14) ظَواهِر ← ظاهِرة (پديده)  15) سُیّاح ← سائِح( گردشگر)  16) بِلاد ← بَلَد (کشور، سرزمين ) | 17) جُزُر ← جَزيرةَ (جزيره)  18) زُيُوت ← زَيت (روغن)  19) أشجار ←شَجَر (درخت)  20) طُلّاب ← طالب (دانش آموز )  21) دُوَل ←دَولَة (دولت، کشور)  22) قَواعِد ← قاعِدَة ( دستور، قاعده )  23) صُوَر ← صُورَة (عکس، تصویر)  24) أحاديث ← حَديث (سخن، حديث) |   **« قواعد درس چهارم» : آدابُ الْکَلام :**  **☑** صفت ( نعت ) در زبان عربی به دو شکل دیده می­شود : 1) صفت مفرد (تک اسمی)؛ که در عربی «دهم» به صورت مختصر به آن اشاره شده است.2 ) صفت از نوع جمله­ی وصفیّه؛  **💣مقدّمه­ی درس :** لازم به ذکر است که برای یادگیری بهتر این مبحث باید شناخت کامل در مورد « اسم نکره» داشته باشیم.  **☑** **چند نکته در مورد اسم­های نکره:**  1) اسم نکره ؛ اسمی است که جزء هیچ یک از معارف نباشد. (در کتب جدید فقط دو نوع از معارف بیان شده است ؛ 1- معرفه بأل 2- معرفه به عَلَم ( خاصّ )  2) تنوین[ــًـٍــٌـ**]** در اسمها، علامت نکره بودن است شرطی که آن اسم از اسمهای عَلَم ( خاصّ ) نباشد.  3) اسم هایی مثل ؛« طالِبانِ- طالِبَینِ ( اسم مثنی)/ طالِبونَ- طالِبینَ ( جمع مذکر سالم ) و ...» با این توضیح که « بدون ال » باشند و عَلَم (خاصّ) هم نباشند . « نکره » محسوب می شوند.  - ولی اسم هایی چون ؛ مُحمّدانِ- مُمحمّدینِ » و « مُحمدونَ- مُحمّدینَ»از آنجایی که« اسم عَلَم» هستند ، « معرفه به عَلَم » محسوب می شوند.  4) در ترجمه اسم های نکره، غالباً از «ی» نکره یا « یک » یا « یک ...ی» استفاده می کنیم. مثال:  - جاءَ رجلٌ مردی آمد /یک مرد آمد. / یک مردی آمد .  صفت از نوع جمله­ی وصفیّه : هرگاه در یک جمله­ی مستقل و کامل ) اعمّ از فعلیّه- اسمیّه ( یک اسم نکره­ای وجود داشته باشد و بعد از آن اسم نکره، (بدون فاصله یا با فاصله ) جمله ای ) فعلیّه یا اسمیّه ( بیاید که آن اسم نکره را توصیف کند به آن جمله، صفت از نوع( جمله­ی وصفیّه ) گفته می­شود.  جمله­ی مستقلّ  جمله­ی وصفیّه :  جمله اسمیّه یا فعلیّه  ............اسم نکره ...........    توصیف کننده    **نکات مهم جمله­ی وصفیّه :**  1) جمله­ي وصفيّه همواره توصيف يک« اسم نکره » می باشد.  2) جمله­ي وصفيّه مي تواند بلافاصله بعد از اسم نکره يا با فاصله ازآن بيايد.  3) همواره در ترجمه­ي فارسي ، قبل از جمله­ي وصفيّه حرف ربط« که» مي آيد.  4) قبل از جمله­ي وصفيّه حروف « وَ – فَ- ثُمَّ - ولکِن» و حروف ناصبه ( أنْ - کَي - لِکَي - لِ - حَتّي ) به جز ] لَنْ ] و حروف مشبّهةٌ بالفعل( إنَّ -أنَّ - کَأنَّ - کِنَّ – لَعَلَّ- لَيتَ ) هرگز نمي آيد.  5) جمله­ي وصفيّه هرگز نمي تواند يک « فعل أمر يا نهي ( مخاطب )» باشد.  6) جمله­ي وصفيّه به صورت يک جمله­ي فعليّه ( فعل و فاعل) يا به صورت يک جمله­ي اسميّه ( مبتدا و خبر ) ديده مي شود.  7) در جمله­ي وصفيّه همواره يک« ضمير ( بارز يا مستتر)» ديده مي شود که از نظر جنس و تعداد به آن اسم نکره برمي گردد. مثال:  - رأیتُ طالباً فی المَکتَبَةِ یَقرأُ الدّروسَ : فعل ؛ یَقرأ + فاعل « هو مستتر» جمله­ی وصفیّه برای اسم نکره­ی « طالباً»  - سَمِعتُ نداءً یَدعُونی إلی الصِّدقِ : فعل ؛ یَدعُونی + فاعل« هو مستتر» جمله­ی وصفیّه برای اسم نکره­ی «نداءً»  - شاهَدتُ ظَبیاً فی الغابَةِ یَعشِقُ الجَمالَ : فعل ؛ یَعشِقُ + فاعل« هو مستتر » جمله­ی وصفیّه برای اسم نکره­ی « ظَبیاً »  - إشتَرَیتُ کُتُباً مفیدَةً قِصصُها کثیرَةٌ : جمله­ی« قِصصُها کثیرَةٌ » ]مبتدا + خبر[جمله­ی وصفیّه برای اسم نکره­ی«کُتُباً»  - لنا مُعلّمٌ حاذِقٌ فی المَدرَسَةِ یُحبُّهُ الطّالبُونَ جِدّاً : جمله­ی « یُحبُّهُ + لطّالبُونَ ]فاعل[» جمله­ی وصفیّه برای اسم نکره­ی « مُعلّمٌ »  **نکته 1** : در زبان عربي براي ترجمه­ي جمله­ي وصفيّه اگر داراي فعل باشد، بايد مطابق الگوهاي زيرعمل کرد:    **جمله­ی مستقل**  **جمله­ی وصفیّه**  1) فعل ماضی + ماضی (در جمله وصفیّه) به صورت ؛ ماضي بعيد يا ماضي ساده ترجمه مي شود.   - إشتَرَیتُ کتاباً قد رَأیتُهُ فی مَکتبةِ المدرسةِ کتابي را خريدم که آن را درکتابخانه مدرسه ديده بودم. (ديدم)  2) فعل ماضی + مضارع (در جمله وصفیّه)بهصورت ؛ ماضی استمراری ترجمه می شود.  - سَمعتُ نداءً یَدعُونی إلی الصِّدقِ صدايي را شنيدم که مرا به صداقت دعوت مي کرد. ( فرا مي خواند)  3) فعل مضارع + مضارع ( در جمله وصفیّه) به صورت ؛ مضارع التزامی ترجمه می شود.  - اُفَتِّشُ عَنکتابٍ یُساعِدُنی فی فهمِ النُّصوصِ دنبال کتابی می گردم که مرا در فهم متون یاری کند.  **تمرین 1) :** « مضاف الیه و صفت مفرد و جمله­ی وصفیّه را در عبارات زیر تعیین کنید » .  1) إرضاءُ النّاسِ غایةٌ لا تُدرَکُ!  2) اُفتّشُ عن کتابٍ یُساعدُنی فی فهمِ النّصُوص! :  3) إشتَرَیتُ الیَومَ کتاباً مفیداً قَد رأیتُهُ فی مَکتَبَةِ المَدرَسةِ ! :  4) اللّهمّ أعُوذُ بِکَ مِن نفسٍ لا تَشبَعُ وَ مِن قَلبٍ لا یَخشَعُ !  5) عالمٌ یَنتَفعُ بِعلمه، خَیرٌ مِن ألفِ عابدٍ :  6) مَن خافَ النّاسُ مِن لسانِه فَهُوَ مِن أهلِ النّارِ! :  7) سافَرتُ إلی قَریَةٍ صورَتها أیّامَ صِغَری ! :  8) وَجدتُ بَرنامجاً یُساعدُنی علی تعلّمِ العَربیّةِ ! :  9) هناک موادٌّ سُکریّةٌ مفیدةٌ فی أنواع الفواکه تشُدُّ أعضاءنا و جوارحنا ! :.  10) وصلنا متأخّرینَ فَلَم نجِد مکاناً مُناسباً للجُلوسِ ! :  11) ینعمُ الإنسانُ الیَوم بنعمٍ مُختلفةٍ خَلَقها اللهُ کُلّها لراحته !  12) رحَلَ المُسلمُونَ إلی أقصَی الأرضِ لإکتساب عُلومٍ تُفیدُهم ! :  13) إنَّ رائحةَ هذه الشّجرةِ کَریهةٌ تَهربُ منها الحَیَواناتُ :  14) عَجِّلوا بتلکَ الأعمالِ الحَسَنةِ، فَهیَ أفضلُ لَکُم! :  15) الکتابُ صَدیقٌ مخلِصٌ یُنقِذُکَ مِن مُصیبةِ الجَهلِ !  16) لی زَمیلٌ مُجدٌّ اُحبّهُ لِصدقِه و لأدَبِه أکثر مِن إجتهاده !  17) بعدَ نُزولِ الأمطارِ الکثیرةِ أصبَحَت السّماءُ نظیفةٌ فَظهرَت ظاهرة قَوسَ قزح ! :  18) سافَرَ العُلماءُ المُسلمونَ لإکتشافاتٍ علمیّةٍ إلی أقصَی الأرضِ ! :  19) العقلُ سَیفٌ قاطِعٌ ، فقاتِل هواکَ بِعقلِکَ ! :  20) یُعجِبُنی عیدٌ یَفرحُ فیه للفقراءِ !  تمرین 2) : محلّ اعرابی کلمات مشخّص شده را تعیین کنید :  1) شاهَدنا سیّارةً تَذهبُ فی الطّریق، کانَت السّیّارةُ تذهبُ بِسرعةٍ لاتُوصَفُ.  ..........................................................................................................................................  2) یَشتری بعضُ الأطفالِ المَلابسَ الجدیدةَ عندما تُقرّبُ أیّامُ العیدِ!  .........................................................................................................................................  3) یُؤکِّدُ الأطبّاءُ علی أکلِ العسلِ الطّبیعیّ و هو مبیدٌ للجراثیمِ !  ......................................................................................................................................  4) طبيعةُ بلادنـا الجَميلةُ مِن النّماذجِ النّادرَةِ في العالَمِ !  ................................................................................................................................  5) إلهُنـا إلهٌ سَخّرَ الکائنات لخدمتنا، و أنزَلَ الماءَ مِن سَماءٍ زَیّنها بالغُیومِ !  .........................................................................................................................................  6) أجمَلُ الحَیَوانات فی رأیـی ظبیٌ یَسکنُ فی إحدَی الجُزر الإستواییّة **!**  ..........................................................................................................................................  7) هؤلاءِ طالبُونَ شارَکُوا فی الحفلَةِ الکبیرةِ لیُکرِمنَ العُلماءَ!  ..........................................................................................................................................  8) دعَوتُ زمیلتـی لِتُساعدُنـی فی أداء واجباتـی و هی أجابَت دَعوَتـی !  .............................................................................................................................................  9) الرّیاضةُ لها فائدةٌ عظیمةٌ و هیَ تُعَلِّمنـا الأخلاقَ العالیةَ فی الحیاةِ !  ........................................................................................................................................  10) اللّحمُ غِذاءٌ مفیدٌ تُکنَزُ فیه مقادیرُ کثیرةٌ مِن البروتئین !  ........................................................................................................................................  11) مَن یَقتُلْ مَظلوماً فقَد جَعَلَ اللهُ لِولیـّه سُلطاناً !  ......................................................................................................................................  12) في الجُبنِ عارٌ فَاجتَنِبـهُ ، لأنّکَ لا تَنجُو به مِن خَطراتِ الدّنيا !  ...................................................................................................................................  13) نحنُ نُشاهدُ تَقدَّمَ الطّلابِ العلمیّ فی المدارسِ الکثیرةِ !  ...................................................................................................................................  14) نَبَغَ المُسلمونَ فی مجالاتٍ مُختلفةٍ من العُلومِ لَم یَستَطِعْ أحدٌ من الوُصولِ إلیـها !  ..................................................................................................................................................  \*\*\*\*\*\*\*\*\*\* \*\*\*\*\*\*\*\*\*\*  لغات و کلمات درس چهارم | | |

|  |  |
| --- | --- |
| 1) تَدَخَّلَ: دخالت کرد (مضارع : یَتَدَخَّلُ / أمر: تَدَخَّلْ / مصدر تَدَخُّل)  2) خَشَعَ : فروتنی کرد (مضارع : یَخشَعُ / أمر: اِخشَعْ / مصدر:خُشُوع)  3) شَبِعَ : سير شد (مضارع : يَشبَعُ / أمر : اِشْبَعْ / مصدر : شَبَع )  4) کلَّمَ : سخن گفت ( ضارع : يَکَلِّمُ / أمر: کَلِّمْ / مصدر: تَکليم )  5) عَوَّدَ: عادت داد ( مضارع :یُعَوِّدُ / أمر: عَوِّدْ / مصدر : تَعوید)  6) عَرَّضَ : در معرض گذاشت ( مضارع : یُعَرِّضُ / أمر : عَوِّضْ / مصدر : تعریض )  7) وَدَعَ : رها کرد ( مضارع : یَدَعُ / أمر : دَعْ / مصدر : وِداع )  8) أدرَکَ الشَّیء : به آن چه رسید و به آن پیوست ( مضارع : یُدرِکُ / أمر : أدْرِکْ)  9) قَفا : پيروي کرد ( مضارع : يَقْفُو / أمر : اُقْفُ)  10) جَرَّ : کشید( مضارع : یَجُرُّ / أمر : جُرَّ ) | 11) بَرنامَج : برنامه  12) تُهَم : تهمت ها  13) خَطيب : سخنران  14) زَلَل : جای لغزنده  15) سَديد : درست و استوار  16) طُوبَی لـِ: خوشا به حالِ  17) فُحْش : گفتار و کردار زشت  18) لَیِّن : نرم / لین : نرمی  19) مُرّ : تلخ  20) مَخبوء : پنهان |

\*\*\*\*\*\*\*\*\*\* \*\*\*\*\*\*\*\*\*\*

کلمات مترادف درس چهارم

|  |  |
| --- | --- |
| 1) سَبيل طَريق ( راه )  2) مَوَدَّة = مَحَبَّة ( دوستی، مهربانی )  3) مَخبوء = خَفِیّ ( پنهان)  4) غایَة = نِهایَة = هَدَف ( پایان، هدف )  5) فَتَّشَ بَحَثَ عَن (جستجو کرد، دنبال گشت) | 6) عَلِمَ فَهِمَ ( دانست ، فهميد)  7) مُزارِع فَلّاح ( کشاورز )  8) غَرَسَ زَرَعَ ( کاشت )  9) إثْم = ذَنْب = سَیِّئة ( گناه )  10) کَلَّمَ = حَدَّثَ = تَکَلَّمَ ( سخن گفت ، صحبت کرد ) |

\*\*\*\*\*\*\*\*\*\* \*\*\*\*\*\*\*\*\*\*

کلمات متضاد درس چهارم

|  |  |
| --- | --- |
| 1) جَميل ( زيباقَبیح ( زشت)  2) لَیِّن ( نرم)خَشِن ( خشن ، سخت ، زبر)  3) ( لين) نرميخُشُونَة ( درشتی ، خشونت )  4) وَقَفَ (ایستاد)تَحَرَّکَ ( حرکت کرد )  5) يُعَرِّضُ ( در معرض مي گذارد)یَکتُمُ ( پنهان می کند )  6) ) کَثُرَ (زياد شد)قَلَّ ( کم شد )  7) ) صِغَر ( کوچکی)کِبَر ( بزرگي )  8) ) حَقّ ( حق)باطِل ( باطل) | 9) قِلَّة(کمی) کَثرَة ( زیادی )  10) صَحيح ( درست)خَطأ ( اشتباه )  11) عَلِمَ ( دانست ، فهمید)جَهِلَ ( ندانست ، نفهميد )  12) صَغير ( کوچک)کَبير (بزرگ)  13) کَفَرُوا ( کافر شدند)آمَنُوا ( ايمان آوردند)  14) مُرّ ( تلخ)حُلْو ( شیرین)  15) مَيِّت ( مرده)حَیّ( زنده )  16) کَرِهَ ( ناپسند داشت)أحَبَّ ( دوست داشت) |

\*\*\*\*\*\*\*\*\*\* \*\*\*\*\*\*\*\*\*\*

جمع­های مکسر درس چهارم

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| 1) آداب ← أَدَب ( ادب)  2) أقوال ← قَوْل ( گفتار)  3) أوقات ← وَقت (زمان )  4) تُهَم . تُهمَة ( تهمت )  5) جُمَل ← جُملَة (جمله) | 6) خُطَباء←خَطيب ( سخنران )  7) ریاح ← ریح ( باد)  8) زُیوت ← زَیت ( روغن)  9) عِباد← عَبد ( بنده )  10) عُقول ← عَقل ( عقل ) | 11) کَبائِر ← کَبیرَة (گناه بزرگ )  12) مَلابِس←مَلْبَس( لباس )  13) مَواضِع ← مَوضِع ( مکان، جا، محلّ )  14) نُصُوص ← نَصّ ( متن)  15) فُقَراء ← فقير ( نيازمند ) |

**« قواعد درس پنجم »: : تَرجمه الفعلِ المُضارع (1) »:** صرف کامل یک فعل مضارع

|  |  |  |  |  |  |
| --- | --- | --- | --- | --- | --- |
|  | مذکّر | مونّث | مذکّر | مونّث |  |
| مفرد | یُعَلِّم | تُعَلِّمُ | تُعَلِّمُ | تُعَلِّمینَ | اُعَلِّمُ |
| ترجمه | تعليم مي­دهد | تعليم مي­دهد | تعلیم می­دهی | تعلیم می­دهی | تعلیم می دهم |
| مثنی | یُعَلِّمانِ | تُعَلِّمانِ | تُعَلِّمانِ | تُعَلِّمانِ | نُعَلِّمُ |
| ترجمه | تعلیم می­دهند | تعلیم مید­ند | تعلیم می­دهید | تعلیم می­دهید | تعلیم می دهیم |
| جمع | يُعَلِّمونَ | يُعَلِّمنَ | تُعَلِّمونَ | تُعَلِّمنَ |  |
| ترجمه | تعلیم می­دهند | تعليم مي­دهند | تعليم مي­دهيد | تعلیم می­دهید |

به افعال بالا که هیچ تغییری درآخرشان ایجاد نشده « مضارع معمولی » می گوییم.این افعال به صورت» مضارع اخباری »ترجمه می شوند.

حال توجّه کنیم که هرگاه حروفی مانند( أن( که اینکه) – لَن(هرگز)- کَی- لِکَی – لـِ – حِتّی(تا/تا اینکه/برای اینکه ) [حروف ناصبه ]

قبل از افعال مضارع قرار گیرند، تغییراتی را در آخر فعل ایجاد می کنند که این تغییرات عبارتند از :

1) صیغه هایی که به حرکت( ــُـ ضمّه ) ختم می شوند، حرکت (ــَـ فتحه ) می پذیرند ( صیغه­های 1و 4و 7و 13 و 14) ؛ أنْ یُعَلّمَ لِکَی نَکتُبَ

2) در بقیه صیغه ها که آخرشان به حرف «ن» ختم می شوند. «حرف ن» از آخرشان حذف می شود.( به جز دو صیغه جمه مؤنث 6 و 12)

مثال : أنْ یُعَلِّموا لِکَی تَکتُبی - لَن تَسمَحا و... / أنْ یُعَلِّمنَ - لکَی تُعَلِّم

**نحوه ترجمه افعال مضارع با حروف بیان شده ] حروف ناصبه [ :**

1- حروف« أنْ- کَی - لِکَی – لـِ - حتّی » معنای فعل را به « مضارع التزامی» تبدیل می کند. حروف

مثال : أنْ یُعَلِّموا : اینکه تعلیم دهند - رَجعتُ أن أجلِسَ : برگشتم که بِنشینم

- ندرُسُ لِنَنجحَ : درس می خوانیم برای اینکه موفّق شویم.

2) حرف « لَن» معنای فعل را به «مستقبل منفی » (آوردن کلمه­ی هرگز در ترجمه الزامی نیست) مثال : لَن نَکتُبَ( هرگز ) نخواهیم نوشت - أنتَ لَن تَنسَی ( هرگز ) تو فراموش نخواهی کرد

- لَن تَجلِسوا هنا: ( هرگز ) اینجا نخواهید نشست.

**☑**چند مثال براي درک بهتر درس**☑**

1- یُحاولونَ ( تلاش می کنند) أن يُحاولُوا ( که تلاش کنند)

2- تَفرَحونَ ( شاد می شوید) لِکَی تَفرَحوُا ( تا اینکه شاد شوید)

3- تَجعَلینَ ( قرار می دهی) حتّی تَجعَلی ( تا اینکه قرار دهی)

4- تَحکمونَ ( داوری می کنید) لِتَحکُموا ( تا داوری کنید)

**نکته 1**- ترکیب؛ **«** أن + لا ) نفی (+ فعل مضارع ] مرفوع= [ألّا + فعل مضارع ] منصوب [؛

مثال : أنْ + لا ( نفی ) + یرجِعونَ = أنْ لا یَرجِعُوا / ألّا یَرجِعُوا ( اینکه باز نگردند)

**نکته 2** : فعلی که حرف « لـِ » [ ناصبه[ بر سر آن آمده است در جمله غالباً علّت وقوع فعل قبل از خود مي باشد، به همين دليل به آن « لام تعلیل» گفته می شود .مثال:

1- اِصبِروا لِیَحکُمَ اللهُ بینَنا : صبرکنید تا خداوند میان ما داوری کند.( « داوری کند»علت فعل « صبر کنید» می باشد )

2- نحنُ نُحاوِلُ فی أداء واجباتنا لِنَنجَحَ : ما در انجام تکالیفمان تلاش می کنیم تا موفّق شویم. (« موفق شویم» علت فعل « تلاش می کنیم» می باشد.)

**تمرین 1)** : « فعل مضارع ] مرفوع و منصوب [ را در عبارات زیر تعیین کنید».

1) « یُریدونَ أن یُبدِّلُوا کلام اللهِ»

2) « ما یُرید اللهُ لِیجعَل علیکم مِن حَرجٍ

3) « لِکیلا تَحزَنوا علی ما فاتَکُم...»

4) « لَن تَنالُوا البِرَّ حتّی تُنفِقوا مِمّا تُحبُّونَ »

5) یَبلُغ الصّادقُ لبِصدقِه ما لا یَبلُغهُ الکاذبُ بِاحتیاله!:

6) وافَق الاُستاذُ أن یُؤجِّل لهم الإمتحان لمُدّة اُسبوعٍ واحدٍ ! :

7) نحنُ لَن نستطیع الحُضورَ فی الأمتحان فی الوقت المُحدّد !

8) کیفَ اِستطعتُم أن تَحِلُّوا مُشکلتکم! :

9) هل تَضمَن أن یُجیب أصدقاؤکَ مِثلَ إجابتکَ ؟ :

10) أنتُم تأملونَ غداً مُشرقاً للشّعبِ المُسلم فعلیکم أن تُحاولوا لذلک ! :

11 ) هم یجلسونَ علی المائدة لیتناوَلوا العشاءَ معاً ! :

12) العُقلاءُ یُحاولونَ فی اُموره لیبلغ إلی المجدِ و العزّةِ !:

13) الفلّاحونَ یذهبونَ إلی القریةِ لیحصُدوا مَحاصیل المزرعةِ ! :

14) التّلمیذات یُکدّرنَ الدّرس بإرشاد معلّمتهنّ لِیتعلّمنَهُ !

15) یَجب ألّا نسمَح للآخرینَ أن یَسبقُونا بالعمل بالقرآنِ! :

16 ) العالمُ یَقوم بالعمل و لَن یستَطیع أحدٌ أن یَفرّ مِن هذه السّنة الإلهیّة ! :

17) نَتلو آیاتِ الحقّ لیهدیَنا الله الصّراط المُستقیم! :

18) أنتم تَصبرونَ علی مرارة الحقّ لِتذوقُوا حلاوةَ عاقبته ! :

19) راقِبوا حرکاتِ صاحبِ المزرعةِ حتّی تُخبرونی عنها! :

20) الإنسانُ لن یبلغ آماله فی حیاته حتّی یُقصِّرها لِیصِلَ إلیها بالجُهد! :

\*\*\*\*\*\*\*\*\*\* \*\*\*\*\*\*\*\*\*\*

لغات و کلمات درس پنجم

|  |  |
| --- | --- |
| 1) أجَلَّ : به تأخیر انداخت (مضارع : یؤجِّلُ/ امر: اَجِّلْ / مصدر: تأجیل )  2) اِغْتَرَّ : فریب خورد ( مضارع : یَغْتَرُّ / مصدر : اِغتِرار )  3) اِستِشارَ : مشورت کرد ( مضارع : یَستَشیرُ / مصدر : اِستِشارَة  4) اِضطَرَّ : ناگزير کرد ( يَضطَرُّ/ مصدر : اِضطِرار )  5) فاتَ: از دست رفت (مضارع: یَفُوتُ / أمر: فُتْ / مصدر : فَوْت )  6) فَشِلَ : شکست خورد ( مضارع: یَفشَلُ / مصدر : فَشَل)  7) کُنْ : باش ( ماضی: کانَ / مضارع : یَکونُ / مصدر : کَوناً )  8)بَعَّدَ : دور ساخت ( مضارع : یُبَعِّدُ/ أمر : بَعِّدْ / مصدر : تَبعید )  9) تَبَیَّنَ : آشکار شد (مضارع : یَتَبَیَّنُ /أمر :تَبَیَّنْ / مصدر: تَبَیُّن)  10) قَرَّرَ : قرار گذاشت (مضارع : یُقَرِّرُ / أمر : قَرِّرْ / مصدر:تَقریر)  11) حَدَّثَ: سخن گفت (مضارع: یُحَدِّثُ / أمر: حَدِّثْ / مصدر: تَحدیث )  12) قَرَّبَ : نزديک ساخت ( مضارع : يُقَرِّبُ / أمر : قَرِّبْ / مصدر : تَقريب)  13) رَزَقَ : روزی داد ( مضارع : یَرزُقُ / أمر : اُرْزُقْ / مصدر : رِزْق)  14) راجَعَ : مراجعه کرد ( مضارع : يُراجِعُ / أمر : راجِعْ / مصدر : مُراجَعَة )  15) ساقَ : رانندگي کرد ( مضارع : يَسُوقُ / مصدر : سَوْق)  16) نالَ : به دست آوَرد، یافت (مضارع: یَنالُ / أمر: نَلْ / مصدر: نَیْل)  17) نَدَبَ : فراخواند ( مضار : یَندُبُ / مصدر : نُدبَة )  18) عاهَدَ : پیمان بست ( مضارع: یُعاهِدُ / أمر: عاهِدْ / مصدر: مُعاهَدَة)  19 ) ضَمِنَ : ضمانت کرد ( مضارع : یَضمَنُ)  20 ) واجَهَ: رو به رو شد (مضارع: یُواجِهُ / أمر: واجِهْ / مصدر: مُواجَهَة )  21) وَزَّعَ: پخش کرد (مضارع : یُوَزِّعُ / أمر : وَزِّعْ / مصدر : تَوزیع ) | 22) مَقال : گفتار  23) الإطار الإحتیاطیّ : چرخ یدکی  24) مُحَدَّد : مشخّص شده  25) قُطْن : پنبه  26) ( جِلد : پوست  27) لَن : حرف، نشانه آینده منفی  28) عِدَّة : چند  29) لـِ : بر سر مضارع به معنای« تا اینکه»  30) خُطَّة : نقشه حَرَج : حالت بحراني  31) مِحرار : دما سنج  32) مُعارَضَة : مخالفت  33) خُلَّة : دوستی  34) صُعوبَة : سختی صیام : روزه  35)حَضرَة : جناب  36) زاویة : گوشه  37) اِحتیال : فریبکاری  38) صَیدَلِیَّة : داروخانه  39) صَیدَلیّ : داروخانه دار |

\*\*\*\*\*\*\*\*\*\* \*\*\*\*\*\*\*\*\*\*

کلمات مترادف درس پنجم

|  |  |
| --- | --- |
| 1) مَشاکِل = صُعُوبات ( مشکلات، سختیها )  2) نَتیجَة = غایَة = نِهایَة ( پایان، هدف، غایة )  3) قاعَة = صالَة ( سالن)  4) تأجيل تأخير ( به عقب انداختن )  5) وَزَّعَ قَسَّمَ ( توزيع کرد، تقسيم کرد) | 6) إثم = ذَنب = مَعصِیةَ = سَیِّئة ( گناه)  7) مَقال = قَول = کلام = حَدیث ( تار، سخن )  8) حَدَّثَ = قالَ = کَلَّمَ = تَکَلَّمَ ( سخن گفت )  9) یَغرِسُ = یَزرَعُ ( می کارد، می رویاند)  10) خُلَّة صَداقَة ( دوستي ) |

\*\*\*\*\*\*\*\*\*\* \*\*\*\*\*\*\*\*\*\*

کلمات متضاد درس پنجم

جمع­های مکسّر درس پنجم

\*\*\*\*\*\*\*\*\*\* \*\*\*\*\*\*\*\*\*\*

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| 1) أحادیث ← حَدیث (سخن، نُو) | 8) أخلاق ← خُلْق، خَلَق (رفتار، منش، خوی) | 15) قَواعِد ← قاعِدة (قاعده) |
| 2) جُذُوع ← جِذْع (تَنه) | 9) طُلّاب ← طالِب (دانش­آموز، دانشجو) | 16) مَشاکِل ← مُشکِلَة (مشکل، سختی) |
| 3) أعمال ← عَمَل (کار، کردار) | 10) إخوان/إخوَة ← أخ (برادر) | 17) أسئَلة ← سؤال (پرسش) |
| 4) زَوایا ← زاویَة (گوشه) | 11) أغصان/غُصُون←غُصْن (شاخه) | 18) أصدقاء ← صَدیق (دوست) |
| 5) جُلُود ← جِلْد (پوست) | 12) خُطَط ← خُطَّة (نقشه) | 19) زُمَلاء← زَمیل (همشاگردی، همکار) |
| 6) أدوِیَة ← دَواء (دارو) | 13) أثمار ← ثَمَر (میوه، نتیجه) |  |
| 7) أوراق ← وَرَق (برگ) | 14) حُبوب ← حَبّ (دانه) |  |

|  |  |
| --- | --- |
| 1. حُسن (خوبی) ≠ سُوء (بدی) | 14) یَجلِسُ (می­نشیند) ≠ یَقَومُ (بر می­خیزد) |
| 1. صُعُوبَة (سختی) ­≠ سُهُولَة (راحتی) | 15) نَنسَی (فراموش می­کنیم، از یاد می­بریم) ≠ نَذکُرُ (به یاد می­آوَریم، یاد می­کنیم) |
| 1. صَعْب (دشوار) ≠ سَهل (آسان) | 16) تَکرَهُونَ (ناپسند می­دارید) ≠ تُحِبُّونَ (دوست می­دارید) |
| 1. إخوان (برادران) ≠ أخَوات (خواهران) | 17) خُلَّة (دوستی) ≠ عَداوَة / عُدوان (دشمنی) |
| 1. کاذِب (دروغگو) ≠ صادِق (راستگو) | 18) جاهِل (نادان) ≠ عاقِل (دانا) |
| 1. کِذْب (دروغ، دروغگویی) ≠ صِدْق (راستی) | 19) مُعارَضَة (مخالفت کردن) ≠ مُوافَقَة (موافقت کردن) |
| 1. لاتَکذِبْ (دروغ نگو) ≠ لا تَصدُقْ (راست نگو) | 20) بَیْع (فروختن) ≠ شِراء (خریدن) |
| 1. قَصیر (کوتاه) ≠ طَویل (بلند، طولانی) | 21) قَریب (نزدیک) ≠ بَعید (دور) |
| 1. حُضور (حاضر شدن) ≠ غَیبَة (غایب شدن) | 22) یُقَرِّبُ (نزدیک می­کند) ≠ یُبَعِّدُ (دور می­سازد) |
| 1. یَحضُرونَ (حاضر می­شوند) ≠ یَغیبُونَ (غایب می­شوند) | 23) بِرّ (نیکی) ≠ سَیِّئَة (بدی) |
| 1. فَرِحَ (شاد شد) ≠ حَزِنَ (ناراحت شد) | 24) أصدِقاء (دوستان) ≠ أعداء (دشمن) |
| 1. نَجَحَ (موفّق شد) ≠ فَشِلَ (شکست خورد) | 25) نِهایَة (پایان) ≠ بِدایَة (آغاز) |
| 1. شَرّ (بد، بدی، بدتر، بدترین) ≠ خَیْر (خوب، خوبی، بهتر، بهترین) |  |

«قواعد درس ششم»: «تَرجَمَة الفعلِ المُضارعِ (2)»

**مقدّمه درس:** در درس قبل با فعل مضارع التزامی (حروف ناصبه بر سر مضارع منصوب) آشنا شدیم.

اکنون در این درس با حروف دیگری آشنا شویم که بر سر مضارع معمولی می­آیند و تغییراتی را در ترجمه­ی آنها و همچنین در آخر این افعال ایجاد می­کنند.

اگر حروفی مانند «لَمْ – لا (نهی) – لِـ» (حروف جازمه) بر سر فعل مضارع بیایند تغییراتی را در آخر فعل مضارع ایجاد می­کنند که عبارتند از:

1. صیغه­هایی که به حرکت «ضمّه ـُ » ختم می­شوند، «ساکن ـْ » می­پذیرند. (صیغه­های : 1و4و7و13و14)

مثال: لَم + یَکتَسِبُ 🡸 لَم یَکتَسِبْ/لَم تَکتَسِبْ/ لَم أَکتَسِبْ/ لَم نَکتَسِبْ .

1. مابقی صیغه­ها که به حرف «ن» ختم می­شوند (صیغه­های: 2و3و5و8و9و10و11)، «نون آخرشان» حذف می­شود (به جز دو صیغه 6و12) که هیچ تغییری در ظاهرشان ایجاد نمی­شود. مثال:

لَم + یَکتَسِبانِ 🡸 لَم یَکتَسِبا / لَم تَکتَسِبا / لَم یَکتَسِبوا/لَم تَکتَسِبی. لَم+ یَکتَسِبْنَ 🡸 لَم یَکتَسِبْنَ / لَم تَکتَسِبْنَ (6و12)

* **1) نکات مربوط به «حرف لَمْ » [حرف جازمه]:**
* 1- حرف « لَم » معنای فعل مضارع را به «ماضی منفی ساده یا ماضی نقلی منفی » تبدیل می­کند.

مثال: لَم یَکتَسِبوا: به دست نیاوردند / به دست نیاورده­اند - لَم تَکتُبی: ننوشتی / ننوشته­ای

2- حرف « لَمْ » را با حرف « لِمَ » (مخفّف « لماذا: برای چه؟ ») اشتباه نکنیم. با این توضیح که «لِمَ» هیچ تغییری در آخر فعل به وجود نمی­آورد.

مثال: لَم یُکرَمْ/لَم یُکرِموا/لَم تُکرما (باعث تغییراتی در فعل شده است) -لِمَ یُکرِمُ/لِمَ یُکرمونَ/لِمَ تُکرِمانِ (بدون تغییر)

* 2**) نکات مربوط به «حرف لا()نهی» [حرف جازمه]:**

1. برای بازداشتن شخصی از انجام کاری به کار می­رود.
2. حرف «لا » (نهی) بر سر 6 صیغه­ی مخاطب معنای « امر منفی » می­دهد. مثال:

* لا تَتَکلّموا : سخن نگویید // لا تتحَرّکی: حرکت نکن

1. و بر سر 6 صیغه غائب و 2 صیغه متکلّم به صورت « نباید + مضارع التزامی » ترجمه می­شود. مثال:

* لا یَتَکلّموا: نباید سخن بگویند // لا نَتَحرّکْ: نباید حرکت کنیم. (لای نهی بر سر صیغه­های غائب و متکلّم)

1. حرف « لا نهی » را با حرف « لا نفی » اشتباه نکنیم. مثال:

* لا یَکتُبْ: نباید بنویسد / لا تَکتُبی: ننویس / لا نَکتُبْ: نباید بنویسیم (لای نهی بر سر فعلها)
* لا یَکتُبُ: نمی­نویسد / لا تَکتُبین: نمی­نویسی / لا نَکتُبُ: نمی­نویسیم (لای نفی بر سر فعلها)

انواع «لا»:

1) «لای نفی»: بر سر فعل مضارع می­آید و هیچ تغییری در آخر فعل ایجاد نمی­کند و فعل به صورت «مضارع اخباری منفی» ترجمه می­شود.

(حرف «لای نفی» غیرعامل می­باشد) مثال: ـ هُم لایَتَعَلّمونَ ...: آنها یاد نمی­گیرند... . - لاتَعلَمونَ ... : شما نمی­دانید ... .

2) «لای نهی»: بر سر فعل مضارع می­آید و تغییراتی بیان شده را ایجاد می­کند. (مجزوم می­کند) و معنای فعل به «امر منفی» تبدیل می­شود.

(حرف «لای نهی» عامل جزم می­باشد) مثال: ـ لا تَطلُبوا ... : طلب نکنید ... . - أنتِ لاتَتکاسَلی: تو تنبلی نکن

همانطور که بیان شد «لای نهی» بر سر صیغه­های غائب و متکلّم به صورت « نباید+مضارع التزامی » معنا می­شود. – لایَتَکاسَلوا: نباید تنبلی کنند.

* **3) نکات مربوط به «حرف لِـ » [حرف جازمه]:**

1. این حرف بر سر « 6 صیغه­ی غائب و 2 صیغه­ی متکلّم » می­آید.
2. معنای فعل مضارع را به « باید + مضارع التزامی (مؤکَّد) » تبدیل می­کند. مثال:

- لِیَعلَمْ کُلُّ انسانٍ ... : هر انسانی باید بداند ... . - لِنَطلُبْ جَمیعَنا ... : همی ما باید بدانیم ... .

انواع «لِـ»:

1) « لِـ جارّه » (لام جارّه): این حرف بر سر اسم­ها می­آید که به اسم بعد از « مجرور به حرف جرّ » گفته می شود.

(لازم به ذکر است که تمامی مصادر (اعمّ از مجرّد و مزید) «اسم» می­باشند و اگر حرف « لِـ جارّه » بر سر آنها بیاید، «مجرور به حرف جرّ» می­شوند)

مثال: اِشتَرَیتُ کتاباً لِصَدیقی: کتابی را **برای** دوستم خریدم. (لـِ + صَدیقی 🡸 صَدیق؛ مجرور بحرف جرّ)

2) « لِـ ناصبه » (لام ناصبه) (در درس قبل توضیح داده شد)

3) « لِـ جازمه » (لام جازمه) (در کادر شماره (3) توضیح داده شد)

**چند راه مهمّ برای تشخیص «لِـ ناصبه» از «لِـ جازمه»:**

1. از طریق ترجمه­ی فعل: « لِـ ناصبه » به صورت «تا – تااینکه – برای اینکه + مضارع التزامی» ترجمه می­شود.

ولی « لِـ جازمه » به صورت «باید + مضارع التزامی (مؤکَّد)» ترجمه می­شود.

1. « لِـ ناصبه » بر سر « 14 صیغه­ی » فعل مضارع می­آید، ولی « لِـ جازمه » بر سر « 6 صیغه­ی غائب و 2 صیغه­ی متکلّم » می­آید.

🡸🡸 به این معناست که اگر « حرف لِـ » بر سر 6 صیغه­ی مخاطب بیاید قطعاً « لِـ ناصبه » می­باشد. – لِتَکتُبوا : تا اینکه بنویسید (لِـ ناصبه)

مثال: بُعِثَ النّبیّ لِیَهدِیَ النّاسَ: پیامبر فرستاده شد **تا** مردم را هدایت کند. – المسلمونَ لِیَتّحِدوا فی جمیع الأحوالِ: مسلمانان **باید** در همه حال متّحد شوند.

1. « لِـ ناصبه » غالباً داخل جمله می­آید و وابسته به فعل دیگری است. (علّت وقوع فعل دیگری می­باشد)

ولی « لِـ جازمه » غالباً شروع کننده و تک فعل جمله بوده و به فعل دیگری وابسته نیست. (علّت وقوع فعل دیگری نمی­باشد)

- هُوَ ذَهَبَ إلی السّوقِ لِیَشتریَ الفاکهة: او به بازار رفت **تا**  میوه بخرد. - الطّلابُ لِیُطالِعوا دروسهُم: دانش­آموزان **باید** دروسشان را مطالعه کنند.

(اگر بخواهیم «لِـ ناصبه» را ابتدای جمله بیاوریم، غالباً ادامه­ی جمله یک فعل ماضی می­آوریم) مثال:

- لأُدرِّسَ اللغة العربیّة ذَهبتُ إلی المَدرسَةِ: برای اینکه زبان عربی را تدریس کنم، به مدرسه رفتم.

نکات ویژه­ی درس: 

▢ نکته 1 ▢: اگر حروفی مانند «وَ – فَـ - ثُمَّ – ولکن» قبل از « لِـ جازمه » بیاید، حرکت آن ( لِـ جازمه ) ساکن می شود. مثال:

- فَـ + لِیَعبُدوا 🡨 فلْیَعبُدوا (پس باید عبادت کنند) - فَـ + لِنتَأمّلْ 🡨 فلْنتأمّلْ (پس باید تأمّل کنیم)

▢ نکته 2 ▢: اگر آخر فعلی ساکن بود (للغائبة ماضی) یا ساکن شد (صیغه­های 1و4و7و13و14) و بعد از آن یک « اسم ال دار » آمده بود. حرکت «ساکن (ـْـ)» از آخر فعل حذف شده و به جای آن «کسره­ی عارضی ــِـ » می­گیرد. مثال:

1. ساکن باشد؛ - ذَهَبَتْ + الطّالبةُ إلی المَدرسَةِ = ذَهبتِ الطّالبةُ إلی المَدرسةِ. (کسره در «ذَهبَتِ» عارضی می­باشد)
2. ساکن بشود؛ - لا تَطلُبْ + السّیئاتِ أبداً = لا تَطلُبِ السّیئاتِ أبداً. (کسره در «لا تَطلُبِ» عارضی می­باشد)

▢ نکته 3 ▢: اگر «حرف لِـ» بر سر ضمایر متّصل (ـهُ - ـهُما - ـهُم - ـها - ـهُما - ـهُنَّ - ... - ـنا) [به جز ضمیر « ـی »] بیاید.

حرکت « لِـ » با « فتحه ــَـ » خوانده می­شود. مثال:

- لِـ + کُمْ = لَکُمْ - لِـ + نا = لَنا - لِـ + هُنَّ = لَهُنَّ - لِـ + ی = لی

▢ نکته 4 ▢: با معانی حرف «لِـ» در عبارات مختلف آشنا شویم:

الف) حرف «لِـ» بر سر اسم:

1) «حرف لِـ» به معنای 🡸 «مالِ – از آنِ» [حرف جرّ «لِـ + اسم»]:

- لِمَن هذه السیّارةُ: این ماشین **مال** کیست؟

2) «حرف لِـ­ » به معنای 🡸 « برای » [حرف جرّ «لِـ + اسم»]:

- خَرَجَ الرَّجلُ لِکسبِ الرِّزقِ لِأُسرَتِه: مرد **برای** کسب روزی **برای** خانواده­اش خارج شد.

3) «حرف لِـ­ » به معنای 🡸 « داشتن » [حرف جرّ «لِـ + ضمیر یا اسم در ابتدای جمله»]:

- لَنا معلّمٌ شَهیرٌ فی مدرستنا: معلّمی مشهور در مدرسه­مان **داریم**.

ب) حرف « لِـ » بر سر فعل مضارع:

1) «حرف لِـ­ » به معنای 🡸 « تا / تا اینکه / برای اینکه + مضارع التزامی » [حرف ناصبه « لِـ + فعل مضارع منصوب »]:

- ذَهبتُ الی السّوقِ لأشتَریَ بَطاریةَ الجوّالِ: به بازار رفتم **تا اینکه** باتری تلفن همراه بخرم.

2) «حرف لِـ­ » به معنای 🡸 « باید + مضارع التزامی » [حرف جازمه « لِـ + فعل مضارع مجزوم »]:

- نحنُ لِنتوَکَلْ علی اللهِ فی الحیاة: ما **باید** در زندگی بر خدا توکّل کنیم.

▢ نکته 5 ▢: در زبان عربی برای بیان اجبار و الزام (**باید**) از راه­های زیر استفاده می­کنند:

1) «حرف جرّ عَلَی» در ابتدای جمله: علینا بالتشکّرِ: باید تشکّر کنیم.

2) «فعل یَجِبُ» + عَلَی: یَجِبُ علینا أن نَجتَهدَ: باید (واجب است) که تلاش کنیم.

3) «حرف لِـ امر» (جازمه) بر سر فعل مضارع: لأجتَهِدْ فی أُموری: باید در کارهایم تلاش کنیم.

تمرین 1): **انواع فعل­های خواسته شده را با ترجمه­شان بسازید:** 

- « با حرف لَم »:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| 1) لَمْ + یُشاهدْنَ 🡸 .............. / ........... | 2) لَمْ + تُجالِسُ 🡸 ........ / .............. | 3) لَمْ + تُحاولانِ 🡸 ........... / ............ |
| 4) لَمْ + تَذهَبینَ 🡸 ............. / ............. | 5) لَمْ + تَتَناوَلونَ 🡸 .............. / ........... | 6) لَمْ + تَتَدبَّرنَ 🡸 .......... / ............. |

- « با حرف لا (نهی) »:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| 1) لا + تَقربانِ 🡸 ....................... / ......................... | 2) لا + تُشاهِدینَ 🡸 .......................... / .......................... | 3) لا + تَتّبِعُ 🡸 ......................... / ............................ |
| 4) لا + اُقَدِّمُ 🡸 ......................... / ......................... | 5) لا + تُنزِّلنَ 🡸 ......................... / ......................... | 6) لا + یُقَرِّبونَ 🡸 ......................... / ......................... |

- « با حرف لِـ (جازمه)» :

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| 1) لِـ + نُقَرِّبُ 🡸 ....................... / ......................... | 2) لِـ + یُحاوِلنَ 🡸 .......................... / .......................... | 3) لِـ + یَتَناوَلُ 🡸 ......................... / ............................ |
| 4) لِـ + یَتَّبِعنَ 🡸 ......................... / ......................... | 5) لِـ + یُشاهِدونَ 🡸 ......................... / ......................... | 6) لِـ + اَتدَبَّرُ 🡸 ......................... / ......................... |

\* تمرین 2) « **انواع فعل مضارع [مرفوع و منصوب و مجزوم] را در عبارات زیر تعیین کنید** » : 

1) « اُریدُ أن أذهَب إلی سوق الحقائب ! » :.

2) « إنّ اللهَ لا یُغیّرُ ما بقومٍ حتّی یُغَیِّروا بأنفسهم ! » :.

3) « أ لَمْ تَعلَم أنّ الله هو یَقبَلُ التّوبةَ عن عبادِه ! » :.

4) « لَن تنالُوا البِرَّ حتّی تُنفِقوا مِمّا تُحِبّونَ » :.

5) نحنُ نتناولُ الرّمان لتَکوین الکریات الحَمراء فی جسمنا ! :.

6) لِیَستیقِظ کُلُّ المُسلمینَ مِن نومِ الغفلةِ حتّی یأخذوا حَقّهم مِن الظّالمین ! :.

7) أنتُم تُسافرونَ اِلی ذلکَ البلد لِتُفتِّشوا عن موضوعٍ مُهمٍّ ! :.

8) ما تَفعَلی مِن أعمالِ الخیر تُشاهدی ثمرتَهُ فی حیاتِکِ ! :.

9) إن ترفَضوا ما یَعرضُهُ الغربُ علیکم مِن التّحلّل و الفساد تَفوزوا فی الدّنیا و الآخرة ! :.

10) هؤلاء التّلامیذُ لَم یُهمِلوا فی أداء واجباتهم لِیفوزوا فی جمیع الإمتحانات ! :.

11) مَن لَم یَجعَلْ حیاةً العُلماء وسیلةً لهدایته یَضِلّ :.

12) الطُّلابُ لِیجتهِدوا فی الدّروسِ و لِیُساعدوا أصدقاءَهُم ! :.

13) لِنَستَمعْ إلی کلام مَن یُلقَی مُحاضرةً حتّی یُرفع شأننا ! :.

14) مَنْ لَم یَکُنْ لهُ مِن ضمیره واعظٌ، فَلَن یکونَ مِن عند الله حافظٌ ! :.

15) یَجبُ ألّا نسمَح للآخرینَ أن یَسبقونا بالعمل بالقرآنِ ! :.

16) العالمُ یَقوم بالعمل و لَن یستَطیع أحدٌ أن یَفرّ من هذه السّنة الإلهیّة ! :.

17) لَم یَرجِع إخوتنا، فَلْنصبر حتّی نُشاهدهم لأنّهم یَنتَظِرونَ منّا مُساعدةً ! :.

18) « قالَتِ الأعرابُ آمنّا، قُلْ لَم تؤمِنوا ولکن قُولُوا أسلَمْنا » :.

19) لا تَظلِمْ کَما لاتُحِبُّ أنْ تُظلَمَ و أحسِنْ کَما تُحِبُّ أنْ تُحسَنَ إلیک ! :.

20) إنّ الإمتحانات تُساعِدُ الطّلابَ لِیَتَعَلَّموا دروسهم، فلْیَعلَموا ذلک و عَلیهم أن لا یَخافوا منها ! :.

\*\*\*\*\*\*\*\*\*\* \*\*\*\*\*\*\*\*\*\*

لغات و کلمات درس ششم

|  |  |
| --- | --- |
| 1) اُردیّة : اُردو | 17) صَمَد : بی نیاز |
| 2) أسلَمَ : اسلام آورد ( مضارع: یُسلِمُ / أمر: أسْلِمْ / مصدر : إسلام ) | 18) عَدَّ : به شمار آوَرْد (مضارع : یَعُدُّ) |
| 3) أشارَ: اشاره کرد ( مضارع: یُشیرُ / أمر: أشِرْ / مصدر : إشارَة ) | 19) فَخریّة : افتخاری |
| 4) أطعَمَ: خوراک داد ( مضارع: یُطعِمُ / أمر: أطْعِمْ / مصدر: إطعام ) | 20) فَرَنسیّة : فرانسوی |
| 5) ألقَی: انداخت ( مضارع: یُلقی / أمر: ألْقِ / مصدر: إلقاء ) | 21) قارَبَ : نزدیک شد (مضارع: یُقارِبُ / أمر: قارِبْ / ) |
| 6) ألقَی مُحاضَرَةً : سخنرانی کرد | 22) لِـ : بر سر فعل مضارع: « باید / برای اینکه » |
| 7) إنجلیزیّة : انگلیسی | 23) لا : حرف نفی فعل مضارع / حرف نهی فعل مضارع |
| 8) أنقَرَة : آنکارا | 24) لَمْ: حرف نفی فعل مضارع مجزوم |
| 9) أوْصَی : سفارش کرد (مضارع : یُوصِی) | 25) کُفْو : همتا |
| 10) ثَقافَة : فرهنگ (ثَقافیّ : فرهنگیّ) | 26) مُحاضَرَة : سخنرانی |
| 11) جوع : گرسنگی | 27) حَصَلَ عَلی : به دست آورد ( مضارع: یَحصُلُ / أمر: أحصُلْ / مصدر: حُصول) |
| 12) مَدّ : کشیدن، گستردن | 28) مُستَشرَق : خاور شناس |
| 13) حَضارَة : تمدّن | 29) مُعجَبة بِـ : شیفته­ی |
| 14) دُکتوراه : دکترا | 30) مُقابَلَة : مصاحبه |
| 15) شَهادَة : مدرک | 31) وَلَدَ : زایید (مضارع: یَلِدُ / أمر : لِدْ / مصدر : ولادَة) |
| 16) مُنذُ : از | 32) شَکَّلَ : تشکیل داد (مضارع: یُشَکِّلُ / أمر: شَکِّلْ / مصدر : تشکیل) |

\*\*\*\*\*\*\*\*\*\* \*\*\*\*\*\*\*\*\*\*

کلمات مترادف درس ششم

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| 1) تَعُدُّ = تَحسبُ (به حساب می­آوَرَد، به شمار می­رود) | 5) طُفولَة = صِغَر (کودکی ، خردسالی) | 9) شأن = مَقام (مقام) |
| 2) حَصَلَ عَلَی = اِکتَسَبَ (به دست آوَرْد) | 6) سَنَة = عام (سال) | 10) دِراسات = أبحاث (پژوهش­ها) |
| 3) فَرائض = واجبات = تَکالیف (واجبات ، تکالیف) | 7) لِسان = لُغَة (زبان) | 11) هَدَف = غایَة (هدف ، پایان) |
| 4) قَول = کلام = تَکَلُّم = حَدیث (سخن ، کلام) | 8) حینَ = لَمّا (هنگامی­که) | 12) ألّفَت = کَتَبَتْ (نوشت، نگاشت) |

کلمات متضاد درس ششم

\*\*\*\*\*\*\*\*\*\* \*\*\*\*\*\*\*\*\*\*

|  |  |
| --- | --- |
| 1) شَرق (مشرق) # غَرب (مغرب) | 9) تَحزَنُ (ناراحت می­شوی) # تَفرَحُ (شاد می­شوی) |
| 2) بدأ (شروع کرد) # خَتَمَ ( تمام کرد، به پایان رساند ) | 10) تُحِبُّ (دوست می­داری) # تَکرَهُ (ناپسند می­داری) |
| 3) حَصَلَ عَلی (به دست آوَرد) # فَقَدَ (از دست داد) | 11) أعطَی (داد) # أخَذَ (گرفت) |
| 4) دَرَّسَ (درس داد) # دَرَسَ (درس خواند) | 12) عَداوَة (دشمنی) # صَداقَة (دوستی) |
| 5) یُقارِبُ (نزدیک می­شود) # یَبتَعِدُ (دور می­شود) | 13) عاقِل (خردمند) # جاهِل (نادان) |
| 6) وَفات (مرگ، فوت) # وِلادَة (تولّد، به دنیا آمدن) | 14) لَکَ (برای تو) # عَلَیکَ (بر ضدّ تو) |
| 7) ماتَ (مُرد) # وُلِدَ (متولد شد، به دنیا آمد) | 15) آمَنّا (ایمان آوردیم) # کَفَرنا (کافر شدیم) |
| 8) قَصیر (کوتاه) # طَویل (طولانی) | 16) شتاء (زمستان) # صَیف (تابستان) |

جمع­های مکسّر درس ششم

\*\*\*\*\*\*\*\*\*\* \*\*\*\*\*\*\*\*\*\*

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| 1) أحادیث 🡨 حَدیث (سخن ، نو) | 7) بِلاد 🡨 بَلَد (کشور، شهر) | 13) شَباب 🡨 شابّ (جوان) |
| 2) أدعیَة 🡨 دُعاء (دعا، نیایش) | 8) جُسور 🡨 جِسر (پُل) | 14) فَرائض 🡨 فَریضَة (واجب دینی) |
| 3) أنفُس 🡨 نَفْس (روح، خود) | 9) جُمَل 🡨 جُملَة (جمله) | 15) فَضائل 🡨 فَضیلة (برتری) |
| 4) أعراب 🡨 عَرَب (عرب) | 10) حَقائق 🡨 حَقیقَة (حقیقت، واقعیّت) | 16) قَواعِد 🡨 قاعِدَة (قاعده) |
| 5) أصدقاء 🡨 صَدیق (دوست) | 11) دُوَل 🡨 دَولَة (دولت، حکومت، کشور) | 17) مَظاهِر 🡨 مَظهَر (نشانه، ظاهر، اثر) |
| 6) امور 🡨 امر (دستور، کار ، امر) | 12) زُمَلاء 🡨 زَمیل (هم­شاگردی، همکار) | 18) مَیادین 🡨 مَیدان (میدان، عرصه) |

« قواعد درس هفتم » : تأثیرُ اللغةِ الفارسیّةِ عَلَی اللغةِ العربیّةِ :

نواسخ: به مجموعه عواملی که بر سر جمله اسمیّه می­آیند و حکم «مبتدا» و «خبر» بودن را از آنها می­گیرند و نقشها و احکام جدیدی به آنها می­دهند.

نواسخ عبارتند از : 1) افعال ناقصه 2) حروف مشبّهة بالفعل 3) حرف لای نفی جنس [موارد 2و3 در پایه دوازدهم خوانده می­شود]

1) افعال ناقصه: عبارتند از « کانَ (است -بود) – صارَ (شد) – أصبَحَ (گردید) – لیسَ (نیست) »

بیشتر بدانیم

این افعال بر سر جمله­ی اسمیّه می­آیند و «مبتدا» را بدون اینکه تغییر دهند، «اسمِ خود» با علامت «مرفوع» (ـُـٌ / ـانِ/ ـونَ) و «خبر» را « خبرِ خود» و علامت آن را «منصوب» ( ـَـً / ـَینِ / ـینَ ) می­گرداند. مثال:

* الطّالبُ ناجحٌ 🡨 کانَ + الطّالبُ ناجِحٌ = کانَ الطّالبُ ناجحاً . [ الطّالبُ: اسم کانَ // ناجحاً : خبر کانَ]

🗹🗹 1) اسم افعال ناقصه: اسم افعال ناقصه مانند «فاعل و نائب فاعل» به سه شکل دیده می­شود:

1) اسم ظاهر: در دو صیغه­ی « 1 و 4 » همه­ی افعال: لیسَتْ الطّالبةُ مُتکاسلةً: (الطالبةُ: اسم لیسَتْ // مُتکاسِلةً: خبر لیسَتْ)

2) ضمیر بارز:

1) در فعل ماضی: به جز دو صیغه « 1و4 » بقیّه صیغه­ها شناسه فعلها (علامت)، « اسم افعال ناقصه» از نوع « ضمیر بارز» اند. مثال: أصبَحتُم: «اسم أصبَحَ: ضمیر بارز تُم » /// کُنّا: « اسم کانَ: ضمیر بارز نا »

2) در مضارع و أمر(متعلّقات): به جز صیغه­های « 1و4و7و13و14 » بقیّه صیغه­ها همان شناسه­های فعل­ها « اسم افعال ناقصه» از نوع « ضمیر بارز» هستند. مثال: تُصبِحینَ : «اسم تُصبِحُ: ضمیر بارز ـی » // یَصِرنَ: «اسم یَصیرُ:ضمیر بارز ن »

3) ضمیر مستتر:

1) صیغه­های « 1و4 » در همه­ی فعل­ها به شرطی که اسمشان از نوع «اسم ظاهر» نباشد، یا اینکه انجام دهنده و کننده قبل از افعال ناقصه آمده باشد قطعاً «هُوَ و هِیَ» مستتر می­شود.

مثال: الطّالبُ کانَ ناجحاً: اسم کانَ: «ضمیر مستتر هُوَ» // المؤمنةُ تَکونُ نشیطَةً: اسم تَکونُ «ضمیر مستتر هیَ»

ی

2) صیغه­های « 7و13و14 » مضارع و متعقاتش (أمر و نهی و ...): اسم افعال ناقصه در این صیغه­ها قطعاً « ضمیر مستتر» است. (چون واجب الاستتاراند). مثال:کُن مؤدّباً: اسم کانَ «ضمیر مستتر أنتَ»// أصبِحُ مَسرورةً: اسم أصبَحَ «ضمیر مستتر أنا»

🞐 نکته 1🞐 : از میان افعال ناقصه، فعل «کانَ» در تمامی موارد صرف می­شود؛ (ماضی – مضارع – أمر – نهی و...) 🡨 کانَ-یکونُ-کُن-لاتَکُنْ و ...

- و فعل­های «صارَ و أصبَحَ»: فقط به شکل «ماضی و مضارع» (در 14 صیغه) صرف می­شوند؛ (صارَ – یَصیرُ // أصبَحَ - یُصبِحُ)

- و فعل ناقصه­ی «لَیسَ» فقط دارای «14 صیغه ماضی» می­باشد؛ (لَیسَ-لَیسا-لَیسُوا-لَیْسَتْ-لَیْسَتا-لَسْنَ .... لَسْتُ-لَسْنا)

🗹🗹 2) خبر افعال ناقصه: خبر افعال ناقصه مانند خبر معمولی (خبر برای مبتدا) می­باشد که در جملات به سه شکل دیده می­شود. با این تفاوت که؛ علامت خبر افعال ناقصه «منصوب» (ـَـً) / ـینِ (در اسم مثنّی) / ـینَ (در جمع مذکّر سالم))

انواع خبر افعال ناقصه:

1) خبر مفرد (تک اسمی): کانَ اللهُ غَفوراً: «غَفوراً: خبر کانَ (مفرد)»

2) خبر جمله: کانَ یأمُرُ أهلَهُ بالصّلاةِ و الزّکاةِ! : «یأمُرُ: خبر کانَ (فعلیّه)»

3) خبر شبه جمله: لَیْسَ الطّالبُ فی المَدرسَةِ! : «فی المدرسَةِ: خبر لَیْسَ (شبه جمله)»

🞐 نکته 2 🞐 : اگر جمله­ای با « ضمیر منفصل » شروع شده باشد و ما بخواهیم بر سر آن جمله، « افعال ناقصه » بیاوریم، فعل ناقصه را به شماره صیغه­ی آن ضمیر صرف می­کنیم و خبر جمله را به صورت « منصوب » می­آوریم. مثال: کانَ + أنا ناجِحٌ 🡨 کُنتُ ناجحاً.

🞐 نکته 3 🞐 : افعال ناقصه «فاعل» ندارند، «مفعول» نمی­پذیرند، و «مجهول» نمی­شوند و جملاتی که با این افعال ناقصه شروع می­شوند در حکم «جمله اسمیّه» می­باشند و به تنهایی معنای کاملی ندارند بلکه با «اسم و خبر» خود معنای کاملی پیدا می­کنند. مثال:

- أصبَحَ: به معنای «شد» / به تنهایی معنا ندارد / فاعل ندارد / مفعول نمی پذیرد / مجهول هم نمی­شود.

معنای أفعال ناقصه:

1) معنای فعل ناقصه «کانَ»: [مضارع و أمر این فعل «یَکُونُ - کُنْ» می­باشد]

الف) فعل ناقصه «کانَ» به معنای «است» (برای خدا و قیامت):

- مثال: کانَ اللهُ رحیماً: خداوند مهربان است.

ب) فعل ناقصه «کانَ» به معنای « بود » : برای زمانی است که بعد از « کانَ » فعل نیامده باشد.

- مثال: کانَ الطّالبُ دؤوباً: دانش آموز پایدار بود.

ج) فعل ناقصه «کانَ» به عنوان فعل کمکی معادل «ماضی استمراری» : «کانَ» + فعل مضارع 🡨 ماضی استمراری

- مثال: کانَ التّلامیذُ یَسمعُونَ آیاتِ القُرآنِ: دانش آموزان آیه­های قرآن را می­شنیدند.

د) فعل ناقصه «کانَ» به عنوان فعل کمکی معادل «ماضی بعید» : «کانَ» + (قَد) فعل ماضی 🡨 ماضی بعید

- مثال: کانَ الأطفالُ (قَد) لَعِبوُا فی ساحَةِ المَدرَسةِ: کودکان در حیاط مدرسه بازی کرده بودند .

و) فعل ناقصه «کانَ» به معنای « داشت » : « کانَ » بر سر حرف « لِـ » یا کلمه­ی « عندَ » معدل فارسی « داشت » می­شود.

- مثال: کانَ لی کتابٌ مفیدٌ: کتاب مفیدی داشتم. / کانَ عندی کتابٌ مفیدٌ: کتاب مفیدی داشتم.

2و3) معنای فعلهای ناقصه « صارَ و أصبَحَ »: به معنای « شد – گردید » می­باشند. [مضارع این افعال « یَصیرُ و یُصبِحُ » می­باشد]

- مثال: صارَت التّلمیذاتُ فی دروسهنّ ناجحاتٍ : دانش آموزان در درسهایشان موفّق شدند.

- مثال: تُصبِحُ الحَدیقةُ مُخضَرّةً فی فصل الرّبیع : باغ در فصل بهار سرسبز می­شود.

4) معنای فعل ناقصه « لَیسَ » : « لَیسَ » به معنای « نیست » می­باشد.

- مثال: لَیسَتْ الطّالبةُ مُتکاسلةً : دانش آموز تنبل نیست.

تمرین 1): **جملات زیر را ترجمه کنید:**

1. \*( و کانَ یأمُرُ أهلَهُ بالصّلاة و الزّکاة )\* : ................................................................................................................................................................... .
2. \*( لَقَد کانَ فی یُوسُفَ و إخوته آیاتٌ للسّائلینَ ) : ................................................................................................................................................... .
3. \*( أوفوا بالعهدِ إنّ العهدَ کانَ مسئولاً) : ..................................................................................................................................................................... .
4. \*( ... یقولونَ بألسنَتهم ما لَیسَ فی قلوبهم )\* : ...................................................................................................................................................... .
5. \*( إنّ اللهَ کانَ بکُلِّ شَئٍ عَلیماً )\* : ............................................................................................................................................................................ .
6. کُنتُ ساکتاً، ما قُلتُ کلمَةً ، لأنّی کُنتُ لا أعرِفُ شَیئاً عن الموضوعِ : ................................................................................................................... .
7. کانَ الأطفالُ یَلعبُونَ بالکُرةِ عَلَی الشّاطئ و بعدَ اللّعبِ صارُوا نشیطینَ : ............................................................................................................... .
8. \*( و ما ظلمَهم الله و لکن کانوا أنفسَهم یَظلِمونَ)\* : .............................................................................................................................................. .
9. کانَت حَجراتُ المدرسةِ مُغلقةً : .................................................................................................................................................................................... .
10. کانَت سَمیّةُ بِانتظار والدتها للذّهابِ إلی المنزلِ : ..................................................................................................................................................... .
11. کانَ صَدیقی یَنتظرُ والدَهُ للرّجوعِ إلی البیتِ : ........................................................................................................................................................... .
12. لَقد کانَت رسالةُ الإسلامِ قائمةً عَلی أساسِ المَنطق واجتنابِ الإساءةِ : ................................................................................................................. .
13. کانَ ذوالقرنین یحکُمُ مناطقَ واسعةً : .......................................................................................................................................................................... .
14. کانَت قَبیلتا یأجوجَ و مأجوجَ مُتمدّنینِ : ..................................................................................................................................................................... .
15. لَیسَت غُرفتی و غُرفُ زُملائی نظیفةً : .......................................................................................................................................................................... .
16. کانَ کُلُّ طالبٍ یَلعَبُ دَورَهُ بمهارةٍ بالغةٍ : .................................................................................................................................................................... .
17. \*( و یَقولُ الکافرُ یا لیتنی کُنتُ تُراباً)\* : ................................................................................................................................................................... .
18. فی الحصّةِ الأوّلِ کانَ الطّالبُ سألَ معلّمَ علمِ الأحیاءِ : ............................................................................................................................................ .
19. فی الحصّةِ الثانیةِ کانَ الطّلابُ یَستمعُونَ إلی کلامِ المعلّمِ : .................................................................................................................................. .
20. یَومَ أمسِ کانت شمسُ الصّحراء مُحرقةً جدّاً : .......................................................................................................................................................... .

تمرین 2): **محل اعرابی کلمات مشخص شده را تعیین کنید:**

1. السعادة و الصّداقةُ فَریقان سَیشترکان فی مُباراة ! : ................................................................................................................................................ .
2. لِکورش قبرٌ یجذبُ سُیّاحاً مِن کُلّ مکانٍ ! : ............................................................................................................................................................. .
3. ما قَطَعتُ کلام الأخرین و استَمعتُ إلیه بدقةٍ لأفهَمَ ما یَقولونَ ! : ...................................................................................................................... .
4. الذینَ یَتَوکّلونَ علی الله تعالی لَن یَیأسوا : ............................................................................................................................................................... .
5. اولئکَ الطّلابُ لِیُحاولُوا حتّی یَصلُوا إلی أهدافِهم ! : ............................................................................................................................................... .
6. المِسکُ عِطرٌ یُتّخَذُ مِن نوع مِن الغزال ! : ................................................................................................................................................................. .
7. هو اجتَهَدَ فی طول حیاته الجدیدة کثیراً حتّی یَتسخدِمَ قَدَمَهُ الیُسری فی الرّسم ! : .................................................................................... .
8. الوفاءُ بالعهدِ إحدَی فضائل عندَ النّاس ! : ................................................................................................................................................................. .
9. أنتَ مُصابٌ بالزّکام و عندکَ حُمَّی شدیدةٌ سَأکتُبُ لَکَ وَصفةً ! : ........................................................................................................................ .

اِستطاعَت هذه المُعلّمة أن تُعَلِّمَ الطّفلةَ المُعوّقةَ حروفَ الهجاءِ عن طریق لَمس أعضاءِ بَدنها السّلمیّة !: .............................................................................................................................................................................................................

\*\*\*\*\*\*\*\*\*\* \*\*\*\*\*\*\*\*\*\*

لغات و کلمات درس هفتم

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| 1) ازدادَ: افزایش یافت (مضارع: یَزدادُ / مصدر : اِزدیاد) | 11) مُفردات : واژگان، کلمات | 21) حُمَّی : تَب |
| 2) تَحَسَّنَ: خوب شد (مضارع: یَتَحَسَّنُ / مصدر: تَحَسُّن) | 12) اِستَودَعَ: سپرد (مضارع: یَستَودِعُ) | 22) دَخیل : وارد شده |
| 3) اِشتَدَّ: شدّت گرفت (مضارع: یَشتَدُّ/ مصدر: اِشتِداد) | 13) تَغَیَّرَ: دگرگون شد (مضارع: یَتَغَیَّرُ/ مصدر: تَغَیُّر) | 23) دیباج : ابریشم |
| 4) اِشتَقَّ: برگرفت (مضارع: یَشتَقُّ/ مصدر: اِشتقاق) | 14) تَمَنَّی: آرزو کرد (مضارع: یَتَمَنَّی) | 24) مُخضرّ : سرسبز |
| 5) اِشتَهَی: خواست (مضارع: یَشتَهِی/ مصدر: اِشتهاء) | 15) زُکام: سرما خوردگی | 25) مِسک : مُشک |
| 6) اِلتَقَی: دیدار کرد (مضارع: یَلتَقِی/ مصدر: اِلتقاء) | 16) نَطَقَ: بر زبان آوَرد (مضارع: یَنطِقُ/ مصدر: نُطْق) | 26) مُعَرَّب : عربی شده |
| 7) بَیَّنَ: آشکار کرد (مضارع: یُبَیِّنُ/ مصدر: تَبیین) | 17) نَظَّفَ: تمیز کرد (مضارع: یُنَظِّفُ/ مصدر: تَنظیف) | 27) آیَة : نشانه |
| 8) اِنضَمَّ: پیوست (مضارع: یَنضَمُّ/ مصدر: اِنضِمام) | 18) نَقَلَ: منتقل کرد (مضارع: یَنتَقِلُ/ مصدر: انتِقال) | 28) ألَم : درد |
| 9) اَوفَی: وفا کرد (مضارع: یُوفَی/ مصدر: إیفاء) | 19) ضَمَّ: در بر گرفت (مضارع: یَضُمُّ) | 29) وَفقاً لـِ: بر اساس |
| 10) شارَکَ: شرکت کرد (مضارع: یُشارِکُ/ مصدر: مُشارَکَة) | 20) مُصاب : دچار شده | 21) حُمَّی : تَب |

\*\*\*\*\*\*\*\*\*\* \*\*\*\*\*\*\*\*\*\*

کلمات مترادف درس هفتم

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| 1) بیان = قَول = کَلام ( سخن ، کلام ، گفتار ) | 5) سیما = وجْه ( چهره ، صورت ) | 9) ضمَّ – احتَوَی ( شامل شد، در بر گرفت ) |
| 2) مُؤلّف = کاتِب ( نویسنده ) | 6) عَظیم = کَبیر ( بزرگ ) | 10) نَطَقَ – تَکَلَّمَ ( صحبت کرد ، به زبان آوَرد ) |
| 3) صارَ = أصبَحَ ( شد ، گردید ) | 7) دِراسات = أبحاث ( پژوهش­ها ، بررسی­ها ) |  |
| 4) مَساکِن = بُیوت ( مسکن­ها، خانه­ها ) | 8) اِشتَدَّ = اِزدادَ = کَثُرَ ( شدّت یافت، زیاد شد ) |  |

\*\*\*\*\*\*\*\*\*\* \*\*\*\*\*\*\*\*\*\*

کلمات متضاد درس هفتم

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| 1) دَخَلَ (داخل شد) ≠ خَرَجَ (خارج شد) | 4) اِزدادَ / کَثُرَ (زیاد شد) ≠ قَلَّ (کم شد) | 7) أعداء (دشمنان) ≠ أصدقاء (دوستان) |
| 2) دُخُول (داخل شدن) ≠ خُروج (خارج شدن) | 5) یَد (دست) ≠ رِجْل (پا) | 8) قَریب (نزدیک) ≠ بَعید (دور) |
| 3) عَظیم (بزرگ) ≠ صَغیر (کوچک) | 6) مُغلَق (بسته) ≠ مَفتُوح (باز) | 9) عَصَی (نافرمانی کرد) ≠ أطاعَ (پیروی کرد) |

\*\*\*\*\*\*\*\*\*\* \*\*\*\*\*\*\*\*\*\*

جمع­های مکسّر درس هفتم

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| 1) آلام 🡨 أَلَم (درد) | 11) أعداء 🡨 عدوّ (دشمن) | 21) تَصاویر 🡨 تَصویر (تصویر ، شکل) |
| 2) أبعاد 🡨 بُعْد (دوری، اندازه) | 12) أفعال 🡨 فعل (فعل ، کار) | 22) فُنون 🡨 فَنّ (هنر) |
| 3) أجُوبَة 🡨 جَواب (پاسخ) | 13) ألسِنَة 🡨 لِسان (زبان) | 23) حُبُوب 🡨 حَبّ (دانه، قُرص) |
| 4) إخْوان / إخوَة 🡨 أخ (برادر) | 14) شُعَراء 🡨 شاعِر (شاعر) | 24) مَعاني 🡨 مَعنی (معنی) |
| 5) أدوِیَة 🡨 دَواء (دارو) | 15) ألفاظ 🡨 لَفظ (سخن، کلام) | 25) مَساکِن 🡨 مَسکَن (خانه ، منزل) |
| 6) أسماء 🡨 اِسم (اسم ، نام) | 16) أمثال 🡨 مَثَل (نمونه، مثال) | 26) ریاح 🡨 ریح (باد) |
| 7) أشعار 🡨 شاعر (شاعر) | 17) أوزان 🡨 وَزن (آهنگ ، وزن) | 27) سُفُن / سَفائن 🡨 سَفینَة (کشتی) |
| 8) أصوات 🡨 صَوت (صدا) | 18) بَضائع 🡨 بِضاعَة (کالا) | 28) قُلوب 🡨 قَلب (قلب، دل) |
| 9) أُصُول 🡨 أصل (اصل، مبنا) | 19) بِقاع 🡨 بُقعَة (زمین، قطعه) | 29) بُیوت 🡨 بَیت (خانه) |
| 10) أعاظِم 🡨 أعْظَم (بزرگتر، بزرگ­ترین) | 20) بَهائِم 🡨 بَهیمَة (چارپا) | 30) أطفال 🡨 طِفل (کودک) |